

# از کودتا تا کودتا

عباس مظاهری

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۱ تا ۵	فهرست بخش‌ها
۷	پیش‌گفتار
۹	هدف‌های کودتای ۱۲۹۹
۸	جمع‌بندی علل شکست جنبش خلق
۸	مبارزات ناپیوسته خلق در دوران دیکتاتوری
۹	ماهیت اصلاحات رضاخانی
۱۰	تحلیل شهریور ۱۳۲۰: علل ورود متفقین به ایران
۱۰	شهریور ۱۳۲۰ و تحولات سیاسی پس از آن
۱۱	تکامل حوادث از شهریور ۱۳۲۰ تا آذر ۱۳۲۵
۱۵	قیام افسران خراسان
۱۶	اوج مبارزه مردم
۱۷	نتیجه مذاکرات پیشه‌وری با مظفر فیروز
۱۷	حکومت خودمختار کردستان
۱۷	خیزش‌های توده‌ای
	موضع امپریالیسم آمریکا و انگلیس در برابر
	دموکرات‌ها امپریالیسم آمریکا (مقدمات آغاز
۱۹	و بسط نفوذ امپریالیسم آمریکا در میهن ما)
۲۰	سرکوب دموکرات‌ها
۲۰	خیزش مسلحانه کارگران معدن زیراب
۲۰	علل شکست فرقه دموکرات به‌طور خلاصه
	تلاش ارتجاع برای تحکیم مواضع خود پس از
۲۱	شکست دموکرات‌ها
	۱- ایجاد محیط اختناق و نمایش انتخابات
۲۲	مجلس پانزدهم
	۲- سرکوب مبارزات کارگری: تشکیل سندبکاهای
	فرمایشی کارگران به منظور متلاشی کردن
۲۲	شورای متحده مرکزی
	۳- رد قرارداد قوام - سادچیکف و
	تصویب ماده واحده
۲۳	استیفای حقوق ملت ایران از نفت
۲۴	قرارداد گس - گلشائیان

۲۴	تشکیل جبهه ملی در پائیز ۱۳۲۸
	ملی شدن صنعت نفت ایران و آغاز نخست‌وزیری
۲۶	دکتر محمد مصدق
۲۷	ماهیت طبقاتی جبهه ملی
۲۸	ماهیت طبقاتی جبهه ملی
	مروری بر زندگی نامه مصدق، رهبر بلامنازع
۲۸	جبهه ملی ایران
۲۸	دگماتیسم مبارزه جوی مذهبی
	ماهیت طبقاتی و زمینه‌های
۲۸	اجتماعی - سیاسی - مذهبی
۲۹	شکل‌گیری این دسته‌بندی
	موضعگیری حزب توده در مبارزه بورژوازی ملی
۲۹	برای ملی کردن نفت
	۳ - نقش امپریالیسم آمریکا در مبارزه
۳۰	بورژوازی ملی ایران برای ملی شدن صنعت نفت
	تکامل حوادث از آغاز زمامداری مصدق
۳۱	تا ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱
۳۱	اوج‌گیری تضادهای حزب توده و مصدق - جبهه ملی
۳۲	محاصره اقتصادی ایران
۳۲	سفر مصدق به آمریکا و مصر
۳۲	اقدامات کور فدائیان اسلام بر ضد مصدق
	تظاهرات خونین هشتم فروردین ماه ۱۳۳۱
۳۲	کانون جوانان دموکرات
۳۳	اقدام بانک بین‌المللی عمران و توسعه
۳۳	مسافرت مصدق به لاهه
	مجلس هفدهم و کناررفتن مصدق و مقدمات ۳۰
۳۶	تیر ۱۳۳۱
۳۶	۳۰ تیر خونین، نموداری از عزم خلل‌ناپذیر خلق
۳۶	در پیکار بر ضد دیکتاتوری، ارتجاع و امپریالیسم
۳۷	تحلیل و جمع‌بندی پیروزی خلق در ۳۰ تیر ۱۳۳۱
۳۷	ره‌آورد سی تیر اوج مبارزه خلق
	سمت‌گیری مبارزه به سوی چپ و رشد
۳۸	تضادهای درون جبهه
	کودتای نهم اسفند، بازتاب موضعگیری قطعی
۴۰	امپریالیسم آمریکا

- ۴۰ در سرکوب مبارزه بورژوازی ملی
- ۴۱ گزارش هیأت هشت نفره و خوش خیالی‌های مصدق  
ربودن و قتل افشارطوس
- ۴۱ پیش درآمد کودتای ۲۸ مرداد
- ۴۲ مجلس ۱۷ لانه جاسوسی و فساد
- ۴۳ کودتای ۲۵ مرداد
- کودتای آمریکائی سپهبد زاهدی - شاه -
- ۴۴ ۲۸ مرداد، یک نقطه توقف و بازگشت  
آغاز دوران سیاه دیکتاتوری و سیر فقهرائی
- ۴۴ مبارزه مردم  
خلق در منگنه محافظه کاری‌های بورژوازی  
و فساد و خیانت
- ۴۵ رهبری حزب توده، دستخوش تاراج امپریالیسم
- ۴۹ پایان کار فدائیان اسلام
- ۴۹ هدفهای سیاسی کودتا  
از بین بردن آثار دست آوردهای مردم
- ۵۰ در جریان ۱۲ سال تلاش و فداکاری
- ۵۰ ایجاد روحیه دلمردگی در توده و روشنفکر  
ترویج و گسترش مطلق‌های ذهنی شکست‌ناپذیری  
خود - رژیم - و ضربه پذیری مبارزه خلق
- ۵۱ زندان پس از کودتا
- هدفهای اقتصادی - اجتماعی کودتا، تضادهای  
درون دشمن و دگرگونی‌های جامعه ما پس از کودتا  
قرارداد کنسرسیونم: تحقق یکی از هدفهای
- ۵۲ امپریالیسم آمریکا  
تضاد های درون امپریالیسم و تحولات جامعه ما
- ۵۳ پس از کودتا  
شبه دموکراسی‌های ۳۹ - ۴۱ حاصل او جگیری
- ۵۴ تضادهای دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس
- ۵۵ تشکیل جبهه ملی دوم
- ۵۵ تظاهرات دانش آموزی ۲۰ دی ماه ۱۳۳۹
- ۵۵ تظاهرات آموزگاران در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰
- ۵۸ هدفهای آمریکا از شبه دموکراسی ۳۹ - ۴۱
- ۵۸ جمعیت نهضت آزادی ایران  
دربار در برابر امینی و رفورم ارضی سال ۴۱



۵۸	(انقلاب سفید شاه)
۵۹	برکناری امینی
	رفورم سال ۴۱، تدارک بورژوازی کمپرادور
۵۹	برای تثبیت حاکمیت خود
۶۰	مواضع جبهه و نهضت در برابر اصلاحات
۶۱	رفراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱
۶۲	چگونه هیأت‌های مؤتلفه اسلامی کهنه پرست پاگرفت
۶۵	تظاهرات عاشورا - ۱۳ خرداد ۱۳۴۲
۶۶	پانزده خرداد، شورش کور دوگانه و پایان خونین شبه‌دموکراسی‌های ۳۹-۴۲
	موج تظاهرات به دنبال انتشار خبر
۶۶	دستگیری خمینی
۶۷	علل شکست: جمع‌بندی درس‌های ۱۵ خرداد
۶۸	قشربندی اجتماعی مبارزه ۳۹ - ۴۲
	ایدئولوژی خرده‌بورژوازی در بستر تحول،
۷۰	دگرگونی و رنگ‌پذیری
	پانزده خرداد و نقش ایدئولوژی خرده‌بورژوازی
۷۲	سنتی در آن
	جریان حوادث پس از ۱۵ خرداد و سرنوشت گروه‌های
۷۳	مبارز مذهبی تا تشکیل سازمان مجاهدین
۷۳	نهضت آزادی ایران
۷۴	تشکیل هیأت‌های مؤتلفه قمه‌زن و سپس قمه‌کش اسلامی
	تبعید خمینی به بورسای ترکیه و ترور
۷۴	حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت
۷۵	اعضای مؤتلفه در زندان
۷۵	پیش‌درآمد ۱۵ خرداد
۷۶	شورش کور پانزهم خرداد، زمینه‌ها و پیامدها
۷۶	گروه موسوم به حزب ملل اسلامی
۷۶	میهن ما در مسیر وابستگی فزاینده به آمریکا
۷۶	اعطای مصونیت‌های قضائی به مستشاران آمریکائی
۷۷	رفورم سال ۴۱ و هدفهای امپریالیسم آمریکادر ایران
۷۸	هدفهای اصلاحات ارضی
۷۹	شرکت‌های تعاونی روستائی
۷۹	شرکت‌های سهامی زراعی
۷۹	دشت عمران‌ها
	بسط مناسبات سرمایه‌داری ارضی و ایجاد واحدهای

۷۹	خصوصی کشت و صنعت
۸۰	سپاه دانش
۸۰	ملی کردن مراتع و جنگل‌ها
	سهیم کردن کارگران در سود ویژه
۸۰	کارگاه‌ها و کارخانه‌ها
۸۱	آزادی زنان
۸۱	ویژگیهای جامعه ما
۸۲	تضادهای ناشی از رشد سرمایه‌داری وابسته
	آیا باز شدن فضای سیاسی حتا با مفهوم نسبی آن
۸۶	امکان‌پذیر بود؟
۸۷	ماهیت نمایش آزادی‌های دموکراتیک ۵۶ - ۵۷
۸۸	نقش پایگاهی ایران در منطقه

زندگی من سراسر تلاش‌های سوخته، دستگیری، بازجوئی‌ها، زندان‌ها، سالهای انفرادی، پیوست و گسست سیاسی و جذرومد روحی بود. در سال ۱۳۴۴ با اعتقادی ارتجاعی و ویرانگر به تأسیس حکومت اسلامی و به‌عنوان عضو رهبری حزب ملل اسلامی به زندان رفته و در سال ۱۳۵۷ با آرمان سوسیالیسم، پس از نزدیک به چهارده سال اسارت رنج‌بار در رژیم سلطنت زیر فشار امواج انقلاب از زندان آزاد شدم. زندان‌های بسیاری را تجربه کردم. پس از سه سال زندان کاهنده انفرادی زنجان به زندان قصر تهران آورده شدم و بلافاصله پس از پنج ماه به زندان مشهد کشانده گردیدم.

در زندان مشهد با وجود شرایط سخت و خفقان حاکم، پنج سال به کنکاش و پی‌جوئی، پیرامون رخدادهای میهنمان در گذرگاه حوادث از کودتای خائنانه رضاخان میرپنج تا کودتای ایران بر بادده ۲۸ مرداد کاوش و پی‌جوئی کردم. و پیرامون شورش کور پانزدهم خرداد ۴۲ آنچه در یادهایم از آن روز داشتم به کنکاش پرداختم. اصلاحات شاهانه!! تا انقلاب سال ۵۷، که سرانجام ملت زیر ستم ایران نظام سراسر ننگ و نفرت پادشاهی را به زباله‌دانی تاریخ سپرد، نیز بخشی از پی‌جوئی‌های مرا دربرگرفت. امید بسیار می‌رفت که رژیم شاه و استبداد به گورستان تاریخ سپرده شود اما دردا و دریغا که ستم بار دیگر با چهره اسلامی رخ نمود و به پی‌گرد و نابودی بهترین جوانان میهن کمر بست.

یادداشتهای من همراه با مدارک گردآوری‌شده می‌توانست به‌مثابه یک سند در اختیار نسل آن روز و فردای ایران زمین قرار گرفته، بسیاری از ابهامات را روشن سازد. در آن سالهای دراز سراسر درد و محنت امکان آن نبود تا با وجود مدارک گردآوری‌شده این کتاب تدوین گردد. پس از انتقال من به زندان اصفهان تنها به‌یاری حافظه، ناگزیر به نوشتن آن پرداختم و دست‌نوشته‌هایم به‌یاری دوستان در بندم درون جاسازی از زندان به بیرون فرستاده شد و پس از انقلاب تکثیر و در اختیار دوستان قرار گرفت. نسخه‌ای از آن در دست دوستی از گزند پاسداران جهل و جنایت در خانه‌گردی‌ها در امان مانده بود، که چندی پیش با ایجاد تماسی، این دوست نسخه دست‌نویس آن را با پست برای من فرستاد و به‌همت او این نوشته به دستم رسید که آن را بدون کم و کاست تایپ کرده، در اختیار دوستان می‌گذارم، تا با نقد و نظراتشان مرا در تکمیل آن یاری دهند.

با سپاس‌های پیشاپیش

فروردین‌ماه ۱۳۹۱

عباس مظاهری

استراتژی امپریالیسم پس از پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان دو جهت داشت: یکی پرکردن جای خالی امپریالیسم تزاری، پس از پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در روسیه، و دیگری مقابله با تأثیر انکارناپذیر این پیروزی عظیم در مبارزات سایر خلق‌ها به‌ویژه زحمتکشان مجاور اتحاد جماهیر شوروی. لیکن هدف‌های امپریالیسم از کودتای نظامی ۱۲۹۹ در میهن ما به‌طور خاص عبارت بودند از:

۱. سرکوب نظامی جنبش‌های خلق.
۲. مبارزه با تأثیر و نفوذ انقلابی‌کشور نوین شوراها در میهن ما.
۳. ایجاد یک حکومت متمرکز نیرومند نظامی.
۴. مطیع کردن خان‌ها و فئودال‌های خودسر و ایجاد یک طرف معامله نیرومند صاحب اختیار و مطمئن.
۵. نظامی کردن رژیم کودتا به‌منظور ایجاد یک حفاظ نیرومند برای دفاع از هندوستان، که در آن زمان هم‌مرز ایران بود.
۶. ایجاد پایگاهی که در صورت لزوم بتوان از آن نخستین کشور سوسیالیستی جهان را مورد تجاوز قرار داد.
۷. تغتیر و تثبیت قرارداد داری به‌سود امپریالیسم.
۸. تبدیل ایران به یکی از حلقه‌های محاصره‌کشور سوسیالیستی شوروی از فنلاند تا منچوری.
۹. اجرای یک سری اصلاحات روبنائی بورژوائی به‌منظور توسعه فرهنگ امپریالیستی و تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای امپریالیستی.
۱۰. ازبین‌بردن کلیه آثار و دستاوردهای مبارزات اجتماعی - سیاسی ۱۵ساله خلق از انقلاب مشروطه و ایجاد یک دیکتاتوری پلیسی نظامی.

کودتا در روز سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) با شرکت رضا خان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد که از اعضای «کمیته آهن» بودند روی داد و فتح تهران انجام گرفت. کمیته آهن را مشاوران سفارت انگلیس به همین منظور ایجاد کرده بودند. رژیم کودتای رضاخان از نظر ماهیت طبقاتی، نماینده وحدت سیاسی ملاکین بزرگ و قشرهای بسیار مرفه فوقانی بورژوازی - نظامی، بوروکرات، تجاری، مالی و صنفی جامعه بود که پس از قریب به بیست سال درگیری‌های داخلی و نتیجتاً ایجاد زمینه برای اوجگیری جنبش‌های خلق، اینک به ضرورت یکپارچگی رسیده بودند و عمدتاً تشخیص داده بودند که تنها راه سرکوب مبارزه مردم ایجاد یک سازمان سرکوب متمرکز و نیرومند است. در این

شرایط بود که امپریالیسم انگلیس دیکتاتوری رضاخان میرپنج را طرح ریخت و راه رسیدن او را به بالاترین موضع ارتجاع - رسیدن به سلطنت - هموار ساخت.

### جمع‌بندی علل شکست جنبش خلق

۱- ضعف پیش‌های سیاسی رهبران مبارزه در انتخاب شعارهای متناسب مرحله‌ای به‌ویژه فقدان شعارهای قاطع اجتماعی.

۲- عدم شرکت فعال توده‌عظیم دهقانان که ۸۰٪ نیروهای خلق را تشکیل می‌دادند، با هویت طبقاتی خود در جنبش.

۳- ضعف و محدودیت‌های سازماندهی مبارزه.

۴- پراکندگی جنبش و عدم پیوند هسته‌های مقاومت با یکدیگر و عدم اتخاذ یک مشی واحد و سرتاسری، سستی و گسیختگی شکل جنبش‌های خلق.

۵- ضعف بورژوازی و نتیجتاً ترس از قدرت یافتن نیروهای اصیل خلق - کارگران و دهقانان - و عدم اتخاذ یک مشی قاطع در برابر مرکز، میرزا همواره پس از تشکیل جمهوری گیلان حمله به تهران را به عقب می‌انداخت.

۶- چپ‌روی احسان‌الله خان در حمله به تهران و شکست نیروهای طرفدار وی.

۷- تضادهای درون جنبش (میرزا و احسان‌الله خان، میرزا و حیدر خان عمواغلی).

۸- اتخاذ چهره‌به‌ظاهر مترقی - ضد بیگانه، ضد فئودالی - رژیم کودتا و تحلیل نادرست سفیر روس از دولت جدید و از سوئی شرایط فشار بین‌المللی بر کشور شوروی، که منجر به قطع کمک‌های شوروی به جنبش گردید.

۹- توطئه‌چینی‌ها و دسیسه‌های رژیم کودتا در تشدید تضادهای درون جنبش، که منجر به جداشدن بعضی از یاران میرزا از وی گردید (از موضع راست).

۱۰- دید خرافی - مذهبی میرزا تا جایی که برای موضعگیری در برابر تحولات سیاسی و نظامی به استخاره و دعا پناه می‌برد.

در این میان موضع‌گیری شوروی در قطع کمک‌های خود به جنبش جنگل را از زمره عوامل تعیین‌کننده شکست این جنبش دانست و باید به کسانی که قطع کمک شوروی را عامل شکست می‌دانند، حق داد.

مبارزات ناپیوسته خلق در دوران دیکتاتوری

حزب عدالت - کمونیست - ایران در تابستان ۱۳۰۰ توسط حیدر عمواغلی در بندر انزلی تشکیل شده بود. پس از ضربه جناح راست مبارزه - میرزا - و شهادت حیدرخان، در نخستین کنگره خود با توجه به

رهنمودهای سومین انترناسیونال کارگری در موضعگیری در قبال رژیم کودتا دچار قضاوت دنباله‌روانه و عجولانه و سطحی گردید. آنها رضاخان را که نماینده وحدت سیاسی ملاکین بزرگ و قشرهای بالای بورژوازی بر ضد توده بود، به غلط نماینده بورژوازی کوچک قلمداد نمودند. این اشتباه تاریخی در نتیجه موضعگیری رضاخان در برابر برخی فتودالها و خان‌های گردنکش بود.

در این میان رضاخان پس از تثبیت موضع خود در سال ۱۳۰۳ هجوم وحشیانه‌ای به حزب عدالت - کمونیست - برده و آن را تا حدودی متلاشی کرد. لیکن حزب، مجدداً قد راست کرد و پس از دومین کنگره خود در سال ۱۳۰۶ در ارومیه با تجدید نظر در تحلیل گذشته خود، در آخرین تحلیل به شناخت ماهیت رژیم رضاخانی پی برده و صفوف خود را برای مبارزه پی‌گیر علیه این مظهر استثمار توده گسترده مردم فشرده ساخت.

در سال ۱۳۰۹ حزب عدالت، یک اعتصاب وسیع را در تهران سازمان داد؛ لیکن دیکتاتوری رضاخان در جریان سرکوب وحشیانه این اعتصاب در صدد متلاشی کردن سازمان‌دهندگان اعتصاب و حزب عدالت به عنوان آخرین هسته مقاومت خلق برآمد. تا این تاریخ ارتجاع هنوز به مبارزه ضد کارگری - ضد کمونیستی - خود صورت قانونی نبخشیده بود. بنابراین در تاریخ ۱۳۱۰ قانون یک مقدمین علیه امنیت کشور رسماً به مجلس فرمایشی داده شد که بلافاصله مجلس خیمه‌شب‌بازی آن را به تصویب رساند. این قانون دارای دو شق بود: یکی شامل فعالین ضد سلطنت، دیگری شامل مرام اشتراکی. دستگیرشدگان مطابق شق دوم این قانون در دادگاه‌های نمایشی به سه تا ده سال زندان محکوم شدند. در این زمان باید فعالیت‌های حزب عدالت ایران را تمام‌شده انگاشت.

با آمدن دکتر تقی ارانی از آلمان به ایران، دوره جدید مبارزه آغاز می‌شود. ارانی پس از آمدن به ایران به استخدام وزارت فرهنگ درآمد، در دبیرستان دارالفنون تهران مشغول تدریس می‌شود و از طرف دیگر به انتشار مجله دنیا و روزنامه اخگر تقریباً برای نخستین بار به طور منظم آغاز به انتشار افکار علمی می‌نماید، که گویا به این دلیل است که ارانی را پلخانوف ایران نیز گفته‌اند.

فعالیت ارانی به صورت ایجاد هسته‌های کمونیستی  $\frac{2}{3}$  کارگر و  $\frac{1}{3}$  روشنفکر به منظور تشکیل حزب کمونیست ایران بود. در این زمان عبدالصمد کامبخش نیز که در مدرسه زحمتکشان شرق در بادکوبه آموزش مارکسیست لنینیستی دیده بود، از طرف انترناسیونال سوم به ایران آمده، به شکلی در جریان این فعالیت‌ها قرار گرفت. یکی از کارهای این گروه ترتیب نمایش برای کارگران بود تا آنها را از راه هنر تئاتر با حقوق خود آشنا کنند. گروهی که به این منظور تشکیل شده بود هیأت تئاتریان نام داشت. یکی از اعضای این گروه به نام محمد شورشیان در آبادان لو رفته، دستگیر می‌شود. از طرف این شخص عبدالصمد کامبخش نیز به دام می‌افتد و بعداً در موج دستگیری‌ها ۵۳ نفر بازداشت می‌شوند. تقی ارانی نیز کمی پیش از این‌ها بازداشت شده بود. این عده در دادگستری محاکمه و به حبس محکوم می‌شوند. رژیم رضاخان دانش‌آموزان ناآگاه را در مسیر این ۵۳ نفر نزدیک دادگستری قرار می‌داده و آنها را وادار به تظاهرات بر ضد این گروه

می کرده تا به ایشان توهین کنند. ارانی در این دادگاه فجایع دیکتاتوری را برمی شمارد و به دفاع ایدئولوژیک از خود می پردازد. تا پیش از دادگاه، گروه در مورد لورفتن خود گویا نسبت به ارانی بدگمان بوده است.

در سال ۱۳۱۸ بیماری تیفوس شیوع پیدا نموده و به زندان سرایت می کند. در این هنگام ۵۳ تن در زندان شماره یک قصر در وضع بدی قرار داشته، دست به اعتصاب غذا می زنند. تیفوس و گرسنگی تقی ارانی را به آستانه مرگ می کشاند. گفته می شود که پزشگیار احمدی با قلم قرمز می نویسد که وی را به بهداری زندان منتقل کنند. وی را به یک سلول انفرادی در بهداری زندان منتقل می کنند و چنانچه مشهور است در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ دکتر تقی ارانی به دستور دژخیم پزشکیار احمدی توسط آمپول هوا به شهادت می رسد. بعدها خط ارانی روی دیوار سلول دیده می شود که پیش از مرگ نوشته بوده است که چهار روز است درجه تبم به ۴۰ درجه می رسد و معالجه ای در کار نیست.

این تنها جنایت دیکتاتوری رضاخان نبود، شاعر آزادیخواه فرخی یزدی نیز به همین ترتیب در ساختمان زندان موقت شهربانی تهران - کمیته مشترک ضد خرابکاری دیروز و موزه امروز، زیر شکنجه های قرون وسطائی به شهادت رسید.

#### ماهیت اصلاحات رضاخانی

۱- تجهیز نیروهای مسلح ارتجاع: همان طور که گفته شد، یکی از هدفها ایجاد یک حکومت متمرکز قوی نظامی، جهت سرکوب مبارزات خلق و ایجاد امنیت برای غارت امپریالیستی از منابع میهن ما به ویژه نفت بود. درآمدی که از نفت عاید ایران می شد بنا به اعترافات و گزارشات رژیم تماماً صرف تهیه تجهیزات نظامی برای ارتش می شد، که تا سال ۱۳۱۸ نفراتش به ۱۲۰ هزار می رسید، حال آنکه جمعیت ایران در آن زمان بیش از ۱۲ میلیون نفر نبود. یعنی از هر هزار ایرانی، یک نفر در ارتش کار می کرد.

۲- راه آهن سراسری: این راه آهن بیش از آنکه هدفهای اقتصادی داشته باشد، دارای آماج نظامی به منظور حمله امپریالیستی به شوروی بود؛ چنانچه مصدق هم با ایجاد آن مخالفت کرده بود.

۳- لغو قرارداد داری: رضاخان در زمستان ۱۳۱۱ ظاهراً قرارداد داری را - که ۳۲ سال از مدت آن می گذشت - در بخاری انداخت و تبلیغات گسترده ای در جلب نظر مردم و معرفی خود به عنوان یک فرد ملی به عمل آورد. به دنبال آن در ۱۳۱۲ قرارداد جدید شرکت نفت ایران و انگلیس را امضاء کرد و باز با تبلیغات وسیع و بوق و کرنا گوش مردم را کر کرد که ۱۶٪ شد ۲۰٪ و اما این اساساً همان قرارداد داری بود که:

الف: در مجلس به تصویب رسید، در حالی که قرارداد داری در مدت ۳۲ سال به تصویب نرسیده بود و صورت قانونی نداشت.

ب: از مدت قرارداد ۶۰ ساله داری تنها ۲۸ سال مانده بود که در واقع در این قرارداد ۳۲ سال تمدید می‌شد. قرارداد جدید نیز ۶۰ ساله بود..

ج: در شکل پیشین قرارداد ۱۶٪ از کل درآمد شرکت و توابع آن عاید ایران می‌شد. لیکن اینجا ۲۰٪ از درآمد محدود شرکت که در حوزه ایران فعالیت داشت، به ایران می‌رسید. مقداری محاسبات پس افتاده در رابطه با شکل پیشین قرارداد وجود داشت، که به این ترتیب دریافت آن منتفی می‌شد.

تحلیل شهریور ۱۳۲۰: علل ورود متفقین به ایران

اگر کودتای نظامی ۱۲۹۹ یک کودتای امپریالیستی - انگلیسی بود، پس ضرورت ورود نیروهای متفقین به ایران چه بود؟ و چرا نیروی دریائی در جنوب - اگرچه ناچیز و محدود - برابر این عمل مقاومت نشان داد؟ جواب این پرسش را همه می‌دانند؛ رضا خان ارباب عوض کرده بود. فاشیسم آلمان به جای امپراطوری بریتانیا، پس بهتر است پیش از هر چیز به بررسی کیفیت نفوذ آلمان در ایران پردازیم و نیز موضع امپریالیسم انگلیس را در مراحل آغازین این نفوذ مورد تحلیل قرار دهیم.

پس از جنگ‌های امپریالیستی نخستین ۱۸-۱۹۱۴ بورژوازی شکست خورده آلمان بی‌نهایت ناتوان شده بود. انقلاب دلاورانه کارگری اسپارتاکیست‌ها در برلین پس از جنگ به رهبری روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت و همچنین انقلاب کارگری مجارستان - اگرچه با سرکوب وحشیانه بورژوازی و رژیم‌های حاکم بر این کشورها روبرو شدند، لیکن در کنار پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر - امپریالیسم را به شدت به وحشت انداختند. از اینجا بود که محاصره کشور نوبنیاد کارگران شوروی از یک جهت و تقویت هیأت حاکم ضعیف شده کشورهایمانند آلمان در برابر جنبش انقلابی زحمتکشان از طرف دیگر هدف استراتژی جهانی ضد کمونیستی امپریالیسم قرار گرفت و در اینجا بود که امپریالیسم انگلیس در برابر نفوذ سرمایه‌داری ناتوان شده آلمان در ایران موضع مساعدی در پیش گرفت.

۱- سپردن احداث راه آهن سراسری ایران به دست آلمان‌ها.

۲- ورود گسترده کالاهای آلمانی به ایران.

۳- ساختن بیمارستانها، مدارس صنعتی و کارخانجات جدید توسط آلمان‌ها زمینه گسترش و نفوذ اقتصادی آلمان در ایران را فراهم ساخت. به طوری که تا آغاز جنگ جهانی دوم ۱۳۱۸ آلمان در صدر واردکنندگان کالا به ایران قرار گرفت.

۴- تجهیز ارتش، که در چارچوب مشی امپریالیسم نیز قرار داشت و بیشتر در دست آلمان‌ها قرار گرفت به ویژه نیروی دریائی و نیروی هوائی.

۵- از طرف دیگر شرایط سهل و آسانی که آلمان برای رشد بورژوازی ایران ارائه می‌داد، بورژوازی



صنعتی را در ایران بیش از پیش به سوی خود جذب کرد و آلمان‌ها به قدر کافی در ایران و در درون عشایر نیز - به ویژه عشایر قشقائی - نفوذ کرده بودند.

وجود روحیهٔ اتکائی، که در جریان شکست‌های گذشتهٔ مبارزات ضد امپریالیستی بورژوازی ایجاد شده بود و در نتیجه نیاز به یک تکیه‌گاه خارجی از طرفی، و از طرف دیگر زمینه‌های تاریخی احساسات ضد انگلیسی در مردم، اساساً آلمان را به تکیه‌گاه ضد انگلیسی تبدیل می‌ساخت؛ در اینجا دیگر ماهیت امپریالیستی آلمان نادیده گرفته می‌شد و یا اساساً شناخته نمی‌شد. در این شرایط بود که آلمان به صورت امپریالیسم مسلط در ایران درآمد و به دنبال اوجگیری و رشد فاشیسم در اروپا تبلیغات فاشیستی در ایران نیز گسترده‌تر شد. آنتی سمیتیسم (ضد سامی‌گری) که در آلمان به صورت ضد یهود جلوه‌گر شده بود، در ایران سیمای گرایش‌های ضد عرب به خود گرفت. در این زمان در ایران حزبی به وجود آمد به نام «حزب کبود»، که شدیداً گرایش‌های هیتلری و فاشیستی داشت. تأسیس رادیو ایران به دست آلمان‌ها در سال ۱۳۱۸ برنامه‌های تبلیغاتی فاشیسم را در ایران وارد مرحلهٔ جدیدی ساخت. در آستانهٔ جنگ جهانی دوم ایران به صورت مرکز جاسوسی و تبلیغات فاشیسم درآمد.

نزدیکی رژیم رضاخان به هیتلر تا بدانجا کشید که ایران به صورت پناهگاه عوامل فراری فاشیسم در خاورمیانه درآمد. چنانکه رشید عالی گیلانی و پدر آیت‌الله کاشانی پس از کودتای ناکام فاشیستی در عراق، به ایران فرار کردند و در ایران با پشتیبانی رضاخان، پناه گرفتند.

نمودهای فراوانی را می‌توان یافت، که بستگی‌های روزافزون رژیم دیکتاتوری رضاخان به امپریالیسم فاشیستی آلمان را نشان می‌دهد. تا جائی که متین دفتری - که مقارن شروع جنگ نخست وزیر بود - از عوامل شناخته‌شدهٔ امپریالیسم آلمان در ایران است. چنانکه پس از آغاز جنگ و فشار انگلیس‌ها رضاخان ناچار می‌شود وی را از این مقام بردارد و محمدعلی فروغی را به جای وی بگمارد. وی نمود کمتری در وابستگی به آلمان از خود نشان می‌داد. میزان عناصر اطلاعاتی فاشیسم در ایران به حدی است که در نخستین اخبارهای متفقین به رضاخان اخراج ایشان را خواستار می‌شود و این اخبارها در زمانی صورت می‌گیرد که جنگ با حملهٔ ارتش فاشیست‌ها به ستاد زحمتکشان جهان وارد مرحلهٔ کاملاً جدیدی می‌شود.<sup>(۱)</sup>

اخبارهای مشترک انگلیس و شوروی به ایران به خاطر امتناع رضا خان و توجیه‌کاری‌های وی و تلاش در پوشاندن حقایق مربوط به وجود شبکهٔ اطلاعاتی آلمان در ایران، سرانجام منجر به ورود ارتش‌های بیگانه به ایران گردید.

در اینجا این پرسش مطرح است که انگلیس که خطر را از مدتها پیش احساس می‌کرد چرا در آغاز

(۱) هدف بعدی فاشیسم در حمله به شوروی دسترسی به چاهها نفت قفقاز و سپس استفاده از امکانات پایگاهی خویش در ایران و حمله به هندوستان و تلافی نیروهای دو امپریالیست متحد آلمان و ژاپن بود.

رأساً تصمیم به مداخله در ایران و مبارزه با عوامل فاشیسم نگرفت؟

۱- چنین مداخله‌ای با توجه به قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی منجر به مداخله شوروی در ایران می‌شد.

۲- احتمال مقاومت از سوی رژیم وجود می‌داشت.

۳- این مقاومت با توجه به گرایش‌های شدید ضد انگلیسی در ایران، رضا شاه را یک فرد ملی می‌ساخت که واژگونی وی در چنین شرایطی ناممکن و یا دشوار می‌شد.

۴- در این صورت احتمال نزدیک‌تر شدن رژیم به فاشیسم از طرفی و شوروی از سوی دیگر بیشتر می‌شد.

۵- امپریالیسم انگلیس در شرایط پیش از حمله آلمان‌ها به شوروی از آنجا که جریان نفت چاه‌های ایران بر کشتی‌های نفتکش بریتانیا همچنان برقرار بود، از ناحیه آلمان‌ها در ایران احساس خطر جدی نمی‌کردند؛ لیکن گوش به زنگ فرصتی مناسب بودند که برای اطمینان دست کم، جنوب ایران را اشغال نظامی کنند. این فرصت با حمله نازی‌ها به شوروی و قرار گرفتن شوروی در کنار متفقین به دست آمد و بدین سان زمان ورود نیروهای انگلیس به ایران فرارسید.

راه‌آهن - که زمانی امپراطوری انگلیس آن را به منظور تجاوز به شوروی ساخته بود - در خدمت ارسال تجهیزات نظامی برای ارتش سرخ قرار گرفت. کیفیت ورود نیروهای انگلیس و شوروی به ایران کاملاً بستگی داشت به ماهیت دو کشور. انگلیس هنوز هم از بیم پایداری مردم برای ورود به ایران ۲۵ هزار سرباز وارد میدان کرد. اما شوروی تنها با کمتر از سه هزار سرباز وارد میهن ما شد. در حالی که مردم جنوب هرگز فجایع انگلیس را به هنگام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ فراموش نخواهد کرد. همان‌گونه که جنایات انگلیس را در سرکوب و پایداری مردم در تنگستان فراموش نخواهند کرد. البته مردم ایران متأسفانه یادهای خوشی از اشغالگران روسی نیز نداشتند.

شهریور ۱۳۲۰ و تحولات سیاسی پس از آن

با ورود متفقین بنیان رژیم دیکتاتوری - نظامی فرو ریخت و پس از بیست سال آرامش گورستانی توده‌های مردم فرصت یافتند تا مبارزات خود را از سرگیرند. بعد از شهریور ۲۰ در اثر درهم‌پاشیدگی‌ای که گریبانگیر طبقه حاکم گردید، رشد تضادهای درون قشرهای حاکم و وجود نیروهای ارتش سرخ در شمال، زمینه مساعدی برای فعالیت عناصر چپ و مترقی به وجود آورد. گروه‌ها، سازمان‌ها و مطبوعات مترقی به سرعت آغاز به کار کردند، «حزب توده» در ۱۰ مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل گردید. سپس «شورای متحده مرکزی سندیکای کارگران ایران» تشکیل و فعالیت خود را در میان کارگران آغاز کرد.

شدت تضادهای درون طبقه حاکم به حدی می‌رسید که ظرف مدت کمتر از پنج سال ده کابینه یکی

پس از دیگری آمدند و سقوط کردند. در سالهای ۲۴ - ۲۵ اوج مبارزات خلق ما گواه خیزش افسران در خراسان، اعتصابات گسترده کارگری به ویژه کارگران نفت جنوب در ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۵، شورش‌ها و درگیری‌های دهقانی و... اما با شکست فرقه دموکرات مبارزات خلق فروکش کرد و این افول تا سالهای ۲۸ - ۲۹ ادامه یافت که بار دیگر در این سالها مبارزه ملی نفت به رهبری بورژوازی ملی گسترش یافت تا اینکه در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسید.

تا این تاریخ حزب توده از موضع اپورتونسیسم چپ مصدق را می‌کوبید، ولی پس از این تاریخ به دنباله‌روی وی کشیده شد و به راست‌روی گرفتار آمد. شکست این جنبش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مبارزه مردم را وارد یک دوره دراز رکود کرد. چنانچه خیزش ۳۹ تا ۴۲ نیز نتوانست مبارزات مردم را سامان بخشد. این رسالت تاریخی بعدها با اعمال قدرت انقلابی سازمان‌های پیشتاز خلق تحقق یافت: مجاهدین خلق و فدائیان خلق.

بررسی و تحلیل عمیق مبارزات دوازده‌ساله ۲۰ - ۳۲ و پی‌جویی علل شکست این مبارزات در سال ۱۳۳۲ زمینه ضروری راهگشائی‌های بعدی جنبش مردم است. بنابراین فهم درست حرکت‌ها در این زمان برای پیشتاز یک الزام قطعی است و چون شناخت و تحلیل تحولات این دوره ۱۲ ساله به ماهیت شهریور ۲۰ به‌عنوان نقطه آغاز بستگی دارد، پیش از هر چیز باید حادثه شهریور ۲۰ را شناخت. ماهیت شهریور ۲۰ تعین‌کننده ماهیت شرائط ایجادشده دوره پس‌از آن می‌باشد.

آیا شهریور ۲۰ در روند تاریخی جامعه ما و در رابطه با تحولات اجتماعی - اقتصادی - سیاسی جامعه ما ایجاد شده بود؟ یعنی آیا می‌توان آن را دنباله طبیعی تحولات درون جامعه تلقی کرد؟ یا آنکه شهریور ۲۰ یک حادثه بود؟ حادثه‌ای که خود ناشی از ضرورت است ولی ضرورتی که باید آن را دنباله طبیعی تحولات جهانی و رشد تضادهای درون امپریالیسم جهت تقسیم مجدد جهان قلمداد کرد؟

پاسخ عینی به این مسأله می‌توانست تأثیر جهت‌سازی به حرکت‌های دوازده ساله ۲۰ - ۳۲ به‌جا گذارد. اساساً این از وظایف پیشتاز انقلابی است که ضرورت‌ها را از حادثه‌ها و واحدها را از ضرورت‌ها بازشناسد و براساس تشخیص درست شرائط شکل و جهت حرکت را تعین کند. شهریور ۲۰ دقیقاً یک حدوث خارجی بود و کمترین ارتباطی با تکامل تحولات داخلی جامعه ما نداشت. آزادی‌های نیم‌بند به دست آمده پس از این حدوث سیاسی به هیچ‌رو نتیجه مثلاً رشد بورژوازی و قدرت یافتن خرده‌بورژوازی جدید نبود، که دنباله طبیعی آن‌نوعی آزادی‌های نیم‌بند باشد.

خلاصه شرائط به‌وجودآمده، که منجر به شکسته‌شدن جو دیکتاتوری رضاخان و پاشیدگی سیاسی قشرهای طبقه حاکم بود، شرائطی بود گذرا؛ رژیم خواه‌ناخواه نیروهای خود را برای سرکوب مبارزه مردم متمرکز می‌کرد. جنبش تنها در کوتاه‌مدت می‌توانست از تضادهای درون طبقه حاکم یعنی شرائط ناشی از آن بهره‌گیری کند. از اینرو رهبری می‌بایست از آغاز توده مبارزین را با واقعیت آشنا می‌ساخت و به‌جای نشان‌دادن سراب پیروزی‌های پارلمان‌تاریستی مبارزه قانونی، راه دراز و اصیل مبارزه مسلحانه توده‌ای را به

تکامل حوادث از شهریور ۱۳۲۰ تا آذر ۱۳۲۵

حزب توده در شرائطی پا گرفت که می‌توان آن را در تاریخ هفتاد ساله مبارزات اخیر توده‌ها بهترین شرائط قلمداد کرد. حضور نیروهای ارتش سرخ در سراسر شمال ایران، درهم‌ریختگی اوضاع ارتجاع حاکم داخلی و اوجگیری درگیری‌های طبقاتی چه در شهرها و چه در روستاها. در این شرائط بود که حزب توده به شکل مکانیکی تشکیل و از رشد بادکنکی انبوه شد. نه تلفیق کار علنی و کار مخفی که از اصول ۲۱ گانه حزب لنین بود در کار دیده می‌شد، و نه دموکراسی سانترالیسم. حال آنکه سانترالیسم لنین یک سانترالیسم دموکراتیک بود.<sup>(۱)</sup> در واقع اگر چنین دموکراسی‌ای هم در کار بود، تأثیر چندانی نداشت زیرا رهبری در جریان مبارزه آبدیده و آزموده نشده بود. زندان تنها ذهنیت‌ها را در همه زمینه‌ها رشد داده بود، آن‌هم با روابطی که ۵۳ نفر در درون زندان با یکدیگر داشتند؛ در واقع حزب توده اساساً حزب کارگران نبود و آموزش‌های مارکسیست لنینستی به استثنای سالهای پایانی ۲۰ - ۳۲ آن‌هم به گونه بسیار سطحی وجود نداشت. در نخستین نشست‌ها پیشنهاد شد زمان تأسیس حزب زمان آمدن ارانی به ایران باشد. این پیشنهاد رد شد. در اینجا بحث پیرامون درستی یا نادرستی این نگاه نیست بلکه می‌خواهم از موضع حزب در برابر ارانی به نتایج برسم، زیرا ارانی در زندان سخت با شیوه‌های زندگی رفقای خود مبارزه می‌کرد و آنها را نمی‌پذیرفت، این محتوای رهبری و تشکیل‌دهندگان حزب بود. از اینرو چگونه می‌تواند این محتوا بر طرز کار، معیارها و ارزش‌های حاکم بر نهادهای گوناگون حزب تأثیری برجای نگذارد؟ خصلت‌های طبقاتی دقیقاً در طرح خط مشی و نحوه برخورد با تضادها و حل آنها می‌تواند مؤثر باشد. شرکت هشت تن توده‌ای به عنوان نماینده در مجلس دوره چهاردهم و شرکت سه تن توده‌ای به عنوان وزیر در کابینه قوام (اسکندری، کشاورزی و یزدی)، ظاهراً به‌منظور بهره‌بردن از تریبون بورژوازی اما عمیقاً ناشی از جاه‌طلبی و حساب‌گری‌های بی‌پرنسیپ بود. در جریان آمدن گئورکی کافتارادزه از شوروی به ایران، حزب توده بلافاصله موضع پیشین خود را در مبارزه با نفت جنوب تغییّر داد و نوکرفستانه دنباله‌رو خواست‌های کافتارادزه شد.

ما از سیاست حزب توده در آن مقاطع تاریخی در پشتیبانی از اتحاد شوروی جانبداری می‌کنیم<sup>(۲)</sup> زیرا

(۱) این‌نوشته دیدگاه مرا در ۴۰ سال پیش نشان می‌دهد و من امروز هرگز به دموکراتیک بودن سانترالیسم حزب لنین باور ندارم. چنانچه بعداً رزا لوگزامبورگ نیز به این سانترالیسم انتقاد کرده است.

(۲) این نیز نگاه گذشته مرا می‌رساند و من اینک برآنم که حزب توده تنها مزدور شوروی بود و رهبری آن هرگز شهادت آن را نداشتند که در برابر سیاست‌های جنایتکارانه سرکوب ستالین سخنی بر زبان آورند یا از منافع ملی در برابر سیاست‌های توسعه طلبانه روسیه دفاع کنند.

برآنیم که در زمانی که فاشیسم به ستاد زحمتکشان جهان هجوم برده است، این بر همه زحمتکشان و سازمان‌های وابسته به آنها بود که صرف‌نظر از ملاحظات قومی، منطقه‌ای و درونی با تمام نیرو و با تمام قوای مادی و معنوی خود از میهن سوسیالیستی دفاع کنند.

لیکن دنباله‌روی آنچنانی از حزب توده از کافتارادزه را نمی‌توان در آن راستا دانست و تأیید کرد. به‌ویژه که این دنباله‌روی سنگ‌بنای انحراف بعدی حزب توده در موضعگیری در مورد ملی‌شدن نفت در سراسر ایران گردید. در اینجا کاملاً پیداست که برداشت رهبری حزب از انترناسیونالیسم پرولتری، برداشتی انقلابی و مارکسیست لنینیستی نبوده است. زیرا انترناسیونالیسم پدیده‌ای جدای از ناسیونالیسم نیست و از درون آن باید پدیدار شود. انترناسیونالیسم دقیقاً از درون ناسیونالیسم زاده می‌شود و گرنه هرگونه برداشتی جز این از انترناسیونالیسم برداشتی غیرمادی و متافیزیکی است. چنانکه مارکس بدین مضمون در مانیفست گفته است که: «کارگران هر کشور نخست قدرت را بایستی در آن کشور به دست گیرند». اما رهبران بی‌شخصیت حزب توده ایران به خاطر ضعف‌های ایدئولوژیک و سیاسی خود به دنباله‌روی خود ادامه دادند و هرگونه تلاشی جهت «تحلیل مشخص از شرائط مشخص» را به کار نگرفتند. آنها قادر نبودند تضاد اصلی را در شرائط دگرگون‌شونده آن زمان و مراحل مختلف آن تعیین نمایند. پس از شهریور ۲۰ تظاهرات خیابانی، اعتصابات کارگری و درگیری‌های دهقانی هر روز و هر ماه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. شرائط برای انقلاب مسلحانه توده‌ای مساعد بود، لیکن حزب توده درگیر زدوبندهای پارلمانی بود. در چنین شرائطی رهبری حزب توده از خود بی‌تفاوتی نشان می‌داد.

## قیام افسران خراسان

جمعی از افسران چپ - که حاضر به پذیرش این بی‌عملی رهبری حزب نبودند - برآن شدند تا جدا و مستقل از رهبری حزب حرکتی را آغاز نمایند. سرگرد اسکندانی و سرهنگ دوم نوائی و قریب ۳۰ تن دیگر در شامگاه ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ با مصادره چند کامیون و جیپ، اسلحه، مهمات و بی‌سیم به طرف بجنورد و قوچان به راه افتادند. در مراوه‌تپه، پادگان محل را خلع سلاح می‌کنند و در هنگام عبور از گنبد قابوس در محاصره ارتش ارتجاعی قرار می‌گیرند. نوائی و اسکندانی و چند تن دیگر در جریان درگیری به شهادت می‌رسند؛ تعدادی مجروح و دستگیر و عده‌ای هم موفق به فرار می‌شوند که برخی از آنها در اثر گرسنگی و تشنگی از پای درآمده در راه و بیراه دستگیر می‌شوند. هدف این انقلابیون رساندن اسلحه و مهمات به ترکمن‌ها و مسلح‌ساختن آنها و قطع راه ارتباطی مرکز و گسترش جنگ به تمام خراسان، آزادساختن خراسان و حمله به تهران بوده است. این قیام به علت اشتباهات تاکتیکی و عدم پیوند با توده‌ها و

پشتیبانی نکردن حزب توده و سازماندهی ضعیف با شکست روبرو شد، اما این قیام همان گونه که نقطه درخشانی در مبارزه خلق خواهد بود، لکه ننگی است بر دامان رهبری حزب توده، که به علت سازشکاری هایش نیروهای پر توان مردم را به هرز داد.

## اوج مبارزه مردم

سال ۲۴ سال اوجگیری مبارزات مردم بود. حادثه ليقوان و فرار مسلحانه از زندان تبریز نمود دیگری از این اوجگیری مبارزات مردم است. فرار مسلحانه از زندان تبریز چند کشته و زخمی بر جای نهاد. آرداشس آوانسیان، نماینده توده‌ای آذر بایجان در مجلس متهم می‌شود که اسلحه در اختیار زندانیان قرار داده است. حادثه ليقوان که منجر به شهادت یک توده‌ای و کشته شدن فتودال محل شد، تظاهرات گسترده‌ای را در تبریز موجب گردید، که در جریان آن جمال امامی، باز پرس دادسرا به سبب حضور در رسیدگی به مسأله، در نتیجه تهاجم مردم زخمی شد. در جریان این تظاهرات مردم جسد توده‌ای شهید را در شهر گرداندند و احساسات مردم به اوج بی‌پیشینه‌ای رسید. لیکن هیچ یک از این جریانات تند انقلابی منجر به بسط شعار «زمین از آن کسانی است که بر روی آن کار می‌کنند» نشد. رهبری حزب توده به رغم گسترش جنبش‌های خودبه‌خودی درگیر زدوبندهای پارلمانی بود. در چنین شرائطی بود که فرقه دموکرات آذربایجان و کومه کردستان تأسیس شد. فرقه، که از ادغام شاخه حزب توده آذربایجان و شورای متحده مرکزی کارگران تشکیل شده بود، آغاز به مسلح کردن کادرهای آموزش‌دیده خود به نام فدائی و سربازگیری از میان مردم و تشکیل قزلباش نمود و سپس زیر چتر حمایتی نیروهای ارتش سرخ، آغاز به تهاجم به مراکز ارتجاع نمود. در آغاز آذر ماه در یک میتینگ بزرگ نمایندگان مجلس مؤسسان آذربایجان تشکیل شد و ۵۰۰ نماینده منتخب از میان خود حدود ۵۰ تن را به عنوان هیأت رئیسه برگزیدند. این نهاد قانونگذاری قرار بود قوانین و مقررات مربوط به حکومتی را که می‌بایست تشکیل گردد، تصویب نماید.

سرانجام هیأت دولت نیز انتخاب شدند: سید جعفر پیشه‌وری صدر هیأت رئیسه حکومت دموکرات آذربایجان، سلام‌الله جاوید وزیر کشور و غلام یحیا دانشیان وزیر جنگ. در آخرین مرحله نیروهای مسلح فرقه پادگان تبریز را محاصره و لشگر تبریز را تسلیم و خلع سلاح کردند و افسران لشگر را آزاد گذاردند تا یا به فرقه بپیوندند یا راهی شهرهای خود شوند. سپس به شهرداری و فرمانداری تبریز حمله کردند و کلیه ادارت تبریز را تصرف کردند.

این حکومت یک حکومت کاملاً مستقل از ایران نبود، یعنی اتهام رژیم مبنی بر تجزیه‌طلبی دموکرات‌ها توطئه‌آمیز بود. دموکرات‌های آذربایجان می‌خواستند در چارچوب روابط فدرالیسم دموکراتیک با مرکز مناسباتی داشته باشند. در قطعنامه‌ای که مجلس ملی دموکرات‌ها در آذرماه به جهانیان اعلام کردند: خودمختاری داخلی در چارچوب تمامیت ارضی ایران تهیه شده بود. اما رژیم ارتجاعی شاه ناجوانمردانه

دموکرات‌ها را تجزیه طلب معرفی می کرد.

دموکرات‌ها پس از به دست گرفتن قدرت در آذربایجان دست به یک سلسله اصلاحات زدند که تأسیس دانشگاه تبریز، رادیو تبریز و یک بیمارستان از آن جمله بود. لیکن با این وجود دموکرات‌ها اقدام قاطعی جهت تقسیم اراضی ملاکین بین رعایا نکردند و تنها در موارد معدودی که با مالکی سرشاخ می شدند او را از زمینش بیرون می کردند و زمینش را بین دهقانان تقسیم می کردند.

واکنش ارتجاع در برابر دموکرات‌ها در آغاز، لشگرکشی به آذربایجان بود، که در شریف‌آباد قزوین توسط ارتش سرخ متوقف شد. سپس ارتجاع چهره عوض کرد و با روی کار آوردن قوام و مسافرت ۲۰ روزه وی به شوروی و مذاکره با مقامات مسکو و بستن قرارداد قوام - سادچیکف در تهران از در مسالمت درآمد. یکی از مواد این قرارداد حل مسالمت آمیز مسئله آذربایجان بود. این قرارداد در فروردین ماه ۱۳۲۵ بین قوام و سادچیکف سفیر شوروی در ایران بسته شد. در این زمان قوام چهره مترقی به خود گرفته بود و محدودیت‌هایی برای دست راستی‌ها و تسهیلاتی برای نیروهای چپ فراهم ساخت. قوام کار عوام‌فریبی را به جانی رساند که برای دموکرات نشان دادن خود و بیشتر برای لوٹ کردن نام «دموکرات» اقدام به تأسیس دارودسته‌ای به نام «حزب دموکرات» در قبال فرقه دموکرات آذربایجان کرد. منظور وی از به وجود آوردن این باند آن بود که مزیت سراسری بودن آن را در برابر محلی بودن فرقه قرار می داد تا بدین وسیله ماهیت ارتجاعی دارودسته قدره‌بندان خود را پوشاند و از طرف دیگر نشان دهد که سرانجام فرقه نیز بایستی به زیر بال و پر این باند ارتجاعی درآید و یا نابود شود. شق نخست، که به جهت تضاد تعارض آمیز و ماهیت دارودسته قوام و فرقه غیرممکن بود، پس ناگزیر تمام این تمهیدات و توطئه‌ها جهت سرکوب فرقه بود. قوام ضمن انتشار یک بیانیه ۷ ماده‌ای جهت حل مسئله آذربایجان از پیشه‌وری برای مذاکره دعوت کرد. پیشه‌وری به اتفاق بعضی از رفقایش همراه با مردان مسلح به تهران آمدند و از طرف معاون قوام - مظفر فیروز - در فرودگاه مهرآباد مورد استقبال قرار گرفتند.

جریان مذاکرات یک مرتبه قطع شد و هیأت پیشه‌وری جهت بازگشت به تبریز به فرودگاه مهرآباد رفتند؛ اما بنا به تقاضای قوام از بازگشت منصرف شده و مذاکرات از سر گرفته شد. ظاهراً در کلیات به نتیجه رسیدند و قرار شد دنباله مذاکرات با شرکت مظفر فیروز و پیشه‌وری در تبریز ادامه یابد. دنباله این مذاکرات در تبریز تا شهریور ۱۳۲۵ به درازا کشید و مظفر فیروز پس از پایان مذاکرات در تبریز در رادیو تبریز از پیشه‌وری و فرقه دموکرات به نیکی یاد کرد.

نتیجه مذاکرات پیشه‌وری با مظفر فیروز

وزراء حکومت دموکرات، زیر عنوان رؤسای ادارات آذربایجان با موافقت مجلس ملی از مرکز تعین شوند. زبان ترکی در مراحل ابتدائی آموزش پذیرفته شود. به شرط آنکه در دوره دوم زبان فارسی نیز جزو

برنامه دانش‌آموزان باشد. زنجان که این تاریخ در دست دموکرات‌ها بود طبق این توافق به مرکز داده شود. در مورد انسجام فدائیان فرقه و دسته‌های مسلح قزلباش در ارتش و ژاندارمری مرکز، که مورد تقاضای مرکز بود، اختلاف برجای ماند.

### حکومت خودمختار کردستان

در جریان نیمه نخست سال ۱۳۲۵، که فرقه قدرت را در آذربایجان در دست داشت، کومله کردستان نیز که در سال ۱۳۲۴ نخستین جمهوری دموکرات کردستان را اعلام کرده بود، قدرت را در مهاباد و کردستان شمالی در اختیار داشت.

### خیزش‌های توده‌ای

از سوی دیگر در این سال مبارزات توده‌ای گسترده رنجبران شهر و روستا در دیگر نواحی به شدت درگیر مبارزه با ارتجاع بودند. شورش‌های دهقانی هر دم اوج بیشتری می‌گرفت و رعایا از پرداخت بهره مالکانه خودداری می‌کردند. اعتصابات کارگری برای نخستین بار به اوج بی‌سابقه‌ای رسیده بود. کارگران مراحل اقتصادی - صنفی مبارزه را ارتقاء داده دست به اعتصابات سیاسی می‌زدند. در این سال ما گواه جنبش جانانه کارگران هستیم و در این میان خیزش کارگران نفت جنوب بیشتر از همه جا چشمگیر است و ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ بدین مناسبت همواره الهام‌بخش جنبش‌های زحمتکشان خلق ما خواهد بود. در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ ارتجاع و امپریالیسم اعتصابات گسترده کارگران رزمنده نفت جنوب را به خون کشیدند و در جریان یورش وحشیانه پلیس کارگران دلیرانه ایستادگی کردند. شصت تن از کارگران رزمنده جان خود را بر سر این پایداری نهادند و ده‌ها تن شدیداً زخمی شدند. اعتصاب از چندی پیش آغاز شده بود و فزون بر خواست‌های صنفی اضافه دستمزد و... خواستار اخراج مصباح فاطمی استاندار مزدور آن زمان خوزستان و جلوگیری از توطئه‌های امپریالیستی و تحریک اعراب محل علیه نیروهای خلق بودند. این اعتصابات که بنا به اعترافات محافل امپریالیستی بزرگترین جنبش کارگری آن زمان در خاورمیانه بود، تأثیرات شگرفی بر کارگران خاورمیانه برجای نهاد. سرانجام با پادرمیانی ریش‌سفیدانه و کدخدایانه حزب توده خاموش شد.

تحلیل و بررسی جنبش توده‌های رنجبر خلق ما در این سالها ماهیت سازشکارانه و خیانت‌پیشه رهبری حزب توده را به وضوح نشان داد؛ در شرایطی که توده آماده هرگونه فداکاریست، درحالی که رنجبران در زیر آتش رگبار ارتجاع به خاک و خون کشیده می‌شوند و آماده به دست گرفتن سلاح هستند و درحالی که به گفته مارکس «انتقاد سلاح باید جای سلاح انتقاد را بگیرد» رهبری حزب توده در کار لاس‌زدن برای



به دست آوردن چند کرسی وزارت، آتش خیزش کارگران را خاموش می‌کند. در ۲۳ تیرماه اعتصابات کارگری نفت جنوب به خون کشیده می‌شود و در ۱۰ مرداد به فاصله کمتر از سه هفته سه وزیر توده‌ای وارد کابینه قوام می‌شوند!! ایرج اسکندری وزیر پیشه و هنر، دکتر مرتضایزدی وزیر بهداشتی و فریدون کشاورز وزیر فرهنگ؛ دوام این ژست مترقی قوام به سه ماه نمی‌رسد. در ۲۷ مهرماه - کابینه وحدت ملی متلاشی می‌شود و به اصطلاح اتحاد شش حزب (حزب توده ایران، فرقه دموکرات آذربایجان، حزب ایران، حزب دموکرات قوام، حزب جنگل، حزب سوسیالیست‌ها و کومله کردستان) از هم می‌پاشد. همزمان با شرکت توده‌ای‌ها در کابینه قوام سه جریان ارتجاعی از سوی امپریالیسم علم می‌شود تا موضع قوام را تقویت کند و زمان کابینه ائتلافی را هرچه کوتاه‌تر سازد:

۱- شورش عشایر فارس که منجر به اشغال شهرهای کازرون و بوشهر و... می‌شود. ضمناً شیراز را هم در محاصره می‌گیرند و تنها زمانی این شورش فروکش می‌کند که دولت قوام مستقیماً با سران شورش وارد مذاکره می‌شود و آن را به عنوان نهضت فارس به رسمیت می‌شناسد. شورش عشایر فارس در اواخر شهریور آغاز و ۱۵ روز به درازا می‌کشد و در ظاهر یکی از عوامل از هم پاشیدگی کابینه ائتلافی نحوه مذاکره مرکز با شورشیان فارس و به رسمیت شناختن آن به عنوان یک نهضت بود؛ در حالی که یکی از خواست‌های شورشیان اخراج توده‌ای‌ها از کابینه قوام بود.

۲- جریان ارتجاعی دیگری که ایجاد گردید شورش کودتائی ایل بختیاری به منظور اشغال اصفهان و کشتار عناصر چپ و توده‌ای‌ها بود، که ظاهراً نیروهای رژیم این شورش را پیش از گسترش، تقریباً در منطقه «متوقف کردند». حال آنکه حقیقت جریان آن بود که موج حرکت ارتجاعی بختیاری‌ها مانند شمشیر داموکلس بر بالای سر توده‌ای‌ها قرار داشت.

۳- سومین جریان ارتجاعی اقدامات تجزیه طلبانه اعراب خوزستان به رهبری شیخ عبدالله بود. عشایر عرب خوزستان اغلب به صورت آلت دست مقاصد امپریالیست‌ها عمل می‌کردند. عوامل رخنه‌گر انگلیس همواره آنها را بر ضد چپ‌ها در خوزستان تحریک می‌کردند و گاه درگیری‌های خونینی بین آنها و کارگران نفت رخ می‌داد. این جریانات ارتجاعی و دسائس مشابه مستقیماً توطئه‌هایی از سوی امپریالیسم و ارتجاع داخلی به منظور مقابله با جنبش دموکرات آذربایجان و دیگر حرکت‌های دموکراتیک این دوره بود. در این میان چاقو کشان باند حزب فرمایشی «دموکرات قوام» نیز جای ویژه‌ای داشتند. این گروه قداره‌بند، همه جا تنها کاری که ارباب برایشان در نظر گرفته بود، به هم زدن تظاهرات چپ‌ها و درهم ریختن حوزه‌های آنها بود. باند همانند دیگری نیز در این زمان به نام «ورجاوند یا سومکا» به سردستگی داوود منشی‌زاده وجود داشت که به کمک لومپن‌های شهری و زنان بدکاره دست‌اندرکار به هم زدن بساط نیروهای چپ، مضروب ساختن آنها و یورش به اجتماعات دموکراتیک آنها بود، یکی از فعالان این باند جنایتکار داریوش همایون بود که بعدها به رهبری حزب رستاخیز «شاهنشاه آریامهر» رسید.

## موضع امپریالیسم آمریکا و انگلیس در برابر دموکرات‌ها

امپریالیسم انگلیس به حکم امتیازات و نفوذی که در میهن ما داشت، موضعی محافظه کارانه در پیش گرفته بود. زیرا از یک سو از گسترش نفوذ سرخ‌ها در شمال در بیم بود و از سوی دیگر به هیچ‌رو مایل به بازشدن پای آمریکا در ایران نبود. از اینرو در مورد سرکوب جنبش دموکرات‌ها طرفدار نوعی کنار آمدن با شوروی بود و در صورت امکان طرفدار حل دوجانبه مسأله بود - بین خودش و شوروی - به گونه‌ای که این موضوع زمینه‌ای برای اعمال نظر آمریکا باقی نگذارد. البته باید کاملاً متوجه بود که امپریالیسم انگلیس این سیاست را تا آنجا دنبال می‌کرد که منافع حیاتی خودش به خطر نیافتد و به تنهایی بتواند موضع خود را حفظ کند، لیکن در غیر این صورت نزدیک شدن به آمریکا یک امر اجتناب‌ناپذیر می‌گردید. کما اینکه اساساً روی کار آمدن قوام در آن شرایط نوعی سازش و توافق نگاه دو امپریالیسم بود، اگرچه در درون این وحدت امپریالیسم، تضادها همچنان پابرجا بودند.

### امپریالیسم آمریکا

(مقدمات آغاز و بسط نفوذ امپریالیسم آمریکا در میهن ما)

برای بررسی موضع امپریالیسم آمریکا در قبال جنبش دموکرات‌ها قبلاً پیش‌گفتاری کوتاه ضروری است: اصولاً پیشینه نفوذ آمریکا در ایران پس از شهریور ۲۰ بود. پیش از این تاریخ آمریکا تقریباً هیچ‌گونه نفوذی در میهن ما نداشت. پس از شهریور ۲۰ و پس از درگیر شدن آمریکا در جنگ در آذر ماه ۱۳۲۱ نیروهای آمریکائی بدون هیچ قرارداد رسمی و فقط با توافق ضمنی قوام وارد ایران شدند و باز همین زمان مقدمات گسترش نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران چیده شده که از بستن قراردادهای امپریالیستی تجاری و وام شروع می‌شد. میلسپو به عنوان مشاور وزارت دارائی وارد ایران شد و شوارتسکف که بعداً نقش برجسته‌ای در کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد داشت به عنوان رئیس هیأت مستشاران نظامی آمریکا وارد ایران گردید. از این زمان نفوذ آمریکا در ایران آغاز و رو به گسترش نهاد. در سال ۱۳۲۴ که جنگ پایان یافت آمریکا مشتی آهن قراضه خود را که حمل آنها به آمریکا برایش بیش از آن تمام می‌شد به قیمت‌های گزاف به بودجه ایران تحمیل کرد. آمریکا سلطه امپریالیستی خود را بعداً در سال ۱۳۲۶ پیش از سقوط قوام با تمديد قراردادهای مستشاری نظامی تحکیم بخشید.

بدین ترتیب دیده می‌شود که در سال ۲۵ آمریکا چگونه در کار تثبیت و گسترش نفوذ خود در ایران بوده است. از اینرو این تصادفی نیست و کاملاً قابل فهم است که جرج آلن در شهریور ۱۳۲۵ در ملاقات با قوام تأیید کامل دولت آمریکا را در سرکوب جنبش دموکرات‌ها به اطلاع قوام می‌رساند و وی را تشویق

به حمله به آذربایجان می‌نماید. ضمناً در این مدت آمریکا همواره می‌کوشید به مسأله آذربایجان جنبه بین‌المللی دهد و حتی‌المقدور مسأله را به شورای امنیت بکشاند؛ حال آنکه انگلیس چنین تلاشی را کاملاً صحنه نمی‌نهاد و شوروی هم طبعاً با اقدام آمریکا مخالف بود.

### سرکوب دموکرات‌ها

در آبان‌ماه ۲۵ قوام اعلام کرد به منظور تأمین نظم در جریان انتخابات دوره پانزدهم نیروهای انتظامی به مراکز استانها گسیل خواهند شد و زیر پوشش این اعلام لشگرکشی به آذربایجان را آغاز کرد؛ زنجان که پیشتر برابر توافقاتها از سوی نیروهای مرکز اشغال شده بود در آذر ماه تهاجم به آذربایجان آغاز گردید. میانه اشغال گردید. لیکن فدائیان به فرماندهی غلام یحیا دانشیان در قافلانکوه راه ارتش ارتجاع را سد کردند، لیکن این پایداری به دلیل محدود بودن درهم شکست و ارتش مرکز روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ وارد تبریز شد؛ پیشه‌وری و رهبری فرقه قبلاً مواضع خود را ترک و به طرف مرز فرار کرده بودند. این فرار ضربه خردکننده‌ای بر روحیه مردم وارد ساخت و رژیم برای آنکه خاطره ۲۱ آذر ۲۴ را با این شکست از بین ببرد، روز ۲۱ آذر ۲۵ را روز اشغال تبریز اعلام کرد. سایر شهرهای آذربایجان ظرف یک هفته یکی پس از دیگری پس از پایداری‌های پراکنده سقوط کردند. شاه دستور داده بود سربازانش را آزاد بگذارند یک هفته تمام هرکاری که می‌خواهند از کشتار و غارت اموال مردم در آن دیار بکنند. سربازان در این یک هفته به خانه‌های مردم وارد می‌شدند، در برابر شوهران به زنان تجاوز می‌کردند طلاها و ثروت مردم را به جیب خود می‌ریختند و گاه مردان خانواده را در برابر چشمان از حدقه درآمده همسر و کودکان می‌کشتند.

جمهوری دموکرات کردستان نیز یک هفته پایداری کرد، لیکن سرانجام قاضی محمد نخستین رئیس جمهور کردستان خود را تسلیم رژیم کرد که بعداً همراه با ده‌ها تن دیگر از رزمندگان خلق در دادگاهی صحرائی «محاکمه» و تیرباران شدند.

### قیام مسلحانه کارگران معدن زیراب

همزمان با این سرکوب، کارگران متشکل معدن زیراب جهت حمایت از رفقای آذربایجانی خود دست به اعتصاب گسترده سیاسی زدند و جهت مقابله با سرکوب ارتجاع مسلح شدند، لیکن این پایداری مسلحانه و قیام دلاورانه کارگران توسط ارتجاع درهم شکست؛ ده‌ها تن در این رابطه اعدام و به حبس‌های دراز محکوم شدند. رضا روستا رئیس شورای متحده مرکزی سندیکای کارگران ایران بازداشت گردید و در معرض حکم اعدام قرار گرفت، که اقدامات بین‌المللی فدراسیون بین‌المللی کارگران - که شورای متحده مرکزی را قبلاً به رسمیت شناخته و به عضویت خود پذیرفته بود - جان وی را نجات داد. رژیم بعداً در

سال ۱۳۲۶ با تشکیل یک سندیکای فرمایشی شروع به تضعیف شورای متحده مرکزی کرد. این اقدام رژیم نیز با واکنش جهانی روبرو گردید. بعداً در این مورد مطالبی خواهد آمد. اینک بازگردیم به تحلیل شکست جنبش دموکرات‌ها.

علل شکست فرقه دموکرات به‌طور خلاصه

- ۱- عدم انسجام تشکیلاتی و آموزش ضعیف کادرها
- ۲- تشکیل حکومت و گرفتارشدن در بوروکراسی اداری و نیز در مرکز انتظارات مردم قرارگرفتن
- ۳- نداشتن شعار مشخص اجتماعی و تکیه بر مسائل محلی
- ۴- محدودبودن شعار و سازماندهی و محلی‌کردن مبارزه و در نتیجه قطع پیوند با جنبش‌های خلق در سایر نواحی.

همان گونه که پیشتر گفته شد، فرقه تنها صد روز پیش از تشکیل دولت، تشکیل گردیده بود. آیا کادر صد روز آموزش‌دیده می‌توانست مسائل مردم را با چنان آموزش ناتوانی در جهت درست حل کند؟ بعدها در کنار یادهای خوبی که مردم فرودست از اقدامات اصلاحی دموکرات‌ها داشتند، نمونه‌های بسیاری نیز از کج‌روی‌های کادرهای بی‌تجربه و سطحی بازگو می‌شد، که به وجهه سیاسی دموکرات‌ها آسیب می‌رساند. در واقع دموکرات‌ها اساساً نمی‌بایستی در آن شرایط با آن سرعت تشکیل دولت می‌دادند. ویت‌کنگ را در نظر بگیریم که پس از بیش از ده سال مبارزه مسلحانه توده‌ای و به‌پشتوانه ۳۰ سال تجربیات ویت‌مین دولت موقت تشکیل دادند تا مناطق آزادشده را اداره کنند. دموکرات‌ها می‌توانستند از شرایط وجود ارتش سرخ استفاده کرده و توده‌های دهقانی را سازماندهی و مسلح کنند و با ایجاد هسته‌های مسلح روستائی درگیری‌های روستائیان را با ارباب دامن بزنند و با شعار «زمین از آن کسی است که بر روی آن کار می‌کند» پشتیبانی گسترده دهقانان را به سود انقلاب جلب نمایند تا در شرایطی که خواه‌ناخواه پس از خروج ارتش سرخ ایجاد می‌گردید کامیاب شوند، مبارزه مسلحانه توده‌ای را دنبال کرده آن را به سراسر ایران گسترش دهند.

۵- فقدان تحلیل مشخص از شرایط مشخص و اشتباه در تعین تضاد اصلی به تضادهای فرعی؛ مسأله زبان و قومیت در مقایسه با استثمار یک تضاد فرعی محسوب می‌شود.

۶- جدی‌گرفتن مذاکره با مرکز

تکیه بر مسائل قومی نظیر زبان ترکی هرگز نمی‌توانست به میزان شعار «زمین برای همه» انگیزنده باشد و به‌گونه‌ای که فرقه در تحلیل شرایط مشخص آن زمان در ایران و کشف تضادهای عینی و اساسی خود را ناتوان نشان داد؛ اشتباه دیگر فرقه و در رأس آن پیشه‌وری مذاکره با مرکز و جدی‌گرفتن آن بود. این مذاکره موجب شد فرقه خود را برای سازمان‌دادن یک مقاومت مسلحانه در صورت تهاجم مرکز آماده نکند

و در عمل سیاست‌های نمایشی ترقی‌خواهانه قوام را کمتر مکارانه، کمتر تاکتیکی و بیشتر جدی تلقی کند. خود پیشه‌وری بعدها گفته بود بزرگترین اشتباه ما مذاکره با مرکز بود. ما می‌گوئیم بزرگتر از آن جدی گرفتن این مذاکره بود، زیرا می‌توانست چنین مذاکره‌ای صورت گیرد، لیکن فرقه از آن به صورت تاکتیکی بهره برد. اصولاً هیچ مذاکره سیاسی بدون پشتوانه عملی برای هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند نتیجه‌ای انقلابی در بر داشته باشد، مگر مذاکره از موضع قدرت برای منزوی کردن و مات نمودن دشمن هم در میدان عمل و هم در پشت میز مذاکره.

آخرین اشتباه جدی فرقه و در رأس آن پیشه‌وری و غلام یحیا دانشیان عمل غیر مسئولانه فرار بود. فرار رهبران فرقه که نشانه ناتوانی اصالت انقلابی و دنباله طبیعی سیاست‌های نادرست و مشی غیر مارکسیست لنینیستی آنها بود، آخرین ضربه را به امید و آرزوهای شکفته خلق وارد آورد و فرصت مناسبی به دست ارتجاع داد تا از آن به بهترین صورت برای دامن زدن به روحیه یأس و بدبینی به عنصر آگاه استفاده کند. اصولاً شیوه «فرار» که در جریان مبارزات ۱۲ ساله ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ دو بار (نخست در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و سپس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طرف کادر رهبری عمل شد) ناهنجارترین تأثیر را در میان توده‌های خلق برجای نهاد.

تلاش ارتجاع برای تحکیم مواضع خود

پس از شکست دموکرات‌ها

- ۱- ایجاد محیط اختناق و نمایش انتخابات مجلس پانزدهم.
- ۲- سرکوب مبارزات کارگری و تشکیل سندیکاهای نمایشی کارگران به منظور متلاشی ساختن شورای متحده مرکزی.
- ۳- رد قرارداد قوام - سادچیکف و تصویب ماده واحد استیفای حقوق ملت ایران از نفت.
- ۴- کودتای صغیر ۱۵ بهمن و درهم شکستن محافل دموکراتیک و تعطیل آزادی‌های قانونی.
- ۵- تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تقویت دربار از راه اعطای اختیارات بیشتر به شاه و تقویت اشراف از طریق مجلس سنا.

۱. ایجاد محیط اختناق و نمایش انتخابات مجلس پانزدهم

ارتجاع پس از سرکوب جنبش دموکرات‌ها، جهت ایجاد محیط اختناق و ترور، ده‌ها تن از عناصر پیشرو را به بهانه داشتن رابطه با دموکرات‌ها اعدام و صدها تن را به زندان‌های درازمدت محکوم ساخت. در چنین شرائطی برگزاری انتخابات فرمایشی مجلس ۱۵ را اعلام کرد. این انتخابات نزدیک به شش ماه به درازا کشید (از دیماه ۲۵ تا تیرماه ۲۶) و سرانجام دستگاه حکومتی به کمک تقلب و دسیسه، نمایندگان

فئودال را روانهٔ مجلس ساخت. مصدق - که نتوانسته بود در این مجلس راه یابد - با تحصن در دربار، خواست تا به انتصابات فرمایشی اعتراض کند ولی نتیجه‌ای از کار خود نگرفت. جنبش جوان دانشجویی ایران نیز در این زمان دست به اعتصابات و تظاهراتی علیه انتخابات قلابی زد. حزب توده نیز انتخابات را تحریم کرد و به‌رغم آنکه هنوز فعالیتش به اصطلاح آزاد بود، در این انتخابات شرکت نکرد. کشتن محمد مسعود<sup>(۱)</sup> در این زمان یکی دیگر از نمودهای ایجاد محیط اختناق و ترور بود.

۲. سرکوب مبارزات کارگری: تشکیل سندیکاهای فرمایشی کارگران به منظور متلاشی کردن شورای

متحدۀ مرکزی

رژیم پس از سرکوب شورش کارگری زیراب دست به اعدام و بازداشت‌های گسترده‌ای زد. رضا روستا صدر شورای متحدۀ مرکزی کارگران نیز بازداشت و در خطر اعدام قرار گرفت. اعتراضات جهانی کارگری برای مقابله با سرکوب و متلاشی ساختن شورای متحدۀ به‌عمل آمد. در نتیجه هیأتی به ریاست مصطفی رئیس از سوی فدراسیون بین‌المللی کارگران جهت بررسی شرایط کار و کارگری وارد ایران شد. در این زمان قوام به‌منظور ازهم‌پاشیدن شورای متحدۀ دست به تشکیل سندیکای قلابی کارگران زده بود و با تهدید و ارباب کارگران را وادار به ترک عضویت خود از شورای متحدۀ مرکزی و پذیرفتن عضویت سندیکای فرمایشی می‌نمود. هیأت «الرئیس» پس از بررسی شرایط ایران در پایان ضمن مصاحبه با خبرنگاران اعلام داشت هدف رژیم متلاشی کردن شورای متحدۀ مرکزی و تحمیل سندیکای قلابی به‌جای آن است و برای این منظور از هیچ‌گونه فشاری به کارگران روی‌گردان نیست. رئیس پس از بازگشت از ایران گزارشی به همین مضمون به فدراسیون بین‌المللی کارگران داد.

به‌هرحال رژیم به‌رغم اعتراض‌های جهانی همچنان به سیاست ضد کارگری سرکوب و نمایشات مسخرهٔ سندیکابازی خود ادامه داد، جنبش کارگری ایران که طی مبارزات گستردهٔ خود سرانجام در سال ۱۳۲۵ دست به سازماندهی اعتصابات خونین آبادان زد و به پیروزی‌های درخشان و اوج بی‌سابقه‌ای رسیده، موفق به کسب تصویب قانون کار شده بود، در این سال با ضربات سخت بسیاری روبرو شد.

۳. رد قرارداد قوام - سادچیکف و تصویب مادهٔ واحدهٔ استیفای حقوق ملت ایران از نفت

در مهرماه ۲۶ قوام ضمن ترتیب یک نمایش پارلمانی جهت رد قرارداد قوام - سادچیکف به‌منظور تقویت موضع ارتجاع در برابر نیروهای چپ و جلب پشتیبانی بورژوازی ملی، مادهٔ واحده‌ای به این مضمون: «دولت باید در زمینهٔ استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب اقداماتی به عمل آورد و به مجلس گزارش دهد» را به مجلس داد و به تصویب رساند. هدف از این کار منزوی ساختن نیروهای چپ و جذب

(۱) محمد مسعود روزنامه‌نگار آزادی‌خواه در ۲۶ بهمن ۱۳۲۶ به دست عوامل اشرف، خواهر شاه ترور شد.

یا دست کم ختنی ساختن نیروهای ملی بود. لیکن تشدید تضادهای درون طبقه حاکم، فقر و سیه‌روزی توده‌ها و فساد بوروکراسی و تشتت قشرهای حاکم مجالی برای نتیجه‌گیری از چنین تشبثاتی را به قوام نداد و کابینه وی در آذرماه ۲۶ سقوط کرد. هژیر نوکر سوگندخورده انگلیس کابینه خود را در آذرماه ۲۶ تشکیل داد.

۴. کودتای صغیر ۱۵ بهمن و درهم‌شکستن محافل دموکراتیک و تعطیل آزادی‌های قانونی پس از شکست جو دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰ ارتجاع همواره خواب طلائی دوره اختناق را می‌دید و درصدد بود در نخستین فرصت با تقویت مواضع خود و ایجاد تمرکز اقدام به سلب آزادی‌های پدیدآمده نماید. این آزادی‌های نیم‌بند - که بر مبنای سیستم‌های حساب‌شده رژیم و نه در اثر تحولات درونی جامعه ما بلکه صرفاً نتیجه ورود نیروهای متفقین به‌ویژه نیروهای ارتش سرخ و ازهم‌پاشیدگی تمرکز ارتجاع و قدرت سرکوب آن به دست آمده بود، اینک که آن شرائط و آثارش تا حدود زیادی از بین رفته بود - ارتجاع خود را برای تهاجم حساب‌شده به آزادی‌های مردم و تقویت مواضع خود از راه سرکوب محافل دموکراتیک و پیشرو آماده ساخته بود؛ به‌ویژه که در این زمان (اواخر سال ۲۷) مبارزات مردم برای احقاق حقوق ملی از نفت جنوب دامنه‌دارتر می‌شد و مردم گوش به زنگ آمدورفت‌های مشکوک و زدوبندهای ارتجاع و امپریالیسم انگلیس بودند.

جریان از این قرار بود که بر مبنای ماده واحده‌ئی که در مهر ۲۶ تصویب شده بود، قرار بود مذاکراتی بین دولت وقت و نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس صورت پذیرد و به عبارت دیگر توطئه طرح قرارداد الحاقی بر قرارداد خائنانه ۱۳۱۲ و انحراف مسیر افکار از ملی‌کردن نفت بین ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلیس در شرف تکوین بود، لیکن این خیانت ارتجاع در شرائطی که هنوز بقایای محافل دموکراتیک در جنب و جوش بودند به سختی امکان‌پذیر بود.

به‌رحال مجموع عوامل یادشده در بالا به‌طور کلی و اقدام برای اعدام انقلابی شاه این گیره اتصال آینده جناح‌های متخاصم ارتجاع در ۱۵ بهمن در دانشگاه به‌طور خاص زمینه کودتای صغیر یورش به محافل پیشرو و دموکراتیک را فراهم آورد. جریان حوادث:

ناصر فخرآرائی با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام که بنا به معرفی نامه آیت‌الله کاشانی گرفته بود، در روز ۱۵ بهمن در دانشگاه تهران برابر دانشکده حقوق در صف خبرنگاران چهار گلوله به سوی شاه رها کرد. یکی از گلوله‌ها کلاه او را پرت کرد، دیگری خراش سطحی‌ای بر کتفش ایجاد کرد، سومی پوزه‌اش را زخمی کرد و چهارمین گلوله به هدف نمی‌خورد. بعد گلوله پنجم گیر می‌کند. ناصر اسلحه را به طرف دشمن پرتاب می‌کند و به قصد خفه کردن او هجوم می‌برد، که به ضرب گلوله برادر شاه - که بعدها در سانحه سقوط هواپیما کشته شد - به شهادت می‌رسد. ارتجاع، که خود را از پیش برای ایجاد فضای ترور و اختناق سیاسی آماده کرده بود، در همان روز حزب توده را منحل اعلام می‌کند؛ با یورش به محافل

پیشرو، ده‌ها روزنامه و مجله توقیف و صدها تن به‌دلایل پوچ بازداشت می‌شوند. رژیم اعلام می‌کند ناصر فخرآرائی عضو حزب توده بوده و با عبدالله ارکانی رابطه داشته و توسط وی به کیانوری معرفی گردیده بوده است، و در حوزه‌هایی که کیانوری تشکیل می‌داده فخرآرائی به‌اتفاق عبدالله ارکانی شرکت می‌کرده است. دادگاه‌های قلبی به‌راه افتادند و احکام فرمایشی پشت سر هم صادر شدند و عناصر پیشرو را به زندان‌ها کشاندند.

## قرارداد گس - گلشائیان

در چنین شرائطی هیأتی به‌ریاست گس (Gass) از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس وارد ایران گردید و قرارداد خائنانه الحاقی نفت که ملی‌شدن آن را متفی می‌ساخت به امضاء رسید. گلشائیان وزیر دارائی وقت و مهره شطرنج سیاست امپریالیستی انگلیس از سوی ایران قرارداد را امضاء می‌کند. اگرچه ارتجاع هرگز نتوانست این قرارداد خائنانه را در همان پارلمان دست‌نشانده خود به تصویب برساند.

۵. تشکیل مجلس مؤسسان به‌منظور تقویت دربار از راه دادن امتیازات بیشتر و تقویت اشراف از راه

### تشکیل مجلس سنا

از آغاز سال ۱۳۲۸ رژیم ارتجاعی برای نیرومندتر کردن باز هم بیشتر مواضع خود دست به نمایش مسخره مجلس مؤسسان زد و طی آن مجلس سنا را به‌راه انداخت. از زمان مشروطه تا این هنگام مجلس سنا موجودیتی نداشت. اقدام دیگر مجلس مؤسسان بذل و بخشش اختیارات و قدرت بیشتر به شاه بود.

## تشکیل جبهه ملی ایران در پائیز ۱۳۲۸

در این زمان ارتجاع خود را در اوج قدرت می‌دید. دوره مجلس ۱۵ در مردادماه به پایان رسید و نمایشات انتخابات مجلس ۱۶ تدارک دیده شد. این نمایشات یکسره به‌سود ارتجاع یعنی ملاکین بزرگ پایان یافت و بورژوازی ملی نتوانست سهمی برای خود دست‌وپا کند. مصدق و سایر عناصر ملی وابسته به بورژوازی ملی ناتوان ایران، به‌منظور اعتراض به شیوه برگزاری انتخابات در دربار متحصن شدند. این تحصن همراه با موج اعتراضات و تظاهرات مردم سراسر کشور، رژیم را ناگزیر از تجدید انتخابات در تهران ساخت و در انتخابات مجدد تعدادی از نمایندگان ملی به مجلس ۱۶ راه یافتند. هنگامی که تحصن در دربار ادامه داشت، متحصنین - که رهبران و نمایندگان احزاب وابسته به بورژوازی ملی بودند - تصمیم به یک‌کاسه‌کردن فعالیت‌های خود و تشکیل جبهه‌ای که مرکز تمامی گروه‌ها و دستجات ملی باشد گرفتند. جبهه ملی ایران در این تاریخ با شرکت احزاب زیر تشکیل گردید:



- ۱- حزب ایران باچهره‌هائی مانند الله یار صالح، دکتر کریم سنجابی، زیرک‌زاده و مهندس حسینی.
- ۲- حزب زحمتکشان ایران با چهره‌هایی مانند دکتر مظفر بقائی، خلیل ملکی.
- ۳- حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایران‌یسم باچهره‌هائی مانند داریوش فروهر و پزشکپور؛ که همانند یک فاحشه سیاسی خود را پس از کودتای ۲۸ مرداد به شاه فروخت.

### حزب توده ایران و عناصر چپ پیش از کودتای صغیر و پس از آن:

پس از شکست دموکرات‌ها کادرهای پائین و اعضای ساده حزب توده خواستار تشکیل کنگره و بررسی علل شکست دموکرات‌ها و اشتباه حزب در پشتیبانی یا عدم حمایت از آنها شدند. انتقادهای گوناگون از مواضع مختلف از سوی توده‌های حزبی متوجه حزب می‌گردید. کنگره دوم حزب توده ضمناً آخرین کنگره آن در بهار ۱۳۲۷ بود. لیکن پیش از آن عناصری چون انور خامه‌ای، خلیل ملکی و جلال آل‌احمد و... در سال ۱۳۲۶ دست به انشعاب زدند. این افراد سازشکاری خود را در ارسال تبریک دستجمعی در ۱۵ بهمن به مناسبت «رفع خطر از شاه» نشان دادند.

دیگر عناصر چپ مانند باقر امامی - معروف به نورو- بدون اینکه با یاری جستن از مارکسیسم لنینیسم، خلاقانه دست به تحلیل مشخص از شرائط مشخص بزنند و راه اصولی مبارزه انقلابی را بیابند، به اشاعه صرف تئوری‌های علمی بسنده می‌کردند. باقر امامی<sup>(۱)</sup> کلاس‌های آموزش تئوریک مارکسیستی موسوم به «کروژوک‌ها»<sup>(۲)</sup> را تشکیل داد و بعدها سازمان انقلابی کمونیستی ایران - ساکا<sup>(۳)</sup> - را ایجاد کرد که در سال ۱۳۵۰ متلاشی شد، بدون اینکه کمترین اثر انقلابی برجای گذارد. این گروه اساساً فاقد اصالت انقلابی بود. شکست فعالیت‌های چپ پس از کودتای صغیر و ضربه‌ای که در جریان آن دریافت کرده بود آنان را تا حدودی پنهان‌کارتر ساخت و گشادبازی‌های گذشته اندکی کاهش یافت. اقداماتی مانند آموزش‌های تئوریک مارکسیستی از سوی باقر امامی اعضای حزب توده را بر آن داشت تا یا اجازه دهند از آن کلاس‌ها استفاده کنند (استفاده از این کلاس‌ها برای اعضای حزب ممنوع بود)، یا آنکه حزب خود رأساً اقدام به تشکیل کلاس‌های تربیت کادر و آموزش سیاسی برای اعضای حزب نماید. تا این زمان در حوزه‌های حزب توده هیچ اثری از اینگونه آموزش‌ها نبود. گفتارهای حوزه‌ها بیشتر پیرامون ستایش‌های اغراق‌آمیز از

(۱) باقر امامی به جرم جاسوسی برای اتحاد شوروی به ۱۵ سال زندان محکوم‌گردید و در سال ۱۳۳۲ از زندان آزاد شد. وی به دلیل آنکه موجودی نقدی سازمان را برای معشوقه خود خرج کرده بود، در سال ۱۳۴۶ خودکشی کرد.

(۲) کروژوک یک واژه روسی است که به معنای دوره‌های آموزشی بامدت مشخص می‌باشد.

(۳) ساکا (سازمان انقلابی کمونیستی ایران)، که باقر امامی مؤسس آن بود، در سال ۱۳۴۷ تشکیل شد. این سازمان در سال ۱۳۴۹ به دام ساواک افتاد و رهبران آن مجموعه تشکیلات ساکا را - که اکثر اعضا و هواداران آن کارگر بودند - لو دادند، که حدود ۱۰۰ نفر از آنان به زندان‌های از شش ماه تا ده سال محکوم شدند.

شوروی و مسائل پراکنده و غیر سیستماتیک سیاسی - اجتماعی آن‌هم بیشتر به گونه شعاری و نه تحلیلی - آموزشی چرخ می‌خورد. پس از کودتای صغیر ۱۵ بهمن، این ضرورت آشکارتر گردید و کلاس‌های درسی در سطح پائین تشکیل شد، که محتوای چندانی نداشت، لیکن دهان انتقادکنندگان و معترضین را تاحدودی می‌بست. برخورد غیر انقلابی رهبری به این ضرورت نشانه ناتوانی و نقطه عزیمت غیر صادقانه آنان بود. حزب توده با اختیاراتی که در آن زمان داشت خیلی بیش از آنچه که کرد می‌توانست در زمینه اندیشه‌های نو پیش رود. در سال‌های پس از ۲۷ زندان یکسره از توده‌ای و عناصر چپ بازداشت‌شده انباشته شده بود. لیکن آموزش درون زندان همواره دستخوش خصلت‌های غیر انقلابی عناصر رهبری درون زندان قرار می‌گرفت. تفاوت زندگی رهبران و کادرهای ساده و توجیه‌های غیرصادقانه جای زیادی برای آموزش انقلابی باقی نمی‌نهاد. تأثیرپذیری انقلابی درون زندان در پائین‌ترین سطح باقی می‌ماند؛ گرچه از لحاظ تئوریک سنت‌های جدید آموزشی بنیاد نمی‌گرفت، لیکن به سبب پشتوانه و محتوای ضعیف خصلتی این آموزش‌ها نتایج چندانی، چنانکه باید، عاید نمی‌گردید.

رهبران حزب توده از زندان فرار کردند

در ۲۴ آذرماه ۱۳۲۹ با یک نقشه قبلی، سران و بنیانگذاران حزب توده ایران، که برخی از آنان در کابینه‌های پیش از آن به وزارت هم رسیده بودند، از زندان قصر فرار کردند. آنان از جمله نورالدین کیانوری، مرتضی یزدی، جودت، نوشین و قاسمی قبلاً در اختیار محاکم نظامی بودند، که دادگاه اوایل آذرماه آن سال به اعتراضشان رسیدگی و اقدام محاکم نظامی درباره آنان را خارج از صلاحیت اعلام کرد و حکم داد که پرونده جهت تحقیق به دادسرای تهران ارسال شود. پس از ابلاغ حکم به دستگاه قضائی ارتش، بررسی و مذاکره برای رد و یا قبول آن آغاز شد. ۱۸ روز پس از صدور این حکم درحالی‌که هنوز تصمیمی درباره ارسال پرونده به دادسرای تهران گرفته نشده بود و بعید بود که با آن موافقت شود، با تهیه نقشه قبلی یک نفر با لباس افسری ارتش و خودرو نظامی به زندان قصر مراجعه و خود را نماینده دستگاه قضائی ارتش معرفی و زندانیان را تحویل گرفت. دو افسر نگهبان زندان هم، که از پیش در جریان ماجرا بودند، به بهانه بدرقه زندانیان با همین خودرو فرار کردند.<sup>(۱)</sup>

(۱) نورالدین کیانوری در کتاب خاطراتش ماجرای فرار از زندان را چنین روایت کرده است: دوستان ما در سازمان افسری با تلاش موفق شدند که دو افسر شهربانی (ستوان [حسین] قبادی و ستوان رفعت محمد زاده) را به عنوان افسران نگهبان داخلی و خارجی به زندان قصر منتقل کنند (البته یکی از آنها از قبل بود). این کار دشواری نبود، زیرا کار در زندان برای افسران شهربانی هیچ کششی نداشت و معمولاً افسران بی‌دستوپا به زندان منتقل می‌شدند. این دو نفر در شیفت‌های مختلف بودند تا بالأخره موقعیت را به گونه‌ای فراهم کردند که در یک شیفت قرار بگیرند. دوستان ما در سازمان افسری بر روی کاغذ ستاد ارتش یک حکم ساختگی به امضاء رزم‌آرا درست کردند و با یک کامیون نظامی به زندان مراجعه کردند و درخواست تحویل ما را برای انتقال کردند. چون تحویل‌گرفتن ما سابقه داشت برای

## ۱- تکامل حوادث

۲- ارزیابی کارگروه‌های سیاسی در پیروزی نفت. ماهیت طبقاتی جبهه ملی

۳- نقش امپریالیسم آمریکا در مبارزه بورژوازی ملی

### ۱. تکامل حوادث

به‌هنگام تحصن تشکیل دهندگان جبهه در دربار، به علت موضعگیری هژیر نخست‌وزیر وقت، نفرت عمومی از وی به اوج خود می‌رسد. معروف است که می‌گویند مصدق با عصای خود ضربه‌ای به هژیر می‌زند و به وی می‌گوید: «هژیر تو اجیری» و این عبارت را سه بار تکرار می‌کند. هژیر در همان سال با سلاح فدائیان اسلام کشته شد.<sup>(۱)</sup> در مورد فدائیان اسلام، ریشه‌های اجتماعی و

افسران و درجه‌داران مسأله غیر عادی و مشکوکی نبود. افسر نگهبان خارجی، ← → قبادی، تلفن را برمی‌دارد و یک شماره جعلی می‌گیرد و وانمود می‌کند که در حال صحبت و کسب اجازه برای تحویل ماست. افرادی که برای انتقال ما آمده بودند شامل یک افسر و تعدادی سرباز می‌شدند. البته آنها اسلحه همراه نداشتند و تنها جلد پارابلوم و غیره داشتند، که داخل آن کاغذ بود، تا اگر مسأله فاش شد، جنبه مسلحانه نداشته باشد. بالأخره به داخل بند خبر دادند که این افراد برای انتقال آماده شوند. در این موقع سایر زندانیان شروع به داد و فریاد کردند که رفقای ما را به کجا می‌برید، می‌خواهید آنها را اعدام کنید و غیره. البته ما به یک نفر که مورد اعتماد بود و مسئولیت سایر زندانیان را داشت، جریان را گفته بودیم، که پس از خروج ما سایرین را آرام کنند و خیالشان را راحت کنند که اتفاق سویی برای ما نیفتاده است... طرح فرار توسط هیأت دبیران سازمان افسری و مسئول آن در رهبری حزب، که در آن زمان دکتر فروتن بود، ریخته شد. هیأت دبیران سازمان افسری در آن زمان عبارت بود از سرهنگ مبشری، سرهنگ سیامک، سرگرد وکیلی، ستوان ۲ مهندس محققزاده، ستوان یکم مرزبان. به هر حال ما سوار کامیون شدیم و از زندان خارج شدیم. دو افسر نگهبان هم با ما آمدند. البته ستوان قبادی به علت عجله‌ای که داشت کلاهش را جا گذاشت. ما را به خانه‌های امنی که از قبل تهیه شده بود منتقل کردند. مدتی پس از خروج ما، مأمورین زندان متوجه می‌شوند که قبادی نیست. به داخل زندان تلفن می‌زنند و می‌پینند که افسر نگهبان داخل هم نیست. به مرکز شهربانی تلفن می‌زنند و آنها با ستاد ارتش تماس می‌گیرند و متوجه فرار ما می‌شوند. بلافاصله گشت در شهر به راه افتاد و با طیاره جاده‌های اطراف جستجو شد، ولی کار از کار گذشته بود و ما در شهر تهران مخفی شده بودیم.» (مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۸۲) از میان این عده بعداً دکتر یزدی دستگیر و به اعدام محکوم شد، که مجازات او به حبس ابد کاهش یافت. حزب توده پس از تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران، غیرقانونی اعلام شده و سران آن تحت تعقیب قرار گرفته و به تدریج دستگیر شده بودند. سال‌ها بعد، پس از بهبود مناسبات ایران با شوروی، این دولت یکی از دو افسر نگهبان زندان قصر را که پس از فرار به آن کشور پناهنده شده بود، به ایران تسلیم کرد که در اینجا اعدام شد.

(۱) در روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ در مجلس عزاداری و روضه‌خوانی دربار در مسجد سیهسالار هدف گلوله سید حسین امامی عضو جمعیت فدائیان اسلام قرار

تحلیل طبقاتی آن بعداً سخن خواهیم گفت.

در تیرماه ۲۹ علی منصور پدر حسن علی منصور - که در نخستین روز بهمن ۱۳۴۳ ترور شد - از نخست‌وزیری برکنار و سپهبد علی رزم‌آرا - که سالها رئیس ستاد ارتش بود و در سرکوب دموکرات‌ها نقش فعالی داشت - برای مقابله با اوج‌گیری مبارزه ملی به توصیه محافل وابسته به انگلیس به نخست‌وزیری منصوب گردید.

رزم‌آرا ظرف نه ماه نخست وزیری خود با تمام نیرو در برابر موج درخواست‌های مردم و نمایندگان ملی، برای ملی کردن صنعت نفت پایداری کرد و در این راه از هیچ‌گونه تحقیری نسبت به مردم خودداری ننمود. این گفته او در مجلس ۱۶ معروف است که «ایران نمی‌تواند لوله‌هنگ بسازد چگونه می‌تواند صنعت عظیم نفت را ملی و خود اداره کند؟» تنفر توده‌های گسترده مردم به ویژه قشرهای آگاه از وی شدت می‌گیرد و سرانجام در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ به دست خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام کشته می‌شود. این حادثه که بر زمینه گسترده اوجگیری تظاهرات و اعتصابات که توسط عناصر وابسته به بازار و در بازار ترتیب می‌افت، سرانجام اکثریت ارتجاعی مجلس ۱۶ را شکست داد و لایحه ملی شدن صنعت نفت، که توسط فراکسیون اقلیت «وطن» - فراکسیون جبهه ملی مجلس - پیشنهاد شده بود، با اکثریت آرا در این مجلس و سپس در مجلس سنا به تصویب رسید. نفت در ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ ملی شد و این بزرگترین پیروزی برای بورژوازی ملی ایران بود.

در تابستان ۲۹ نیز احمد دهقان روزنامه‌نگار دست راستی و سردبیر رنگین‌نامه تهران مصور، که همکاری‌های تنگاتنگی با دربار داشت و سالها در کار دسیسه‌چینی و توطئه بر ضد نیروهای پیشرو بود، در محل کارش گویا به دست خسرو روزبه اعدام انقلابی گردید.

حوادث آینده و جریان آن نشان داد که ژرفا و ثبات این پیروزی پارلمان‌تاریستی با پشتوانه تظاهراتی تا چه حد بود. پس از رزم‌آرا، حسین علا نخست‌وزیر شد؛ لیکن از آنجا که از این پس با ملی شدن نفت، خواه‌ناخواه ابتکار عمل به دست جبهه ملی افتاده بود، کابینه‌ای که از طرف جبهه مورد تأیید نبود نمی‌توانست زمام امور را به دست گیرد.

از سوی دیگر امپریالیسم انگلیس از این پس استراتژی نفتی خود را در ایران تنها به شکست کشاندن مبارزات نفت قرار داده بود. در این صورت چنانچه چهره دیگری غیر از مصدق نخست‌وزیری را به عهده می‌گرفت، خواه‌ناخواه جبهه، شکست مبارزه نفت و ورشکستگی اقتصادی را که از هدف‌های امپریالیسم در این مرحله بود به عهده نمی‌گرفت و می‌توانست همچنان در موضع اپوزیسیون - مخالف - به مبارزات خود ادامه دهد.

---

گرفت و روز بعد در سن ۴۷ سالگی درگذشت. این پاداشی بود که فدائیان اسلام به هژیر دادند. هژیر در ۱۳۲۴، که کسروی را کشتند و دستگیر و روانه زندان شدند، از آنها پشتیبانی نمود. هژیر که وزیر قوام بود، خواهان آزادی آنان گردید. وی گفته بود کسروی ملحد بوده و مهدور الدم.

پس بنا به طرح محافل نفتی امپریالیسم انگلیس می‌بایست مصدق در کانون حوادث قرار گیرد تا نتایج تمامی اقدامات بعدی انگلیس (محاصره اقتصادی ایران، جلوگیری از فروش نفت، دسیسه‌چینی‌های داخلی، خرابکاری در اداره مؤسسات نفتی نظیر پالایشگاه نفت آبادان و...) مستقیماً متوجه شخص وی و جبهه ملی گردد. تحت این شرایط بود که جمال امامی جاسوس معروف انگلیس در ایران و رئیس مجلس ۱۶ به‌رغم موازین پارلمانی خطاب به مصدق رهبر فراکسیون اقلیت جبهه ملی «وطن» گفت: «خوب حالا ایشان باید این زنگ را به گردن این گربه بیاندازند» و بدین سان به مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری داد (۷ اردیبهشت) و مصدق این پیشنهاد را با شرایطی پذیرفت. ارتجاع شرایط مصدق را پذیرفت. از ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق نخست‌وزیر قانونی ایران بود.

## ۲. ارزیابی کارگروه‌های سیاسی در پیروزی نفت

ماهیت طبقاتی جبهه ملی:

جبهه ملی ایران، که به‌گفته دکتر مصدق «محل تجمع همه احزاب، گروه‌ها و دستجاتی که آرزوی جز استقلال و آزادی ایران نداشته باشند.» به‌وضوح فاقد هرگونه آرمانهای اجتماعی بود: احزاب تشکیل‌دهنده جبهه ملی که عمدتاً نماینده بورژوازی ملی بودند، حتا در رابطه با فتودالیسم بسیار محافظه‌کارانه عمل می‌کردند. تشکیل‌دهندگان احزاب جبهه ملی عمدتاً مشتی تحصیل‌کرده فرنگ‌رفته بودند، که تنها یک آشنائی سطحی با دموکراسی غربی پیدا کرده بودند و تنها شیوه شناخته شده بر اینان، مبارزه در چارچوب قانون اساسی بود؛ بسیاری از رهبران جبهه کارمندان متوسط یا بلندپایه دولتی بودند. مثلاً الله‌یار صالح از شهریور ۲۰ تا این زمان در چندین کابینه سمت وزارت داشت. ملاکین نیز نفوذ قابل توجهی در رهبری جبهه داشتند. سایر اعضای جبهه - اعضای احزاب تشکیل‌دهنده و عناصر منفرد - عبارت بودند از کارمندان جزء دولتی، بازاریان، تجار کوچک و پیشه‌وران بالنسبه مرفه، ملاکین متوسط، خرده‌مالکان روستائی، روشنفکران (با اندیشه بورژوائی)، دانشجویان (از خانواده‌های متوسط) و روحانیون مرفعی و مستخدمین جزء دولتی. جبهه ملی نفوذ بسیار کمی بر روی دهقانان ویا کارگران داشت، که آن‌هم بیشتر از طریق ملاکین این نفوذ اعمال می‌شد. جبهه در میان کارگران به‌سبب گستردگی سازمان‌های چپ از نفوذ بسیار اندکی برخوردار بود. نفوذ جبهه در میان کارگران و کشاورزان در همان سطح محدودی هم که بود تنها و تنها به‌خاطر به‌کارگرفتن آنها در راه منافع بورژوازی ملی بود. جبهه، که در میان مبارزات پارلمانتاریستی و در درون دربار تولد یافته بود، هیچ راهی را غیر از مبارزه قانونی در چارچوب حفظ سلطنت نمی‌شناخت. میتینگ، تظاهرات و بستن بازار تنها پشتوانه‌های جبهه در پیروزی هایشان بود.

عناصر منفرد درون جبهه:

۱- حسین مکی، نویسنده کتاب تاریخ بیست ساله ایران؛ با خودخواهی‌های فراوان: وی بعدها در جریان اوج‌گیری مبارزات و پس از سی تیر از جبهه جدا شد و در برابر آن به نفع دربار موضع گرفت.

۲- آیت‌الله کاشانی پس از شهریور ۲۰ به اتهام گرایش‌های فاشیستی و پشتیبانی از هیتلر بازداشت و به زندان افتاد و در زندان با سپهبد فضل‌الله زاهدی آشنا شد، که او هم به همین اتهام دستگیر شده بود.<sup>(۱)</sup>

کاشانی در جریان کودتای صغیر چون ناصر فخرآرائی را برای گرفتن کارت خبرنگاری به روزنامه پرچم اسلام معرفی کرده بود، به لبنان تبعید شد. این تبعید وجهه او را بالا برد. این روحانی کهنه‌کار نیز بعداً به علت ماهیت طبقاتی و وابستگی به قشرهای بالای بورژوازی و ملاکین و خصلت‌های بزرگ‌منشانه و جاه‌طلبی‌های آخوندی از جبهه جدا شد و در برابر آن موضع گرفت و در کودتای ۲۸ مرداد از زاهدی پشتیبانی کرد و به پنهان‌کردن او یاری رساند. تأثیر خیانت‌های این عنصر فرتوت بعداً در جریان حوادث ۳۲ بیشتر روشن می‌شود. پیرامون نقش خائنانه او بیشتر خواهیم گفت.

مروری بر زندگی‌نامه مصدق، رهبر بلامنازع جبهه ملی

در ۱۲۸۵ شمسی در سن ۲۵ سالگی به عنوان نماینده طبقه اشراف از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. لیکن به علت جوان‌بودن عضویتش از مجلس رد شد. بعداً مصدق دکترای حقوق از دانشگاه سوربن پاریس دریافت کرد. پس از کودتای ۱۲۹۹ مدتی کوتاه به وزارت مالیه رسید و به علت خصوصیت فسادناپذیری‌اش علیه برنامه‌ها و اقدامات اصلاحی‌اش دسیسه‌چینی شده و اقداماتش با شکست روبرو شد. نمایندگی در دوره پنج و شش مجلس را داشت و با به سلطنت رسیدن رضاخان و همچنین با برنامه نظامی راه‌سازی نظیر راه‌آهن مخالفت کرد. در دوران دیکتاتوری یک بار به زندان افتاد و گویا محمدرضا پسر رضاخان پادرمیانی کرده، وی را آزاد ساخته بود.

پس از شهریور ۲۰ انتظار می‌رفت مصدق دست به تشکیل حزب زده از این راه کادرهای ورزیده‌ای برای مبارزات بعدیش تربیت کند. لیکن از این کار غفلت کرد و در تمام مدت نخست‌وزیریش همواره به قول خودش بامشکل قحط‌الرجالی - نداشتن کادر ورزیده - روبرو بود. افکار مصدق بیشتر زیر تأثیر ژیروندیست‌های<sup>(۲)</sup> انقلاب فرانسه بود. گرایش‌های محافظه‌کارانه این اشراف‌زاده قاجاری همواره سد راه تصمیم‌های قاطع در برابر توطئه‌های ارتجاعی دربار بود. با این وجود باید گفت مصدق در برابر امپریالیسم انگلیس در زمینه نفت سازش‌ناپذیرترین مواضع پیشرو را نشان داد و از حقوق مسلم مردم ایران لحظه‌ای

(۱) کاشانی همراه با پدرش در زمان سلطنت رضاخان، پس از شکست کودتای فاشیستی در عراق به ایران فرار کردند و مورد پشتیبانی رضاخان قرار گرفتند.

(۲) ژیروندیست‌ها، محافظه‌کارترین قشر انقلاب بورژوازی فرانسه بودند و به شدت با اعدام لوئی هیجدهم مخالفت می‌کردند.

## دگماتیسم مبارزه‌جوی مذهبی

یکی از گروه‌هایی که گاه با جبهه همکاری و بیشتر با تمام نیرو به شیوه‌ای کور در برابر آن قرار می‌گرفت جمعیت فدائیان اسلام بود.

ماهیت طبقاتی و زمینه‌های اجتماعی - سیاسی - مذهبی شکل‌گیری این دسته‌بندی

در دوره دیکتاتوری بیست ساله رضا خان یکی از هدف‌های رژیم ایجاد تمرکز شدید و مبارزه با تمامی مراکز دیگر قدرت بود. در این میان روحانیت - به‌طور عام - یک مرکز قدرت در برابر این تمرکزطلبی رژیم خودنمایی می‌کرد. سرکوب روحانیت در این زمان ناراضیان وسیعی را در میان جناح‌های مختلف روحانیت به‌ویژه قشرهای پائین (وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی - ایجاد کرد. این ناراضانی به‌ویژه بر زمینه‌های تضاد قشرهای معین اجتماعی با رژیم‌های آن زمان گستردگی بیشتری می‌یافت.

پس از شهریور ۲۰ و شکست جو اختناق، همراه با رشد مبارزه ملی برای سهم‌شدن در قدرت سیاسی، طبعاً خرده‌بورژوازی سنتی نیز نمی‌توانست از جریان این مبارزه برکنار بماند و اساساً این قشر اجتماعی از دوران مشروطه به‌این‌سو دارای سنت‌های مبارزاتی کم‌و‌بیش وسیعی بود، لیکن این بار مبارزه اجتماعی - سیاسی این قشر بیش از پیش شکل کور و روبنایی یافته بود و این بیشتر نتیجه اقدامات رضاخان در زمینه مبارزه با فرهنگ فئودالی - سنتی - مذهبی بود.

از سوی دیگر رشد مبارزه بورژوازی ملی ضرورت اصلاح مذهبی را مطرح ساخته بود. احمد کسروی به‌گونه وسیعی دست به این کار زد؛ انتشار نوشته‌های کسروی، که تزویر و ریای ملایان را برملا می‌ساخت و لزوم «اصلاح دین» از این زواید کثیف را پیش می‌کشید و پاک‌دینی را مطرح می‌ساخت، منافع صنفی ملایان را به‌شدت در معرض مخاطره قرار داد. آنها یک پارچه علیه نوشته‌های کسروی فریاد اعتراض و تکفیر برداشتند و از این میانه سید مجتبا میرلوحی - که بعداً خود را نواب صفوی خواند - پیش از همه و فراتر از همه رفت. او کسروی را تهدید به قتل کرد و چون وی از راه پاک‌دینی خود و مبارزه با آخوندها باز نگشت دو بار از طرف نواب صفوی و ابواب‌جمعی وی مورد سوء قصد قرار گرفت (هر دو بار با چاقو و هفت تیر) - در اوائل و اواخر سال ۱۳۲۴ - و بار دوم احمد کسروی از پای درآمد و جان باخت. پس از آن جمعیت فدائیان اسلام موجودیت خود را اعلام داشت. این دسته تبه‌کار فاقد هرگونه بینش سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی بود.

دگماتیسم مذهبی و خرافات قرون وسطائی حاکمیت بی‌چون و چرائی بر اذهان این فرقه داشت. دعا، استخاره و زیارت اهل قبور مبنای کار و از اجزای اعتقادات آنها بود و بازگشت به دوران طلایی صدر

اسلام خواب و خیال این دسته کورذهن و متعصب مذهبی را تشکیل می‌داد. شیوه‌هایی که برای رسیدن به مقصود عمل می‌کردند تروریسم و آدم‌کشی بود. ترور دکتر حسین فاطمی، عنصر ارزنده چپ طرفدار مصدق و وزیر خارجه وی، که منجر به زخمی شدنش شد، یکی از اقدامات کور و تبهکارانه این فرقه بود. کشتن هژیر و رزم‌آرا، اگرچه نتایج مثبتی برای جبهه داشت، ولی این نتایج از سوی فدائیان اسلام پیش‌بینی نشده بود. آیت‌الله کاشانی در برابر نواب صفوی سوگند خورده بود که رزم‌آرا دشمن اسلام، دشمن خدا و رسول است و کشتن او راه حکومت اسلامی را هموار می‌کند. عدم شناخت دشمن اصلی و درگیری فدائیان اسلام با مصدق، ترور فاطمی و اعلامیه‌ای که نواب صفوی پس از کودتای ۲۸ مرداد در سوم شهریور ۱۳۳۲ دائر بر محکوم‌ساختن دوران حکومت مصدق و تمجید از کودتاگران با عبارات «سرانجام سربازان و افسران پاک‌نهاد طومار خیانت و وطن‌فروشی‌های مصدق را درهم پیچیدند» همگی نشانه‌های بارز کورذهنی و فقدان بینش سیاسی گروه و شیوه‌های آنارشیستی و تبهکارانه آنهاست.

موضعگیری حزب توده در مبارزه بورژوازی ملی  
برای ملی‌کردن نفت

طرح یک خط مشی صادقانه برای مبارزه نیازمند به سه رکن پایه‌ای زیر است:  
۱- اصالت انقلابی.

۲- آگاهی بر مارکسیسم لنینیسم به‌عنوان قوانین عام تحولات اجتماعی.

۳- شناخت و درک ژرف جامعه یا به‌گفته لنین تحلیل مشخص از شرائط مشخص.

جای گفتگو نیست که این سه، کل به‌هم‌پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد و هیچ‌یک به‌طور کامل جدا از دیگری قابل تصور نیست؛ اصالت انقلابی بر پایه‌های شور و شوق انقلابی و درک عمیق مبارزه طبقاتی استوار است. صمیمیت، پشتکار، صداقت در پذیرفتن خطاها، احساس مسئولیت ژرف، جدی‌بودن در کار مبارزه و آمادگی داشتن برای بردباری هرگونه فداکاری تا مرگ، از سوی دیگر مجهزبودن به جهان‌بینی علمی و موضع مشخص داشتن در گفتار و کردار و نیز درک عمیق جامعه و ویژگی‌های آن به‌منظور پرداختن از عام به خاص و شناخت تضادهای گوناگون و کشف تضاد اصلی. اینست ابعاد اصالت انقلابی. رهبری حزب توده فاقد اصالت انقلابی بود؛ رهبری اشتباه خود را نمی‌پذیرفت. آگاهی ژرف بر مسائل مارکسیستی نداشت و در اشاعه آن کوشش نمی‌نمود زیرا به نقش خود به‌مثابه جاسوس و ستون پنجم کشور شوروی بسنده می‌کرد. حزب توده هرگز نتوانست و یا نخواست در مراحل مبارزه تضاد اصلی را از تضادهای فرعی تشخیص دهد و با انتخاب شعار درست مبارزه، راه طبقه کارگر را برای رهبری جنبش انقلابی هموار سازد. در مرحله نخست مبارزه ۲۱-۲۵ به‌رغم آنکه پیش‌تاز بایستی همواره یک گام از توده‌ها جلوتر باشد به دنباله‌روی توده‌ها روان گشت و آنان را از حرکت باز می‌داشت. دهقانان بهره‌مالکانه



نمی‌دادند، حزب می‌گفت نصفش را بدهید و نصفش را برای خود بردارید. خیزش افسران خراسان، مسلح شدن دموکرات‌ها، به‌پاخاستن خونین کارگران نفت جنوب و سرانجام مبارزه مسلحانه توده‌ای در زیراب، همگی جدای حزب توده شکل گرفت. حزب همواره نقش کندکننده حرکت و نه نقش پیشاهنگ انقلابی را بازی می‌کرد. در مبارزه بورژوازی ملی برای نفت نیز حزب توده تحلیل درستی از مصدق و جبهه ملی نداشت، حزب توده مبارزه در میهن ما را به‌خاطر جاسوس صفتی‌اش در چارچوب تضاد امپریالیسم و سوسیالیسم و در چارچوب مناسبات شوروی با غرب می‌دید و این بینش متافیزیکی نوکر صفتانه حزب توده، اشتباهات سیاسی فاجعه‌بار آن را به دنبال آورد.

مبارزه خلق ما ویژگی‌های خاص خود را داشت، تضاد خلق ما با امپریالیسم انگلیس بود درحالی‌که حزب توده امپریالیسم آمریکا را عمده‌ترین دشمن خلق ما می‌شمرد و مصدق را در آغاز کار عامل آن می‌دانست و در میتینگ بر علیه آمریکا شعارهایی می‌داد که برای مردم ما چندان ملموس نبود. برای پایان یافتن جنگ کره، کبوتر صلح هوا می‌کرد و مردم هیچ معنای این کارها را نمی‌فهمیدند. در برابر شعار ملی شدن نفت سراسر ایران توسط بورژوازی ملی شعار ملی شدن نفت جنوب را مطرح می‌ساخت و دست به تشکیل «کمیته ملی مبارزه با نفت جنوب» زد که نشان بارز سرسپردگی حزب به بیگانه؛ به شوروی بود. این کمیته پس از ملی شدن نفت سراسر ایران به «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» تغیر نام داد. حزب توده به‌گونه تام‌وتمام زیر رهبری «کا.گ.ب» سازمان جاسوسی شوروی قرار داشت. در این زمان صدها تن از هم‌میهنان توده‌ای ما، به‌ویژه پس از کشتار آذربایجان به‌هنگام تصرف و اشغال آن دیار از سوی نیروهای ارتجاع، به شوروی فرار کردند. این انسان‌های ساده‌لوح، که شوروی را میهن سوسیالیستی خود می‌دانستند، در آن جهنم استالینی به اتهام‌های واهی جاسوسی دستگیر و پس از شکنجه‌های فراوان به اردوگاه‌های کار اجباری سیبری تبعید شدند و تا به قدرت رسیدن خروشچف نزدیک به ده سال در این اردوگاه‌ها سخت استثمار شده بودند که سپس به‌دستور خروشچف از این اردوگاه‌ها آزاد شده به نواحی دیگر شوروی رهسپار شدند. بسیاری از این انسان‌های بی‌گناه زیر شکنجه‌های دژخیمان «کا.گ.ب.» استالین به هلاکت رسیدند و حزب توده نوکر صفت خیانت‌پیشه هیچ اقدامی برای رهایی آنان نکرد. کتاب «در ماگادان کسی پیر نمی‌شود» نوشته دکتر عطا صفوی که خود سالها در ماگادان یکی از شهرهای نزدیک به قطب شمال در سیبری است، استثمار شد، یکی از گواهان جنایات استالین و حزب توده است که چنین انسان‌هایی را یا طعمه مرگ ساخت و یا به کار اجباری گمارد. خواندن این کتاب به همه کسانی که عاشق انسان و بیزار از استثمار هستند، توصیه می‌شود.

بدین ترتیب تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ اپورتونیزم چپ بر حزب توده حاکم بود و حزب با به‌راه انداختن اعتصابات کارگری، تظاهرات، میتینگ‌ها و اقداماتی از قبیل تحریم خرید قرضه ملی مصدق برای به‌سقوط کشاندن دولت مصدق می‌کوشید و خود را پیش از پیش منزوی کرد؛ حال آنکه حزب توده به‌عنوان گسترده‌ترین، متشکل‌ترین و کارآمدترین احزاب دوران ۲۰ - ۳۲ می‌توانست تأثیرات بسیار پربراری بر جای

گذارد، لیکن حزب توده نتوانست به صورت حزب طراز نوین طبقه کارگر میهن ما درآید. اشتباهات و خیانت‌های رهبری آن، که زیر نگاه «کا.گ.ب.» اداره می‌شد، مبارزات طبقه کارگر را با شکست روبرو ساخت.

### ۳. نقش امپریالیسم آمریکا در مبارزه بورژوازی ملی ایران برای ملی‌شدن صنعت نفت

مقدمات نفوذ امپریالیسم آمریکا پس از شهریور ۲۰ فراهم گشت، در سال ۱۳۲۱ در زمان نخست‌وزیری قوام نیروهای آمریکا بدون امضای یک قرارداد رسمی و تنها با توافق قوام وارد ایران شدند و در محل کنونی کوی دانشگاه - امیرآباد - متمرکز شدند. در این سال آمریکا رسماً نفوذ و مداخلات خود را در میهن ما با بستن قراردادهای نظامی و مالی آغاز کرد. به موجب قراردادهای به اصطلاح کمک اقتصادی، میلپو مستشار مالی آمریکا وارد ایران شد و عملاً در رأس وزارت دارائی قرار گرفت. قرارداد مالی (از جمله مأموریت میلپو) آمریکا با قوام بعداً در اثر مبارزات حزب توده از سوئی و دست راستی‌های ملاک وابسته به انگلیس ازسوی دیگر، در زمستان سال ۲۳ یعنی تقریباً پس از دو سال ملغی شد، اما قراردادهای مستشاری - نظامی به قوت خود باقی ماند و در سال ۱۳۲۶ مجدداً توسط قوام تمدید شد. رئیس مستشاران آمریکا در ایران، آن زمان ژنرال شوارتسکف بود که این شخص بعداً نقش تبهکارانه‌ای در کودتای آمریکائی ۳۲ داشت. در اوائل سال ۱۳۲۶ قوام‌السلطنه دست به ارائه برنامه‌های اقتصادی هفت ساله زد و قرار بود این برنامه‌ها با کمک آمریکا و بانک جهانی در ایران پیاده شود. لیکن برنامه هفت ساله نخست ۲۶ - ۳۳ به علت اوج‌گیری تضادهای امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ایران و اقدامات خنثی‌کننده امپریالیسم انگلیس و عناصر دست راستی و ملاک‌های وابسته به انگلیس عملاً بلااجرا ماند.<sup>(۱)</sup>

در طی این سالها امپریالیسم آمریکا به‌دقت مراقب تحولات ایران بود و اوج‌گیری مبارزه بورژوازی ملی از سال ۲۸ زمینه تازه‌ای به دست آمریکا داد. آمریکا می‌خواست سوار برگرده بورژوازی ملی ایران به هدف‌های امپریالیستی خود در ایران دست یابد. بنابراین تا آنجا که در چارچوب منافعش قرار می‌گرفت، به بورژوازی ملی کمک می‌کرد. سپهبد زاهدی، که در سال ۱۳۲۸ رئیس شهر بانی بود، در این زمان یکی از چهره‌های عمال سیاست‌های امپریالیستی آمریکا بود. وی بعدها در زمان اوج قدرت مصدق که از طرف وی متهم به دست‌داشتن در توطئه‌های ضد ملی می‌شود، به اصطلاح این اتهامات را با تأکید بر «خدمات خود» در مبارزه بر ضد انگلیس‌ها و فعالیت‌های موفق در جهت آزاد کردن زندانیان سیاسی طرفدار جبهه در سال ۲۸

(۱) برنامه‌های هفت‌ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط امپریالیسم آمریکا، که به صورت بزرگترین قدرت فائقة امپریالیستی با امکانات گسترده اقتصادی از درون جنگ بیرون آمده بود، به منظور مبارزه با نفوذ انگلیس و تحکیم مواضع خود در ایران ادامه یافت. برنامه هفت ساله دوم از سال ۳۳ تا سال ۴۱ به درازا کشید و سپس به پنج سال کاهش یافت و امروز رژیم در آستانه پیاده کردن ششمین برنامه عمرانی خود می‌باشد (زمان این نوشته ۱۳۵۶ می‌باشد).

رد می‌کند. سپهبد زاهدی پس از روی کار آمدن مصدق به وزارت کشور نیز رسید، لیکن پس از آنکه تظاهرات توده‌ها را در ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ به خون کشید و ده‌ها نفر را کشت برکنار گردید. زاهدی چنانکه بعداً نیز کاملاً روشن شد، یکی از عناصر مهم جیره‌خوار امپریالیسم آمریکا در میهن ما بود.<sup>(۱)</sup> امپریالیسم آمریکا با عناصری نظیر زاهدی و عوامل مستشاری نظامی خود را در ایران و نیز عناصر دیگری در درون جبهه داشت مانند حائری‌زاده، مکی، و... دامنه نفوذ خود را در میهن ما گسترش می‌داد.

زمانی که مبارزه بورژوازی ملی برای ملی کردن نفت آغاز شد، آمریکا فرصت را مغتنم شمرد و از مواضع آنها نه در ملی کردن نفت، بلکه در مبارزه با انگلیس و تضعیف آن حمایت کرد. باید به خاطر داشت که آمریکا هرگز با ملی شدن نفت در ایران موافق نبود و نمی‌توانست باشد، زیرا این ملی شدن سرآغاز ملی شدن‌های گسترده‌ای در تأسیسات و سرمایه‌گذاری‌های خود آمریکا در نواحی مختلف جهان می‌توانست باشد. این برای امپریالیسم آمریکا غیرقابل قبول بود. آمریکا حتی پیش از ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ برای نشان دادن راه میانه به بورژوازی ملی ایران اقدام برای ترتیبات جدیدی در شرکت نفت آرامکو در عربستان سعودی نمود، که به شیوه ۵۰ - ۵۰ یا تنصیف عواید معروف شد. لیکن مصدق قاطعانه راه ملی شدن کامل و تمام عیار نفت را پیمود و آمریکا را مدت‌ها به دنبال خود کشاند. سرانجام امپریالیسم آمریکا از مصدق قطع امید کرد - یعنی پس از کودتای نافرجام ۹ اسفند ۳۱ - در برابر مصدق و جداً در کنار انگلیس قرار گرفت.

تکامل حوادث از آغاز زمامداری مصدق تا ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱

## ۱- خلع ید

امپریالیسم انگلستان با هدف قطعی به شکست کشاندن مبارزه نفت و بی‌اثر ساختن پیروزی بزرگ ملی شدن نفت اقدامات و دسیسه‌های جدیدش را آغاز کرد. در آغاز هیأتی را به ریاست جکسن به ایران فرستاد؛ لیکن این هیأت درست در لحظه‌ای وارد ایران شد، که عمل خلع ید در شرف انجام بود و خبر انجام آن را در تهران به وی تسلیم کردند. در بیستم خرداد ۱۳۳۰ عمل خلع ید به سادگی انجام پذیرفت. مهندس مهدی بازرگان و حسین مکی مسئول اجرای خلع ید بودند.

تابلوی شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان پائین آورده شد و تابلوی شرکت ملی نفت ایران نصب شد و به پنجاه سال غارت امپریالیستی از بزرگترین منبع سرشار درآمد ملی ایران پایان داده شد. هیأت جکسون دست از پا درازتر به خانه‌اش بازگشت. پس از شکست جکسن در مأموریتش، انگلیس بر آن شد

(۱) زاهدی - بصیر دیوان - ضمناً پیشینه‌های جنایتکارانه‌ای نیز در سرکوب جنبش جنگل در ۱۳۰۰ داشت. او در دوره دیکتاتوری، گرایش فاشیستی پیدا نموده، به صورت عامل سرسپرده آلمان هیتلری در ایران درآمد. به همین دلیل بود که پس از شهریور ۱۳۲۰، انگلیسی‌ها وی را بازداشت و در زندان خود در اراک زندانی ساختند.

که از سوئی عوامل خود را در برابر اقدامات مصدق تقویت کند و از سوی دیگر به اصطلاح از مجاری قانونی بین‌المللی ایران را مورد حمله قرار دهد. در نتیجه به دیوان بین‌المللی داوری لاهه شکایت کرد. دیوان اقدام به صدور قرار موقت نمود (موقوف‌الأجراماندن قانون ملی شدن صنعت نفت) ایران با رد صلاحیت دیوان در این دادرسی به این اقدام پاسخ گفت.

## ۲- اوج‌گیری تضادهای حزب توده و مصدق - جبهه ملی

سپس نوبت به امپریالیسم آمریکا رسید. اورل هریمن مأموریت یافت زمینه برای مداخله بیشتر و ماهی‌گرفتن از آب گل‌آلود را ارزیابی کند. ورود هریمن مقارن با پنجمین سالگرد ۲۳ تیر و تظاهرات میتینگ‌های علنی وابسته به حزب توده - مانند کانون جوانان دموکرات، جمعیت ملی مبارزه با استعمار و خانه صلح - بود. این تظاهرات در عمل به تظاهرات ضد آمریکائی در خیابان‌های مرکزی تهران تبدیل شد. مرکز میتینگ میدان بهارستان و خیابان شاه‌آباد بود، دست‌های امپریالیسم که در کنار دولت ملی به حیات و سلطه خود ادامه می‌داد، این تظاهرات را به خون کشید. سه نفر سخنگوی میتینگ یکی پس از دیگری برای سخنرانی پشت تریبون قرار گرفتند و به ضرب گلوله دست‌های ناپاک در خون خود غلتیدند. دختری توده‌ای به نام پروین در برابر یکی از تانک‌های شرم‌من که خیابان‌های تهران را شیار می‌کرد دراز کشید و تانک پاهای او را همچون بذرکینه خرد کرد و در شیار سنگفرش خیابان فروبرد. بذرکینه چپ از بورژوازی ملی، چپی که خود تنها چپ بود، بدون هیچ مشی اصولی... مصدق از این جنایت و دیگر جنایات ۲۳ تیر اظهار برائت کرد و گفت دستور تیراندازی نداده است و با برکناری سپهد زاهدی از وزارت کشور، او را مسئول کشتار ۲۳ تیر معرفی کرد. لیکن این حادثه تضادهای حزب توده با جبهه ملی را به متتهای درجه خود رساند.

## ۳- محاصره اقتصادی ایران

هیأت دیگری به ریاست «ستوکس» از سوی انگلیس در مردادماه وارد تهران شد. شکست این هیأت، انگلیس را وادار کرد تا اقدامات مداخله‌گرانه و تجاوزکارانه خود را در میهن ما تشدید کند. پیاده کردن چتر باز از قبرس (مستعمره آن زمان انگلیس) در خلیج فارس، محاصره اقتصادی ایران، شکایت به شورای امنیت و دسیسه‌کاری‌های دیگر در داخل ایران. متقابلاً در این مدت یکی از اقدامات قابل توجه تظاهر-کنندگان جبهه ملی حمله به خانه «سدن» و غارت اسناد و مدارک آن بود. این مدارک بعدها خیلی مورد استفاده و استناد دولت و مطبوعات پیشرو قرار گرفت. در برخی از این مدارک حقوق‌هایی که از سوی کنسولگری انگلیس به عوامل خود داده می‌شده، نشان داده شده بود. افشای این مداخله‌جویی‌های امپریالیسم انگلیس زمینه مساعدی فراهم آورد تا مصدق به تعطیل سفارت انگلیس در تهران دست بزند. محاصره اقتصادی انگلیس و جلوگیری از فروش نفت ایران بزرگترین ضربه‌ها را به اقتصاد ایران و

موازنه پرداخت‌های ایران، که به شدت متکی بر درآمد نفت بود، وارد ساخت. مصدق برنامه‌های اقتصادی بدون نفت خود را مطرح ساخت و برای تقویت مالی دولت از مردم وام خواست. با انتشار اوراق قرضه دولتی بخشی از کسری موازنه پرداخت‌های خود را جبران کرد.<sup>(۱)</sup> صادرات تشویق شد و به شدت از واردات به ویژه کالاهای لوکس با بستن تعرفه‌های گمرکی سنگین جلوگیری به عمل آورد. به گونه‌ای که تا پایان سال مالی ۳۰ - ۳۱ صادرات و واردات برای نخستین بار در تاریخ بودجه‌نویسی ایران برابر شد.

#### ۴- سفر مصدق به آمریکا و مصر

در این زمان مصدق برای پاسخ‌گویی به شکایت انگلیس در دفاع از منافع ایران به آمریکا سفر کرد.<sup>(۲)</sup> شورای امنیت پس از شنیدن دفاع ایران، طرفین را دعوت به مذاکره نمود. حقانیت ایران با پشتیبانی محافل پیشرو و دموکراتیک جهان انگلیس را در شورای امنیت مواجه با شکست دیگری ساخت. در راه بازگشت، دولت مصر، که این زمان برای ملی کردن کانال سوئز با امپریالیسم انگلیس درگیر بود، از مصدق دعوت کرد از قاهره دیدن نماید. استقبال باشکوهی از مصدق به عمل آمد. مصدق از رادیو قاهره خطاب به ملل شرق نطقی ایراد کرد. در آذر ماه ۱۳۳۰ مصدق به ایران بازگشت و با امواج تظاهرات و اعتراضات حزب توده و دست راستی‌ها روبرو شد. دست راستی‌ها به مسافرت مصدق به مصر اعتراض می‌کردند و توده‌ای‌ها مصدق را متهم به فروش میهن به آمریکا می‌نمودند.

#### ۵- اقدامات کور فدائیان اسلام بر ضد مصدق

در این زمان مصدق ضربه ناجوانمردانه‌ای از دگماتیسم کور مذهبی دریافت می‌دارد. دکتر فاطمی ارزنده‌ترین شخصیت کابینه مصدق و درحقیقت تنها فرد مفید و کارآمد کابینه وی هدف گلوله‌های جنایتکارانه و احمقانه فدائیان اسلام قرار می‌گیرد و به شدت زخمی می‌شود. جریان حادثه از این قرار بود که دکتر فاطمی به مناسبت چهارمین سالگرد شهادت محمد مسعود - ۲۶ بهمن ۱۳۲۶ - در مراسم یادبودی در ابن بابویه شهری شرکت می‌کند و عبدخدائی جوان تهی مغز شانزده ساله عضو فدائیان اسلام، وی را هدف گلوله قرار می‌دهد. دکتر فاطمی یکی از عناصر منفرد جبهه ملی و سردبیر روزنامه روشنگر و پیشرو باختر<sup>(۳)</sup> بود.

(۱) حزب توده با آن رهبری نوکرسفستانه و خیانتکارش با انتشار اوراق قرضه به مخالفت با جبهه ملی برخاست و خرید آن را تحریم کرد.

(۲) مصدق در سفرهای رسمی خود به آمریکا و بعداً به دیوان داوری لاهه از دریافت کمک از خزانه دولت سرباز زد و هزینه همه این سفرهای دولتی را از جیب خود پرداخت.

(۳) این روزنامه اکنون به نام باختر / امروز در اروپا منتشر می‌شود و پس از اوجگیری مبارزه مسلحانه به صورت یکی از ارگان‌های خارج کشور سازمان مجاهدین خلق درآمده است. (تاریخ این نوشته ۱۳۵۷ می‌باشد)

وی دست راست مصدق قلمداد می‌شد و در شش ماهی که وی در بیمارستان بستری بود، فقدانش برای مصدق مصیبتی بود. واقعه دیگری که در این زمان از سوی فدائیان اسلام رخ داد، تحصن در زندان شماره ۲ قصر - آنجا که امروز شماره یک خوانده می‌شود - توسط ملاقات‌کنندگان فدائیان اسلام بود. اینان می‌گفتند یا نواب را آزاد کنید و یا ما از زندان خارج نمی‌شویم. زندانیان و ملاقاتی‌ها اقدام به اشغال بند زندان و جلوگیری از ورود مأموران به داخل بند نمودند. ملاقاتی‌ها را، که پس از چند روز از بی‌غذائی بی‌حال شده بودند، از زندان بیرون کردند و با قرار آزاد ساختند. عده‌ای از زندانیان را نیز به کرمان تبعید کردند، که به‌خاطر اعتصاب غذای نواب صفوی پس از چندی به تهران بازگرداندند.

#### ۶- تظاهرات خونین هشتم فروردین ماه ۱۳۳۱ کانون جوانان دموکرات

۸ فروردین یکی از نمودهای چپ‌روی خیانتکارانه حزب توده در رابطه با جنبش ملی مصدق بود. در این روز جوانان وابسته به کانون جوانان دموکرات علیه حکومت مصدق دست به تظاهرات زدند. پلیس مصدق برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان اقدام به پرتاب گاز اشک‌آور و سپس تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان نمودند. در جریان این حادثه چند نفر از جوانان پرشور کانون جوانان کشته و زخمی شدند. این واقعه نیز تأثیر بسیار بدی بر مناسبات تعرض‌آمیز حزب و جبهه گذارد و تضادهای درونی خلق را به اوج بی‌سابقه‌ای رساند. تحلیل حزب از مصدق هنوز ذهنی بود و وی را عامل امپریالیسم آمریکا می‌شمارد، ولی این به‌رغم نمودهائی است که مصدق در سازش‌ناپذیری در زمینه نفت از خود نشان می‌داد.

#### ۷- اقدام بانک بین‌المللی عمران و توسعه

این بانک در اواخر سال ۱۳۳۰ با اعزام نماینده‌ای کوشش کرد مسأله نفت را به‌گونه‌ای حل نماید که منافع امپریالیسم را در بر داشته و شکل ظاهری ملی‌شدن را نیز حفظ کند. لیکن این بانک در مأموریت امپریالیستی‌اش شکست خورد، زیرا مصدق به‌رغم خیال‌بافی‌های حزب توده، سازش‌ناپذیر بود.

#### ۸- مسافرت مصدق به لاهه

به‌موجب شکایتی که انگلیس تسلیم دیوان بین‌المللی داوری لاهه نموده بود، دادگاه قرار موقت صادر کرد. ایران صلاحیت دیوان را رد کرد و گفت دیوان صلاحیت مداخله در امور داخلی ایران را ندارد. اختلاف ایران با دولت انگلیس نیست بلکه با یک شرکت خصوصی است و دیوان تنها صلاحیت رسیدگی به شکایت بین دولت‌ها را دارد. حال آنکه دولت انگلیس مدعی بود در شرکت سابق نفت سهم دارد و اختلاف بین دو دولت است. برای بررسی این موضوع و در نتیجه بررسی صلاحیت دادگاه لاهه، مصدق در خرداد ۱۳۳۱ روانه لاهه شد. در جریان این مسافرت دانشجویان ایرانی وابسته به جبهه ملی استقبال باشکوهی در اروپا از وی به‌عمل آوردند.

مصدق در دفاعیاتش در لاهه، برخی از اسناد کشف شده در خانه سدن عنصر انگلیسی در ایران را برملا کرد و سیاست مداخله جویانه شرکت پیشین نفت و شیوه های غارتگرانه آن را طی سخنرانی هائی افشا کرد. رأی دیوان در فردای سی تیر خونین ۱۳۳۱ به نفع ایران اعلام شد و پیروزی مصدق را دو برابر و تکمیل کرد.

#### ۹- مجلس هفدهم و کنار رفتن مصدق و مقدمات ۳۰ تیر ۱۳۳۱

دوره مجلس ۱۶ در زمستان ۱۳۳۰ به سرآمد. از اینرو مصدق دوره ۱۷ مجلس را در این تاریخ آغاز کرد، که با اغتشاشاتی که در گوشه و کنار ایجاد شده بود، جریان آن را نیمه تمام رها کرد و بر آن شد که مجلس ۱۷ را با نمایندگان انتخاب شده - که البته به حد نصاب قانونی برای رسمیت یافتن مجلس رسیده بود - افتتاح کند و بقیه انتخابات را برای طرحی که سالها بود از آن سخن می رفت، که به موجب آن بورژوازی می توانست نمایندگان خود را مستقیماً وارد مجلس کند، بعداً پس از به تصویب رسیدن طرح، برگزار نماید. مجلس ۱۷ در تیرماه ۱۳۳۱ رسمیت یافت و مصدق برابر سنت های پارلمانی استعفا داد و مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد. مصدق در انتخاب وزرا برای مبارزه با نفوذ دربار و کارشکنی های آن و نیز مقابله با توطئه ها و نافرمانی های ارتش و تثبیت بیشتر وضع خود، علاوه بر نخست وزیری، وزارت جنگ را نیز به عهده گرفت و در معرفی کابینه به شاه با مخالفت وی روبرو گردید. به این ترتیب مصدق در شامگاه روز چهارشنبه ۲۵ تیرماه به علامت اعتراض، استعفا داد و فردای آنروز قوام به نخست وزیری منصوب شد و طی اعلامیه ای که روز جمعه ۲۷ تیرماه انتشار یافت، تصمیم خود را در سرکوبی جنبش تحت عنوان مبارزه با «افراطیون سرخ»، «ارتجاع سیاه»، عوام فریبی، ریا و سالوس - یعنی مصدق - و تشکیل دادگاه های به اصطلاح انقلابی برای کسانی که در برابر اراده وی مقاومت کنند، اعلام داشت. قوام در پایان اعلامیه گفته بود:

«کشتی بان را سیاستی دگرآمد، ما می کشیم اعدام می کنیم و به هیچ کس رحم نخواهیم کرد.»

#### ۳۰ تیر خونین نموداری از عزم خلل ناپذیر خلق در پیکار برضد دیکتاتوری، ارتجاع و امپریالیسم

اعلامیه قوام همه قشرها، جناح ها و نیروهای مبارز را تهدید می کرد. شدت گیری این تضاد، تناقضات درونی خلق را تخفیف داد. روز شنبه ۲۸ تیر ماه حزب توده با انتشار اعلامیه ای در «به سوی آینده» ارگان جمعیت مبارزه با استعمار ضمن انتقاد از مصدق تقاضای وحدت با مصدق و جبهه ملی را مطرح کرد. روزنامه کیهان در فردای این روز طی مصاحبه ای با کاشانی نظری را درباره اعلامیه حزب توده می پرسد.

وی می‌گوید: «ما در شرایط حاضر هر دستی را که برای کمک به ما بلند شود، می‌فشاریم».<sup>(۱)</sup> طی سالها به‌ویژه ماه‌های گذشته درگیری مداوم توده‌ای‌ها و جبهه‌ای‌ها به‌ویژه پان‌ایرانیست‌ها که منجر به زخمی شدن و در مواردی قتل طرفین می‌شد همواره ستون‌های روزنامه‌ها را اشغال می‌کرد. در خیابان اکباتان که مقر حزب زحمتکشان بود اگر یک توده‌ای اقدام به فروش روزنامه‌های چپی می‌کردند با چاقوکشان مظفر بقائی روبرو می‌شدند. لیکن روزهای ۲۹ و ۳۰ تیر توده‌ای‌ها و جبهه‌ای‌ها در کنار یکدیگر روزنامه‌هاشان را در خیابان اکباتان می‌فروختند. جو اتحاد به اوج خود رسیده بود. فراکسیون جبهه در مجلس ۱۷ - فراکسیون نهضت ملی ایران - روز دوشنبه ۳۰ تیر را تعطیل رسمی و تظاهرات و میتینگ‌های عمومی اعلام می‌کند. لیکن اعتصابات و تظاهرات از روز یکشنبه ۲۹ تیرماه آغاز می‌گردد. کارگران اعتصابی برای شرکت در تظاهرات با لقمه‌ای نان درجیب خود به مراکز شهر و خیابان‌های اطراف بهارستان هجوم می‌آوردند، لیکن ارتجاع در ابتدا مصمم به سرکوب بود. «هندرس» در دیداری با شاه و قوام اطمینان لازم را به آنها می‌دهد. اگرچه هنوز هم در محافل امپریالیستی آمریکا «امیدواری‌هایی» نسبت به مصدق وجود داشت. دستور تیراندازی به طرف تظاهرکنندگان در صبح ۳۰ تیر مستقیماً از دربار صادر می‌شود و مردم بی‌صلاح بی‌رحمانه به رگبار مسلسل بسته می‌شوند. لیکن ایستادگی‌ها و پایداری مردم با سنگ و چوب رژیوم را به وحشت می‌اندازد. عزم خلل‌ناپذیر خلق از نمونه‌های شکوهمندی که همواره در خاطره‌ها خواهد ماند، در اینجا نمودار است:

(۱) از جیب برخی از جان‌باختگان در پزشکی قانونی تکه‌های نان خشک پیدا می‌شد. اینان زحمتکشانی بودند که نان ظهر خود را - آخرین لقمه نان خود را - در جیب نهاده به‌همراه آورده بودند تا برای رفع گرسنگی و خوردن ناهار از میدان نبرد کنار نروند.

(۲) این نوشته با خون روی دیوار سفید ساختمان پیشین وزارت فرهنگ در خیابان اکباتان گویای چیست:

«با خون خود نوشتم از جان خود گذشتم یا مرگ یا مصدق.»

این نمود پایداری‌های خونین و شکوهمند مردم در سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ است. دربار از ایستادگی‌های جانانه خلق ستمکش به وحشت افتاد. مردم هرگز فراموش نمی‌کنند که چگونه یکی از برادران شاه در خیابان‌های مخبرالسلطنه از روی جیب ارتشی با مسلسل مردم را به گلوله می‌بست. لیکن ارتجاع تلخکام شد و خلق پیروز. در ساعت ۴ بعد از ظهر به‌ناگاه همه دژخیمانی که در کار کشتار بی‌رحمانه مردم بودند عقب‌نشینی کردند و تمام خیابان‌های اطراف بهارستان به دست مردم افتاد و سخنگویان رژیم اعلام کردند قوام برکنار و مصدق دوباره با وزارت جنگ و اختیارات درخواستی‌اش به نخست‌وزیری رسیده است.

(۱) البته کاشانی بعدها در مصاحبه‌ای تصریح می‌کند: «آری ما از توده‌ای‌ها می‌خواستیم استفاده کنیم اما هرگز از اندیشه نابود کردن آنها دست نخواهیم کشید.»



مردم با برجای نهادن نزدیک به هفتاد تن جان‌باخته پیروز شدند. روزنامه کیهان نوشت: «توده‌ای‌ها به علت مهارت در نبردهای خیابانی کشته‌ای از خود برجای نهادند. آنها همه جا تظاهرات را سازمان می‌دادند و رهبری می‌کردند.»

تحلیل و جمع‌بندی پیروزی خلق در ۳۰ تیر ۱۳۳۱

- ۱- وحدت جناح‌های مبارز و سازمان‌یافتگی مبارزه؛ وجود شعار مشخص بازگشت مصدق به نخست‌وزیری.
- ۲- آگاهی مردم به عواقب برکنارماندن مصدق و نتایج دیکتاتوری ارتجاع و قابل فهم بودن شعار ملی شدن صنعت نفت برای مردم.
- ۳- تضادهای درونی طبقه حاکمه و عدم یکپارچگی ارتجاع در سرکوب خلق.
- ۴- وجود تضادهای درون امپریالیسم - یعنی آمریکا و انگلیس - و تزلزل آمریکا در کنارنهادن مصدق.<sup>(۱)</sup>

ره‌آورد سی تیر اوج مبارزه خلق:

سمت‌گیری مبارزه به سوی چپ و رشد تضادهای درون جبهه

- ۱- مصدق موضع خود را در قبال ارتجاع تحکیم می‌بخشد.
- ۲- ماهیت اقدامات اصلاحی مصدق.
- ۳- شورش‌های دهقانی شهریور ماه ۱۳۳۱
- ۴- واکنش ارتجاع و نخستین کودتای نافرجام.
- ۵- رشد تضاد‌های درون جبهه.

۱- مصدق موضع خود را در قبال ارتجاع تحکیم می‌بخشد

پس از پیروزی سی تیر مصدق با تصدی وزارت جنگ، کابینه خود را تشکیل داد و از مجلس تقاضای اختیارات قانونی شش ماهه نمود، به گونه‌ای که بتواند هر لایحه‌ای را که لازم دانست بدون طرح در مجلس تنها به امضای خود و با استفاده از این اختیارات، به اجرا درآورد و گزارش کار را پس از اتمام دوره اختیارات به آگاهی مجلس برساند. مجلس زیر فشار افکار عمومی و هیجانات انقلابی مردم تسلیم شد. مصدق بسیار محافظه‌کارانه و آرام آغاز به مبارزه با نفوذ دربار می‌کند. شاه را وادار به اعزام بسیاری از

<sup>(۱)</sup> یکی از سرمقاله‌های کیهان با عنوان «تزلزل آمریکا» طی این دوره در این زمینه بسیار گویا است.

اعضای خانواده خود به خارج می‌کند و هرگونه ملاقات مقام‌های خارجی را با شاه تحت نظر خود قرار می‌دهد. از آنجاکه مجلس سنا به صورت مرکز توطئه‌چینی‌های ارتجاع درآمده بود و همواره علیه مصدق دسیسه‌چینی می‌کرد، مصدق با یک مانور قانونی مجلس سنا را تعطیل کرد. این اقدام مصدق پس از واکنش‌های پیشین ارتجاع - در برابر برخی اصلاحات مصدق - و کودتای نافرجام آذرماه صورت می‌گیرد.

## ۲- ماهیت اقدامات اصلاحی مصدق

مصدق پس از گرفتن اختیارات برای تقویت موضع در بهبود وضع مالی دولت وضع زندگی مردم دست به یک رشته اقدامات و اصلاحات زد:

الف) برای بهبود وضع مالی، مصدق آغاز به انتشار مخفیانه بدون پشتوانه نمود. مخفیانه‌بودن این اقدام در کوتاه‌مدت بود و به علل روانی می‌توانست مانع ظاهرشدن آثار تورمی آن باشد.

ب) بازنشسته کردن افسران ارتش به منظور تضعیف ارتجاع. در نتیجه این اقدام مصدق کانون بازنشستگان به صورت مرکز توطئه جدیدی در خدمت ارتجاع و امپریالیسم بر ضد مصدق فعالیت می‌کرد. یکی از دسیسه‌ها و جنایات این کانون کشتن افشارطوس بود که بعداً از آن سخن خواهد آمد.

ج) ملی کردن شرکت تلفن و شرکت شیلات شمال.

د) اصلاحات در زندان‌ها و بهبود وضع زندانیان.

ه) یکی از مهمترین اقدامات اصلاحی مصدق که در عین حال ماهیت محافظه‌کارانه آن را می‌رساند، در خصوص بهبود وضع زندگی دهقانان بود. مصدق با استفاده از اختیارات، قانونی را به تصویب رساند و به اجرا نهاد که به قانون ۲۰٪ معروف است. به موجب این قانون مالکان موظف بودند ۲۰٪ از بهره مالکانه‌ای که از دهقانان دریافت می‌داشتند، صرف نظر کنند. نصف این مبلغ مستقیماً به خود دهقانان داده می‌شد و نصف دیگرش می‌بایست به صندوق عمران روستاها - که تأسیس می‌شد - پرداخت گردد و صرف امور عمرانی و بهداشتی در روستا گردد.

## ۳- شورش‌های دهقانی شهریور ۱۳۳۱

در شهریور ۱۳۳۱ دهقانانی که مطالبه ۲۰٪ حق خود را از بهره مالکانه می‌کردند، با گلوله‌های ملاکین و غارت مال و ناموسشان روبرو شدند. ملاکین آماده برای پرداخت دیناری نمی‌شدند. دهقانان متقابلاً خرمن‌های فتودال‌ها را آتش می‌زدند و به کوه‌ها و جنگل‌ها می‌گریختند. درگیری‌های مسلحانه بسیاری در نقاط گوناگون روی داد. شعله آتش این شورش‌های پراکنده نیز همچون موارد مشابه در نتیجه فقدان خط مشی و سازماندهی خاموش می‌شد. مصدق به علت ماهیت طبقاتی خود نمی‌توانست هیچگونه اقدامی در این جهت به عمل آورد و حزب توده نیز به علت حاکمیت رهبری فاسد و وابسته به بیگانه، هیچ اقدامی در جهت نزدیکی به این جنبش‌های پراکنده و سازماندهی آنها نکرد.

#### ۴- واکنش ارتجاع و نخستین کودتای نافرجام

ارتجاع به هیچ روی در برابر مصدق بیکار نبود و توطئه‌چینی‌ها ادامه داشتند و نفوذ به درون جبهه، خزیدن برخی عناصر برای دامن زدن به تضادهای درونی آن از سوئی و موضعگیری‌های آشکار ارتجاعی مجلس سنا از سوی دیگر، مصدق را در منگنه قرار می‌داد. عوامل امپریالیسم به‌ویژه پس از رد پیشنهاد مشترک ترومن - چرچیل در مورد نفت (از جانب مصدق) دست به دسیسه‌چینی‌های جدید زدند. کودتای نافرجام از نتایج توطئه‌های مشترک امپریالیسم و ارتجاع بود. واکنش فوری مصدق به این اقدامات، قطع کامل روابط سیاسی با انگیس و تعطیل مجلس سنا بود.

#### ۵- رشد تضادهای درون جبهه

بلافاصله پس از شکوه پیروزی ظفرنمون اراده‌ خلق در سی تیر دربار مظهر کامل ارتجاع و امپریالیسم شیوه‌های توطئه‌گرانه و خائنانه خود را عوض کرد و برای انحراف توجه مردم از جنایات آن در روز سی تیر با دست‌های مظفر بقائی اقدام به تشکیل کمیسیون به اصطلاح تحقیق برای «کشف عوامل کشتار سی تیر» را نمود. مردم دشمن خود را خوب شناخته بودند و دیگر زمان آن گذشته بود که دربار دژخیم صفت چهره خود را با دستان خون‌آلودش بپوشاند، اما کمیسیون تحقیق - که به ریاست مظفر بقائی از عناصر راست جبهه که بعداً نیز از آن جدا شد و در مقابلش قرار گرفت - تشکیل شد تا مأموریت خائنانه خود را در انحراف افکار مردم از مسببین واقعی کشتار یعنی دربار متوجه قوام و دست‌نشانندگان کوچکتر بنماید. البته این اقدام پرده‌پوشانه مظهر ارتجاع و امپریالیسم کاملاً بر زمینه جبهه ملی به‌ویژه جناح راست آن، که از هر گونه موضعگیری آشکار در برابر دربار سر باز می‌زد، شکل گرفت. مظفر بقائی و کمیسیون «تحقیق» تا پایان حکومت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در پی جستجو برای یافتن قاتلین سی تیر مردم را به «یاری» می‌گرفت و فریب می‌داد. جناح راست جبهه ملی حتا اصلاحات رقیق و سطحی مصدق را نیز نمی‌توانست تحمل کند. از سوی دیگر مصدق پس از سی تیرماه با شیب بسیار ملایمی از جناح راست دور می‌شد. و اقداماتی را که برای حفظ دولت خود و ادامه مبارزه نفت لازم می‌دانست با استفاده از اختیارات و بدون توجه به جناح راست جبهه انجام می‌داد. از طرفی موضع حزب توده پس از سی تیر تغیری کیفی کرد و از چپ به راست غلتید. حزب این بار به دنبال مصدق می‌دوید و ضمن تأیید اقدامات او تنها خواستار تشدید آنها می‌شد، درحالی که هیچ ابتکاری از خود به عمل نمی‌آورد. نزدیک شدن حزب توده به مصدق و دور شدن مصدق از جناح راست - که بعدها آشکارتر شد - جبراً آنها را به هم نزدیک می‌ساخت. البته این نزدیکی دیر حاصل شد و اساساً عمق و پایه‌ای نداشت. چون با بدبینی‌های شدید همراه بود.

در اواخر دی‌ماه ۱۳۳۱ اختیارات شش ماهه پایان می‌یافت. مصدق تقاضای تمدید اختیارات به مدت یک سال دیگر را داشت، درحالی که جناح راست کارشکنی‌های خائنانه خود را تحت عنوان مبارزه با

دیکتاتوری مصدق آشکار کرده بود. آشکارشدن این جریان در ابتدا موجب انشعاب در درون حزب زحمت‌کشان ایران گردید. هر دو حزب نوپدید خود را به همین نام می‌خواندند. جناح مظفر بقائی با روزنامه خود به نام «شاهد» مشخص می‌شد. و جناح دیگر به رهبری خلیل ملکی و خنجی با روزنامه «نیروی سوم» مشخص می‌گردید. ولی بعدها دارودسته بقائی به نام حزب زحمتکشان معروف شدند و گروه طرفدار خلیل ملکی به نیروی سوم. در این زمان کاشانی نیز مخالفت‌ها و کارشکنی‌های خود را بر ضد مصدق آشکار ساخته بود و نیز با تمديد اختیارات به شدت مخالفت می‌ورزید. لیکن مصدق با استفاده از شیوه نتیجه‌بخش همیشگی خود طی سخنانی خطاب به ملت ایران از رادیو، مردم را متوجه وضع خطر خود و خیانت‌های جناح راست نمود. مردم مجدداً به خیابان‌ها ریختند، تعطیل و اعتصابات و میتینگ‌های مردم به‌رغم نفوذ مذهبی آیت‌الله کاشانی دهان مخالفان را بست و مصدق موفق به تمديد اختیارات شد.

کودتای نهم اسفند، بازتاب موضعگیری قطعی

امپریالیسم آمریکا در سرکوب مبارزه بورژوازی ملی

آخرین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس و برخورد «مأیوس‌کننده» ی مصدق، به واپسین تردیدهای آمریکا پایان داد. آمریکا تا این زمان هنوز می‌پنداشت که شاید به‌نحوی بتواند مصدق را به سمت خود بکشاند و بخشی از هدف‌های خود را به‌وسیله او در ایران به اجرا درآورد. تزلزل آمریکا در سی تیر نیز به این خاطر بود. کیهان روزنامه وابسته با امپریالیسم آمریکا در آن زمان طی سرمقاله‌ای زیر عنوان «تردیدهای آمریکا» این واقعیت را خواه‌ناخواه برملا ساخت. اما مصدق به‌رغم محافظه‌کاری‌هایش در رابطه با دربار و به‌رغم ضعف‌های درونی‌اش در وحدت‌یافتن قشرها و جناح‌های قاطع‌تر و استوارتر مبارزه از نظرگاه پایداری در برابر آمریکا درمورد نفت، بدون تزلزل عمل می‌کرد. اگرچه مصدق پاسخ به آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس را تا پایان اسفند ماه به درازا کشاند، لیکن نحوه برخورد وی با پیشنهاد دیگر جای هیچ‌گونه تردیدی را برای امپریالیسم آمریکا باقی نگذاشت. در ملاقات لوئی هندرسن در اوائل اسفند ماه با مقامات دربار و شاه طرح کودتا ریخته شد. کارشکنی و دسیسه‌چینی‌های دربار بر ضد مصدق هیچ زمانی قطع نشده بود. لیکن پس از پیروزی ۳۰ تیر، از آنجا که مصدق توانسته بود با قدرت در برابر دشمنان داخلی قرار گیرد، این توطئه‌چینی‌ها حساب‌شده‌تر بود. لیکن مصدق با فشار بر دربار موفق شده بود بسیاری از عناصر درباری را از کشور بیرون کند. یکی از این عناصر اشرف خواهر شاه و یکی از مهره‌های فعال کودتای ۲۸ مرداد بود. کار درگیری مصدق با توطئه‌چینی‌های حساب‌شده دربار به جایی رسیده بود که مصدق محرمانه از شاه خواسته بود از کشور خارج شود و به گونه‌ای ضمنی تهدید کرده بود که دست به افشاگری خواهد زد. شاه متعهد شده بود که خروجش کاملاً پنهانی صوت گیرد. اما شرایط جدید از دستاویز اخراج شاه توطئه‌ای بر ضد مصدق ساخت. ارتجاع و امپریالیسم آمریکا و انگلیس که اینک قطعاً وحدت یافته بودند،

بودن شاه را در داخل به مثابه سنگری بر ضد مبارزه مردم تلقی می کردند.

از اینرو طرح کودتای ۹ اسفند به کمک آیت الله کاشانی و عناصر مرتجع دیگری چون آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی ریخته شد. این سه عنصر فرتوت با انتشار اعلامیه‌های بازاریان را تشویق به تجمع در برابر دربار و به اصطلاح جلوگیری از خروج شاه نمودند. از سوی دیگر کانون افسران بازنشسته، جمعی از چاقوکشان و عناصر بدکاره را جمع کرده و تحریک به شکستن در خانه مصدق به قصد کشتن وی نمودند. سردهسته این قداره‌بندان شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ و طیب حاج رضائی - که پس از ۱۵ خرداد اعدام شد - بودند. مصدق آنگاه که هجوم چاقوکشان به خانه خود را می‌بیند، با تلفن کمک می‌خواهد، لیکن هیچ پاسخی شنیده نمی‌شود. توطئه در شرف کامیابی بود. مصدق به کمک دوستانش از خانه خود فرار می‌کند و با پیژامه یکسر به مجلس شورای ملی می‌رود و توطئه با شکست روبرو می‌شود. کار جناح راست جبهه، که جدا شده بود، به وحدت و همکاری کامل با امپریالیسم می‌کشد و چقدر دردناک است که هنوز برخی عناصر مذهبی یا به لحاظ ساده لوحی و یا به دلایل ماهیت طبقاتی‌شان، کاشانی را یکی از رهبران پذیرفتنی خود می‌دانند. موضعگیری حزب توده پس از کودتای ۹ اسفند باز هم به سود مصدق دگرگون می‌شود و حزب پیش از هر زمانی به وی نزدیک می‌شود. لیکن اشکال عمده برجای می‌ماند یعنی حزب توده بدون دردست گرفتن ابتکار عمل به دنباله‌روی صرف از مصدق کشیده می‌شود. این راست‌روی نتیجه طبیعی چپ‌روی‌های پیش از سی تیر بود و نداشتن ابتکار و نتیجه ماهیت غیر اصیل رهبری حزب.

#### گزارش هیأت هشت نفره و خوش‌خیالی‌های مصدق

پس از عقیم‌ماندن کودتای ۹ اسفند و فرار شبانه مصدق به مجلس در همان شامگاه، مصدق طی سخنرانی مشروحی در مجلس شرائط و موقعیت خود را بازگو می‌کند و خواستار توقف مداخلات دربار در کار دولت می‌شود. مصدق یکبار دیگر توده‌های مردم را مورد خطاب قرار داده، کمک می‌خواهد. موج تظاهرات بالا می‌گیرد. مجلس یک هیأت هشت نفره را انتخاب می‌کند تا به اصطلاح کمر به حل اختلافات دولت و دربار ببندند. این هیأت که از عناصر ناهمگون ترکیب یافته بود، زیر شرائط اوج‌گیری احساسات مردم پس از مذاکرات مفصل با دو طرف (دولت و دربار) اقدام به تهیه گزارش می‌کند که شاه به موجب آن کلیه اختیارات فرماندهی خود را از خود صلب می‌نماید. مصدق برای تثبیت وضع خود خواستار تصویب این گزارش در مجلس می‌شود و برای این کار امتیاز بزرگی می‌دهد:

سپهبد زاهدی، که در جریان کودتای ۹ اسفند توسط مصدق بازداشت شده بود، به دستور وی آزاد می‌گردد.<sup>(۱)</sup> لیکن خواب‌های طلائی مصدق هرگز تحقق نمی‌یابد. گزارش هیأت هشت نفره از این پس تا انحلال مجلس در مردادماه ۱۳۳۲ و از راه رفراندوم، به صورت عمده‌ترین موضوع مورد بحث مجلس

(۱) مصدق زاهدی را آزاد کرد تا به خیال خود زمینه مساعدی در مجلس به نفع تصویب گزارش ایجاد گردد، ولی چنین نشد.

درمی آید. لیکن هرگز به تصویب نمی‌رسد و در طی این مدت سپهبد زاهدی مقدمات کودتای ۲۸ مرداد را به کمک سایر عوامل ارتجاع و امپریالیسم فراهم می‌آورد.

### ربودن و قتل افشارطوس<sup>(۱)</sup> مقدمه کودتای ۲۸ مرداد

اگر کاشانی عنصرخیانت‌پیشه جدا شده از جبهه ملی یکی از عوامل کودتای ۹ اسفند بود، مظفر بقائی رئیس دارو دسته ی به اصطلاح زحمتکشان ملت ایران نیز یکی از مغزهای توطئه ربودن و قتل افشار طوس رئیس شهر بانی مصدق و یکی از عناصر وفادار به وی بود. شخصیت گذشته افشار طوس جای حرف فراوان دارد. او یکی از عناصر کثیف زمان دیکتاتوری رضا خانی بود و در شمال با عنوان مباشر املاک سلطنتی جنایات بسیاری نسبت به توده‌های دهقانی شمال روا داشته بود. ولی در این زمان که ریاست شهربانی مصدق را به عهده گرفته بود یا به دلیل بستگی خانوادگی با مصدق و یا به هر دلیل دیگر از عناصر وفادار نسبت به مصدق بود. هرگونه کودتائی با وجود وی در رأس شهربانی با دشواری روبرو بود.

مظفر بقائی و کانون افسران بازنشسته آغاز به کار کردند. گفته می‌شود آمریکا در صورت پیروزی کودتا، به بقائی قول نخست‌وزیری داده بود. روز نخست اردیبهشت ۳۲ توطئه ربودن افشارطوس به مورد اجرا گذاشته شد. افسران بازنشسته بنا به طرح بقائی افشارطوس را ۷ روز در غار «تلو» در لشگرک شمال تهران شکنجه دادند و سپس او را به قتل رساندند. قتل افشارطوس ضربه سختی به مصدق وارد ساخت. لیکن مصدق فاقد قاطعیت لازم در برابر قاتلان بود. پرونده قتل آنقدر به درازا کشید تا کودتای ۲۸ مرداد به همه چیز پایان داد.

### مجلس ۱۷ لانه جاسوسی و فساد

در این زمان ارتجاع مجلس را مرکز فعالیت‌های خود بر ضد مصدق کرده بود. در جریان تجدید انتخابات کمیسیون‌های مجلس شورای ملی، حسین مکی به ریاست کمیسیون نظارت بر اندوخته اسکناس

(۱) محمود افشارطوس (مقتول ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲) پسر حسین‌خان شبل‌السلطنه معروف به باشی برادر مادری مهدیقلی‌خان مجدالدوله که در سال ۱۳۳۱ خورشیدی از طرف دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر وقت به سمت ریاست کل شهربانی منصوب گردید. در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲ خورشیدی در خیابان خانقاه مفقود شد و در ۶ اردیبهشت با تلاش بسیار جنازه او را، که با وضع بسیار فجیعی او را کشته بودند، در غار تیل در تپه‌های لشکرک در شمال تهران پیدا شد و پیکر بی‌جان او در بیمارستان شهدای تجریش تهران به خاک سپرده شد. عده‌ای از افسران بازنشسته و بقائی به دستور شاه به حیل و نیرنگ او را به دام انداخته و گرفتار کرده بودند به ربودن و کشتن وی متهم و گرفتار شدند.

انتخاب شده بود و از مصدق می‌خواست گزارش مالی خود را پیرامون اندوخته اسکناس به مجلس بدهد. در حالی که این کار به معنای روشن شدن چاپ اسکناس‌های بی‌پشتوانه مصدق بود و تورم شدیدی را به دنبال داشت و دولت مصدق را با مشکلات اقتصادی لاینحلی روبرو می‌ساخت، که ناگزیر منجر به سقوطش می‌شد. مصدق از این کار امتناع کرد. عناصر راست و سازشکار جدا شده از جبهه ملی به اتفاق شناخته‌شده‌ترین عوامل امپریالیسم و ارتجاع در مجلس دست به ترتیب نمایش استیضاح مصدق زدند، تا از این طریق با رأی عدم اعتماد دولت مصدق را از راه قانونی واژگون سازند. بدین ترتیب هرگونه حضور مصدق در مجلس از این پس تنها به معنای واژگونی وی بود. بنابراین راه باقی مانده برای مصدق انحلال مجلس بود. حدود سی نفر از اعضای فراکسیون نهضت ملی دست به اعتصاب جمعی زدند و مصدق طی یک خطاب رادیویی یکبار دیگر از مردم یاری خواست. به موجب تظاهرات اکثریت اعضای مجلس را وادار به استعفا می‌نماید. لیکن عناصر اصلی ارتجاع<sup>(۱)</sup> همچنان به صندلی‌های مجلس می‌چسبند و طی تلگرافی به سازمان ملل متحد دولت مصدق را «غیرقانونی و یاغی» معرفی می‌کنند. مصدق برای انحلال مجلس در مرداد ۳۲ دست به فراندن می‌زند و مردم طی تظاهرات باشکوهی در سراسر کشور رأی به انحلال مجلس می‌دهند.

در این جریان‌ها حزب توده فعالانه به سود مصدق عمل می‌کند و اضافه بر آن طی پیام‌هایی خواستار تشکیل مجلس مؤسسان و اصلاح بعضی از مواد قانون اساسی به نفع مردم می‌شود. در این زمان اقدام دیگری نیز در دادگستری صورت می‌گیرد که روابط جبهه و حزب توده را به هم نزدیک می‌کند: بازپرس دادگستری قرار منع پی‌گرد رهبران حزب توده را صادر می‌کند و اعلام می‌دارد: «چون حزب توده دارای مرام اشتراکی نیست، پس هیچ‌گونه اتهامی نمی‌تواند متوجه رهبران آن باشد.» این کار همان قدر که خشم ارتجاع را برانگیخت موجب خوشحالی عناصر چپ شد زیرا یک قدم با قانونی شدن فاصله داشت.

#### کودتای ۲۵ مرداد

زمانی که ارتجاع دریافت از راه‌های قانونی نمی‌تواند حکومت مصدق را واژگون کند و مردم با شرکت در فراندن رأی با انحلال مجلس ۱۷، به عمر این سنگر ارتجاع پایان دادند، بار دیگر طرح کودتای جدیدی را ریخت، این کودتا با شکست روبرو شد؛ لیکن پیش‌درآمد کودتای اصلی ۲۸ مرداد بود. در این زمان حزب توده با سازمان نظامی‌اش، که در بیشتر ارگان‌های ارتش نفوذ و رخنه کرده بودند، پیاپی خبر

(۱) کاشانی، بقائی، مکی، شمس قنات‌آبادی (دستیار نزدیک کاشانی و آنگونه که مهدی حاج عراقی در زندان در سال ۱۳۴۵ به من می‌گفت با کاشانی روابط جنسی داشته‌اند و کاشانی عاشق وی بوده است و در برابر خواست فدائیان اسلام که کاشانی باید وی را از خود دور کند کاشانی در پاسخ می‌گوید «نمی‌تواند» و...)

توطئه‌های ضد حکومتی را به مصدق اطلاع می‌داد. همین کودتای ۲۵ مرداد قرار بود دو روز پیش از آن صورت گیرد. لیکن با فاش شدن آن توسط روزنامه «شهباز» (ارگان جمعیت مبارزه با استعمار) به تعویق افتاد و در بامداد ۲۵ مرداد به اجرا درآمد. در نخستین ساعات بامداد سرهنگ مبصر و سرهنگ نصیری به دستور زاهدی و با استفاده از تانک‌های گارد دربار و سلاح‌هایی که در اختیار داشتند، دکتر فاطمی و شماری دیگر از سران جبهه را بازداشت کردند و سپس یکی از آن دو مأمور می‌شود نامه شاه را دایر بر عزل مصدق با تانک به در خانه مصدق بیاورند. سرهنگ ممتاز نگهبان خانه مصدق به دستور وی سرهنگ مبصر را بازداشت می‌کند. سرهنگ نصیری هم که مشغول قطع سیم‌های تلفن بوده است، توسط نیروهای وفادار به مصدق بازداشت می‌شود. هر دو افسر در محل ستاد ارتش، که رئیس آن از عناصر وفادار به مصدق بود زندانی و زیر نظر قرار می‌گیرند. بازداشت‌شدگان جبهه نیز آزاد می‌شوند. شاه، که از پیش خود را برای دو روی سکه آماده کرده بود، پیشتر به نوشهر رفته و با دیدن شکست کودتا فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و با هواپیما به بغداد می‌گریزد.

دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق تلفنی به سفیر ایران در بغداد دستور می‌دهد که این شخص - شاه - را به سفارت راه ندهند و سفیر نیز از پذیرفتن شاه در سفارت ایران در بغداد خودداری می‌کند و شاه از آنجا به ایتالیا می‌رود.

مردم ایران که روز ۲۵ مرداد را درحالی آغاز کردند که شاه فرار کرده بود، احساسات توده‌های میلیونی خلق ما به خوبی در آن روز و دو روز پس از آن قابل درک است. مردم به خیابان‌ها ریخته و با شعارهای «شاه فراری شده سوارگاری شده» تحقیر خود را به عمده‌ترین دشمن طبقاتی خود، مظهر همه دردها و محرومیت‌ها و سیه‌روزی‌های خود نشان دادند. دستور داده شد از این پس در هیچ یک از پادگان‌های کشور سرود شاهنشاهی پخش نشود. نام شاه از مراسم نیایش حذف شد و به جای جاوید شاه جاوید ایران گفته می‌شد. دکتر فاطمی قصرهای سلطنتی را مهروموم کرد و طی یک سخنرانی پرشور از رادیو گفت: «من این لانه‌های فساد و جاسوسی را بستم.» روزنامه‌های پیشرو ده‌ها و صدها مقاله و نوشته پیرامون خیانت‌ها و جاسوس‌پیشگی‌های دربار منتشر کردند. روزنامه «شورش»، که به دست کریم‌پور شیرازی از طرفداران سرسخت مصدق اداره می‌شد. روزنامه «باختر» دکتر فاطمی، «شهباز» و «به سوی آینده» که ناشر اندیشه‌های جمعیت ملی مبارزه با استعمار بودند، با شور و حرارت بسیار در فضای کامروز ۲۵ - ۲۸ مرداد داد سخن می‌دادند و در شهرهای گوناگون آغاز به پائین کشیدن مجسمه‌های شاه از میدان‌های شهر نمودند. مصدق شورای سلطنت تشکیل داد و از طرف محافل چپ سخن از تغیر سلطنت و جمهوری به میان آمد. حزب توده شعار «جمهوری دموکراتیک» داد. «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» در میتینگ بسیار گسترده‌ای در میدان توپخانه (میدان سپه تهران) خواستار آزادی حزب توده و استقرار رژیم جمهوری دموکراتیک شد. از سوی دیگر از آنجا که سازمان نظامی حزب توده توانسته بود به درون باند کودتا نفوذ کند، همواره آخرین اخبار را پیرامون طرح‌های کودتاگران در اختیار مصدق قرار می‌داد و به



وی هشدار می‌داد که کودتای اصلی در جریان است. ضمناً حزب به مصدق پیشنهاد کرد افسران مطمئن برای نگهبانی از خانه مصدق بگمارد، ولی مصدق ضروری ندید!! مصدق در برابر هشدارهای حزب توده می‌گفت: «بر اوضاع مسلط است» و حزب به‌رغم آگاهی بر ابعاد فاجعه در حال تکوین، تنها هشدار می‌داد. مصدق به دلیل ماهیت محافظه‌کارانه‌اش، که همواره تلاش می‌نمود همه کارها را از مجاری قانونی و پارلمانی حل و فصل نماید و به دلیل ضعف‌های درونی و وحشت از انقلاب و بی‌اعتقاد بودن به نقش سازنده توده‌ها و گریز از چپ از سوئی، و حزب توده به دلیل فقدان ابتکار عمل، دنباله‌روی از مصدق، در نظر نگرفتن مصالح و منافع خلق و مبارزه در چارچوب تضاد جهانی سوسیالیسم و امپریالیسم و نادیده گرفتن اصلی‌ترین تضاد خلق و امپریالیسم در میهن ما و ارزیابی‌های نادرست از شرایط از سوی دیگر، زمینه مساعدی به دست ارتجاع و امپریالیسم داد، تا توطئه‌های خائنانه خود را به اجرا درآورند.

مصدق چند روز پیش از کودتا ملاقاتی با هندرسن سفیر آمریکا در ایران داشت. هندرسن به مصدق گفته بود شما بر اوضاع مسلط نیستید و مصدق برای اثبات اینکه بر اوضاع تسلط کامل دارد، از مردم خواست دست از تظاهرات بردارند و به خانه‌هایشان بروند. در روز ۲۸ مرداد مردم به دستور پیشوایشان در خانه‌هایشان ماندند و شهر عرصه ترکنازی‌های اراذل و اوباشان و زنان بدکاره شد و کودتای سیاه به پیروزی رسید. زاهدی بعدها گفته بود درها باز بودند و ما هم وارد شدیم.

کودتای آمریکائی سپهبد زاهدی - شاه - ۲۸ مرداد - یک نقطه توقف و بازگشت

آغاز دوران سیاه دیکتاتوری و سیر قهقرائی مبارزه مردم

صبح ۲۸ مرداد دلارهایی که حتا فرصت تبدیلیش به ریال نبود، به سرعت در بین چاقوکشان مانند طیب حاج رضائی، رمضان یخی و دار و دسته قداره‌بندان پخش شد و این دستجات لمپن با عریبه‌جوئی‌های «جاوید شاه» از جنوب شهر تهران به حرکت درآمدند و در پیش روی خود هر نشانی از احزاب و گروه‌های سیاسی پیشرو می‌دیدند به آتش می‌کشیدند. لیکن ستاد کودتا در سفارت آمریکا بود و از همین محل بود که تانک‌های کودتا به سوی ایستگاه رادیو و خانه مصدق به راه افتادند؛ رادیو اشغال شد و اعلامیه کاشانی به صورت نخستین بیانیه کودتا از رادیو پخش شد. مانده باندهای کودتا خانه مصدق را زیر آتش گرفتند. پایداری مردم در برابر خانه مصدق با کشتار خونین کودتا روبرو شد. نزدیکان مصدق او را تشویق به فرار کردند و مصدق به‌رغم آنکه می‌گفت باید کشته شود تا هدفش پایدار بماند، سرانجام تسلیم نظر دوستانش شد و فرار کرد و بدین ترتیب کودتای نظامی ۲۸ مرداد پیروز شد و به یک دوره ۱۲ ساله مبارزه خلق پایان داد و از آنجا که توقف در جریان تکاملی هر پدیده‌ای سیر پدیده را با پیچیدگی بیشتری روبرو می‌سازد، دوران سیاه قهقرائی مبارزه خلق بیش از آنچه تصور می‌رفت به درازا کشیده شد. مصدق چند روز پس از کودتا سرانجام خود را معرفی کرد و در آستانه در باشگاه افسران به زاهدی، که به

استقبالش آمده بود، گفت: «می‌دانم مملکت را می‌فروشید، ولی سعی کنید ارزان بفروشید.»

خلق در منگنهٔ محافظه‌کاری‌های بورژوازی ملی و فساد

و خیانت رهبری حزب توده، دستخوش تاراج امپریالیسم

پس از بازداشت مصدق، پیش از آن و مقارن کودتا چند بار حزب توده از مصدق خواست برابر شیوه‌های گذشته پیامی به ملت ایران انتشار دهد و مردم را به پایداری در برابر کودتاچیان دعوت کند، اما مصدق نپذیرفت. پس از بازداشت، زمانی که مصدق در پادگان عشرت‌آباد بود، یکی از افسران توده‌ای، که محافظ وی بود، با یک دستگاه ضبط صوت نزد مصدق می‌رود و اعلام می‌دارد از سوی حزب توده آمده است تا پیام مصدق را ضبط و پس از ضد کودتائی که از سوی سازمان نظامی در حال تدارک است، از رادیو پخش نماید، لیکن مصدق بازهم زیر بار نرفت. مصدق از نگاه شخصیت انقلابی ناتوان‌تر از آن بود که تحمل غوغاهای توده‌ها را در جریان انقلاب داشته باشد. این از ماهیت محافظه‌کارانه‌اش سرچشمه می‌گرفت.

وحشت بورژوازی از چپ پیش از آن بود که حتا در لحظات از دست دادن قدرت سیاسی به خاطر بازیابی قدرت به توده‌ها نزدیک شود. زیرا تصور می‌کرد قدرتی که بدین‌سان با مشارکت نیروی چپ به دست آید، می‌بایستی با آن تقسیم شود و این غیر ممکن است. از این رو بورژوازی ملی در عمل سنگرها را به نفع امپریالیسم رها کرد و آن را به دست نیروهای چپ نسپرد. از سوی دیگر حزب توده با فساد سیاسی و عدم احساس مسئولیت رهبری نسبت به مبارزهٔ خلق و ارزیابی‌های نادرست از جریان‌ات و نادیده‌گرفتن اصلی‌ترین تضاد خلق و امپریالیسم عملاً دست روی گذاشت تا سنگرهای رهاشده توسط بورژوازی ملی، به وسیلهٔ امپریالیسم اشغال گردد. روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مرداد، حزب به‌خوبی می‌دانست که توطئه کاملاً شکست نخورده و کودتا در جریان است. لیکن بی‌تصمیمی ناشی از فساد سیاسی رهبری، کادرها و عناصر صادق حزبی را در بلا تکلیفی گیج‌کننده‌ای رها ساخت. عناصر صادق حزبی که آماده هرگونه فداکاری بودند، برای گرفتن دستورالعمل‌ها به حوزه‌ها و محل‌های قرار می‌رفتند و در سکوت و حشمتناک انتظار می‌سوختند. تنها پاسخی که می‌شنیدند این بود: «هنوز دستور نیامده» و این دستور هرگز نیامد تا نیروهای صادق حزبی یکی پس از دیگری دستگیر و تسلیم چوبه‌های دار شدند، زیرا رهبری در حال بستن چمدان‌ها و بار سفر خود بود و فرار را برقرار ترجیح می‌داد. شگفت بزرگ آن بود که رهبری بعدها بی‌شرمانه برجای‌نهادن آن همه امکان و نیرو، فرار خود را با دور بودن لنین و... از میهن قیاس می‌گرفت و توجیه می‌کرد. رهبری عناصر صادق حزب را به دم تیغ دژخیم سپرد و خود از مهلکه گریخت و این بود پاسخی که هنوز نیامده بود!! و خلق دستخوش تاراج امپریالیسم...

مصدق در یک دادگاه مسخره‌نمایشی به سه سال زندان محکوم شد. مصدق در این دادگاه گفت: آری،

تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و

اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی و بین‌المللی در افکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال مبارزه کردم.

پس از سه سال زندان، مصدق به احمدآباد تبعید شد و تا پایان زندگی رنجبارش به دور از مردم در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ زندگی‌اش پایان یافت.

آیا این امپریالیسم بود که خلق را چپاول می‌کرد یا منگنه محافظه‌کاری و خیانت بود که خلق را دودستی تحویل دژخیم امپریالیسم و در معرض تاراج وی قرار می‌داد؟

یورش پلیس پس از کودتا و برقراری حکومت نظامی آغاز شد. صدها و هزاران تن از فرزندان میهن، که بیهوده در انتظار رهبری خود بودند، طعمه تاراج شدند. دسترنج ۱۲ سال مبارزه مردم بر باد رفت و سردی و سیاهی یک محاق طولانی همه جا را پوشاند. رژیم کودتا لبه تیز حمله خود را متوجه چپ نمود و همه جا با نیروی تمام به سرکوب آن پرداخت. در مبارزه با چپ و اندیشه‌های نو از همه قشرهای ارتجاعی سود می‌گرفت و به آنها میدان می‌داد. یک کاسه شدن امکانات امپریالیسم و ارتجاع - دربار و ملایان - روزگار سیاهی پدید آورد، که هرگز تصور آن نمی‌رفت. کاشانی، که به‌هنگام تحصن چند ماه پیش زاهدی به دیدن وی شتافت و سرسپردگی خود را پیشاپیش اعلام نموده بود، اینک طی مصاحبه‌های مطبوعاتی بیشرمانه‌ای برای مصدق خواستار صدور حکم اعدام می‌شد و دست نوازش بیگانه را مغتنم می‌شمرد. نواب صفوی تاریک‌اندیش کورباطن طی اعلامیه‌ای که کیهان باکمال میل اقدام به درج آن نمود، در سوم شهریور ۱۳۳۲ اعلام داشت: «سربازان و افسران پاک‌نهاد و مسلمان سرانجام به خیانت‌ها و وطن‌فروشی‌های مصدق این نوکر سرسپرده حزب توده و شوروی پایان دادند.» میزان فهم سیاسی نواب صفوی از همین یک جمله به‌خوبی پیداست و نیاز به تشریح بیشتر نیست. انتشار نوشتجات ضد کمونیستی از این زمان به‌دستور و تشویق دربار توسط ملایان مرتجع فزونی یافت.<sup>(۱)</sup> ضد مارکسیسم عامیانه روحانیون مرتجع و واپس‌مانده به مرور زیر تأثیر ضد مارکسیسم جاافتاده و پرداخت‌شده غرب با زرق و برق بیشتری شکل می‌یافت. هرزه‌درائی‌ها اوج می‌گرفت و دژخیم هرزمان یورش تازه‌ای به دسترنج توده‌ها می‌برد و امکاناتی که سالها با خون دل پرشورترین زنان و مردان میهن ما فراهم آمده بود، به یغما می‌رفت.

موج دستگیری‌ها بالا می‌گرفت و شکنجه‌های قرون وسطائی برای کشف شبکه‌های چپ بی‌داد می‌کرد. در آستانه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در آستانه ورود نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، رژیم دژخیم سه تن از بهترین فرزندان خلق را در دانشکده فنی دانشگاه تهران کشت و به خون کشاند: قندچی، بزرگ‌نیا و رضوی. اینان نخستین جان‌باختگان جنبش دانشجویی میهن ما هستند.

در اسفند ماه ۳۲ کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه پیشرو و آزادی‌خواه «شورش» در حضور اشرف در

(۱) کتاب «فلسوف‌نماها» نوشته ناصر مکارم شیرازی، که در سال ۱۳۳۳ منتشر و برنده جایزه سلطنتی شد، از این دست است.

زندانیان به آتش کشیده شد و رژیم با پیشروی اعلام کرد: کریم‌پور شیرازی که می‌خواست برای فرار از زندان پتوی مشتعل خود را بر روی نگهبان خود بیاندازد، در نتیجه عمل متقابل، خود به آتش کشیده شد و سوخت.

در بهار ۳۳ دکتر حسین فاطمی دستگیر شد و زمانی که او را از محلی به محل دیگر می‌بردند به تحریک دژخیم چاقوکشانی مانند شعبان بی‌مخ (جعفری) با ضربات چاقو به همان محلی که مورد اصابت گلوله‌های فدائیان اسلام قرار گرفته بود، شکمش را دریدند و چندی بعد زیر شکنجه‌های دژخیم‌های رژیم جان سپرد ولی رژیم اعلام کرد که وی را به اعدام محکوم و تیرباران کرده است. مصدق و سران جبهه نیز پاسخ محافظه‌کاری‌های خود را دریافت داشتند. مصدق طی یک دادگاه مسخره‌فرمایشی به سه سال زندان محکوم شد و دیگران به چند سال زندان، که البته بعداً آزاد شدند. مصدق پس از سه سال زندان همچنان تا مرگ در ۱۴ اسفند سال ۱۳۴۵ زیر نظر، در احمد آباد بود. تا این زمان فرمانداری نظامی در یورش‌های خود چندان کامیابی‌ای در متلاشی‌ساختن شبکه‌های حزب توده نداشت. زیرا سازمان نظامی به مثابه زره حزب تشکیلات آن را در زیر چتر حمایتی خود داشت و به محض اینکه چیزی از جانی لو می‌رفت، بلافاصله با کمک اطلاعاتی سازمان نظامی برای خنثاکردن و از بین بردن آثار روشده اقدام می‌شد. سازمان نظامی در کلیه ارگان‌های رژیم دست داشت. از محافظان شخصی شاه تا مشاوران تیمور بختیار، فرمانده فرمانداری نظامی تا سازمان‌های پلیسی و اطلاعاتی رژیم کودتا، همه‌جا دست‌های بلند سازمان نظامی کار می‌کرد و از همه جا و همه چیز خبر داشت. نفوذ سازمان نظامی چنان بود که عملاً کلیه اقدامات فرمانداری نظامی و سرویس‌های اطلاعاتی رژیم در کشف سازمان‌های حزب توده بلا اثر مانده بود. سازمان نظامی در شهریورماه ۱۳۳۳ توسط سروان عباسی<sup>(۱)</sup> لو می‌رود و با یورش پلیس بیش از ۶۰۰۰ نفر دستگیر می‌شوند. بیدادگاه‌های رژیم افسران دستگیرشده را به محاکمات فرمایشی می‌کشاند و نزدیک به دویست حکم اعدام صادر می‌کنند. نخستین گروه که تیرباران می‌شوند، ده نفر بودند، که رژیم با کمال وقاحت حتا اجازه داده

---

(۱) سروان عباسی عضو سازمان نظامی حزب توده با یک چمدان مدارک و اسناد حزبی لو می‌رود و دستگیر می‌شود. سازمان نظامی بلافاصله برای نجات وی اقدام می‌کند. لیکن با مخالفت عباسی روبرو می‌شود. در مراحل مختلف چند بار پیشنهاد تکرار می‌شود و عباسی، با اصرار به اینکه می‌تواند مسأله را به خود ختم کند نمی‌پذیرد. در میان شکنجه‌گران عباسی، یکی از افراد سازمان به عباسی پیشنهاد می‌کند: اگر نمی‌توانی تحمل کنی، کارت را تمام کنم. عباسی باز هم نمی‌پذیرد و سازمان دستور می‌دهد عباسی را بکشند. اما متأسفانه این دستور زمانی صادر می‌شود، که شکنجه‌گر توده‌ای به محل دیگری انتقال یافته بود و این زمان عباسی زبان باز کرده بود. محل ستاد سازمان نظامی لو رفته بود و بلافاصله از سوی فرمانداری نظامی گروهی برای یورش اعزام می‌شوند. افسر رئیس → ← این‌گروه خود از اعضای سازمان نظامی بود. این افسر در جریان یورش به محل ستاد تصمیم می‌گیرد برای آماده‌کردن رفقا عمداً به‌گونه مثلاً اشتباهی خانه مجاور را مورد بازرسی قرار می‌داد تا ضمن این یورش، رفقا موفق به پاک‌سازی و فرار گردند، لیکن قضا را از بد حادثه پلاک آدرس یک شماره اشتباه بوده و خانه‌ای که عملاً مثلاً به‌طور اشتباهی مورد بازرسی قرار می‌گیرد، همان محل ستاد بوده است.

بود خبرنگاران در مراسم تیرباران افسران شرکت کنند. لیکن گزارش‌هایی که از این کشتار داده شد و تأثیر انقلابی که بر جای گذارد، سیاست رژیم را دگرگون ساخت. افسران اعدامی<sup>(۱)</sup> با گام‌های استوار به سوی چوبه‌های دار رفته و با فریادهای پیروز باد سوسیالیسم، مرگ بر امپریالیسم و... تا آخرین لحظه وفاداری جانانه خود را نسبت به توده‌های رنجبر خلق نشان دادند. از آن پس اعدام‌ها بی سروصدا و حتی‌المقدور با توطئه سکوت برگزار می‌شد. ۲۷ افسر اعدام شدند. اما در اثر موج اعتراض جهانی و تهدید جمهوری خلق چین، متوقف شد. به جز این ۲۷ تن، چند تن دیگر نیز در سازمان نظامی در این فاصله به اتهام آتش زدن رزمناو «بیر» در آبادان و آتش زدن چند هواپیما در فرودگاه قلعه‌مرغی تهران، تیرباران شدند. این هواپیماها برای بمباران عشایر قشقایی، که تهدید کرده بودند برای کمک به مصدق به تهران حمله خواهند کرد، آماده شده بودند. علاوه بر این کسانی چون وارطان، کیوان و ارزنده‌ترین عناصر انقلابی حزب توده در زیر شکنجه‌های قرون وسطائی رژیم خون‌آشام جان باختند.

پس از کشف سازمان نظامی شبکه و تشکیلات حزب یکی پس از دیگری در معرض تهاجم و تلاشی قرار گرفتند. به‌گفته رژیم کودتا صدها هزار کتاب، جزوه و نشریه کشف و ضبط و سپس به آتش کشیده شدند. در سال ۱۳۳۴ چاپخانه عظیم حزب توده لورفت.<sup>(۲)</sup>

شبکه‌های آذربایجان، خوزستان، خراسان، شمال، شیراز و اصفهان حزب توده نیز به مرور لو رفت و شبکه تهران بر اثر نفوذ عوامل پلیس به درون آن، به‌صورت تور پلیس درآمد، که تا سال ۱۳۴۹ ده‌ها کوچک و بزرگ را به دام انداخت.

پس از کودتا اقداماتی توسط حزب و جبهه انجام شد، که ژرفا و پایه‌ای نداشت. در سال ۳۴ نیز گروهی از جوانان جبهه اقدام به تشکیل نهضت پایداری کردند، که متلاشی شد. یکی از اقدامات وحشیانه رژیم در این زمان - تابستان ۳۴ - یورش به زندان رشت و کشتار زندانیان سیاسی آنجا بود. در این زمان چهل تن از زندانیان سیاسی رشت، (اقدام‌دوست و...) جان باختند و شماری نیز زخمی شدند. بهانه رژیم «احتمال شورش در زندان و فرار» بود.<sup>(۳)</sup>

سروان خسرو روزبه رهبر سازمان نظامی و رابط آن با کمیته مرکزی حزب، که تا این زمان - ۱۳۳۶ - فراری بود، طی یک نبرد نابرابر خیابانی دستگیر و در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ در بیدادگاه‌های رژیم کودتا محکوم به اعدام و تیرباران شد. معدود عناصر صادق حزب طی این مدت نه با «دست‌های آماده به دست‌بند» بلکه در جریان پایداری‌های مسلحانه جان باختند یا دستگیر شدند.

(۲) گروه سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرگرد عطارد، سرگرد عزیزنمینی و...

(۱) محل چاپخانه در زیر خانه‌ای واقع در داوودییه - جاده قدیم شمیران - قرار داشت. این خانه چندین بار توسط پلس کودتا بازرسی شده بود، ولی هیچ چیزی به دست نیامده بود، تا سرانجام در مخفی زیرزمین، که زیر یک توالی مترک تعبیه شده بود، کشف شد.

(۲) گفته می‌شود یکی از افسران مأمور کشتار بعداً در رشت خودکشی کرد.

## پایان کار فدائیان اسلام

پس از یک دوره ماه عسل روابط فدائیان اسلام با زاهدی، علاء در سال ۳۴ پس از زاهدی به نخست‌وزیری رسید. وی به گمان فدائیان اسلام بابتی بود. در سال ۱۳۳۵ این جمعیت به آخرین عمل تروریستی خود دست زد و قربانی جهل و دگماتیسم مذهبی خود شد. ذوالقدر یکی از افراد این گروه علاء را که عازم بغداد و شرکت در جلسات پیمان بغداد<sup>(۱)</sup> بود، هدف قرار داد. علاء زخمی شد و ذوالقدر دستگیر. وی وقتی با ظاهرسازی‌های مذهبی بازجو روبرو می‌شود، فریب می‌خورد و همه چیز را می‌گوید. وی در سال ۳۶ همراه با کسانی که لو داده بود: واحدی، خلیل طهماسبی و نواب صفوی تیرباران می‌شوند.

## تأسیس ساواک

پلیس سیاسی رژیم کودتا پس از چهار سال تجربه در کار سرکوب مبارزه مردم و ایجاد اختناق و ترور در سال ۱۳۳۶ زیر نام «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) تأسیس شد. از این پس ساواک کار فرمانداری نظامی را می‌کرد.

## هدف‌های سیاسی کودتا

- ۱- از بین بردن آثار دست‌آوردهای مردم در جریان ۱۲ سال تلاش و فداکاری.
- ۲- ایجاد روحیه یأس و دلمردگی در توده مردم و روشنفکر.
- ۳- ترویج و گسترش مطلق‌های ذهنی، شکست‌ناپذیری خود و ضربه‌پذیری مبارزه خلق.

## ۱- از بین بردن آثار دست‌آوردهای مردم در جریان ۱۲ سال تلاش و فداکاری:

چنانکه پیرامون شهریور ۲۰ گفته شد، این بیشتر یک حائنه بود؛ حادثه‌ای که عمدتاً ریشه در دگرگونی‌های جهانی داشت - جنگ جهانی (اروپائی) دوم - در نتیجه شرایط ایجاد شده پس از آن، نتیجه تحولات ریشه‌دار درونی نبود. از اینرو هرگاه دوام و بقاء چنین شرائطی مورد بررسی قرار گیرد، طبعاً دیده خواهد شد که تابعی است از همان علل و ریشه‌های آن و هرگاه این علل از بین برود، نتیجتاً بایستی منتظر از بین رفتن آن شرائط پدیدآمده نیز بود؛ آنچه در این میان بر جای می‌ماند دستاوردهای مردم در این شرائط است، که دیگر جزئی جدائی‌ناپذیر از قانونمندی‌های درونی پدیده - جامعه ما - گردیده بود.

علل بیرونی شهریور ۲۰ از بین رفته بود، اما خلق در شرائط پدیدآمده ظرف دوازده سال به دستاوردهای بسیاری در زمینه کسب تجارب مبارزاتی و آگاهی‌های سیاسی دست یافته بود و این درست همان چیزی

(۱) این پیمان بعداً در سال ۳۷ پس از کودتای عبدالکریم قاسم در عراق و خروج این کشور از آن، نام پیمان مرکزی سنتو به خود گرفت.

بود که امحاء آن یکی از هدف‌های کودتا قرار گرفته بود.

دسترنج انقلابیون میهن ما، که با برجای نهادن صدها جان‌باخته و زحمات و رنج‌های فراوان و تلاش پی‌گیر فراهم آمده بود، از این پس دستخوش تاراج امپریالیسم شد. دشمن می‌کوشید حتا یاد دوران مبارزات خلق از خاطره‌ها محو گردد؛ کارگران روز شکوهمند ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۵ را فراموش کنند و در اذهان مردم چیزی از پیروزی سی تیر برجای نماند. حتا برجای ماندن نام انقلابیون و مبارزان برای دشمن آزاردهنده بود و می‌کوشید به هر شکلی آن را در انبوه دروغ‌ها و افتراهای خود پنهان سازد.

## ۲- ایجاد روحیه دلمردگی در توده و روشنفکر:

ایجاد جدائی ژرف بین روشنفکر و توده و بدبین ساختن آنها به یکدیگر و القاء روحیه یأس نیز یکی دیگر از هدف‌های کودتا بود. دشمن می‌خواست از تأثیر متقابل آگاهی، خودانگیختگی و پیوند تاریخ‌ساز آن جلوگیری نماید، در نتیجه عناصر آگاه را در شکنجه‌گاه‌های خود می‌پوشاند، پنهان می‌کرد و عناصر ناتوان را به خیانت وامی‌داشت تا به مردم نشان دهد: «اینها که تا دیروز سنگ شما را به سینه می‌زدند، امروز در برابر ما کرنش می‌کنند و حتا رفقایشان را می‌فروشند.»<sup>(۱)</sup> از سوی دیگر توده را به روشنفکر غیر قابل‌تغنی، بی‌اراده و سست عنصر می‌نمایاند. این جمله پس از کودتا به صورت شگفت‌انگیزی بر دهان‌ها انداخته شد: «آنها که در صبح ۲۸ مرداد، داد می‌کشیدند یا مرگ یا مصدق، از ظهر به آن طرف یک مرتبه رنگ عوض کردند و داد کشیدند یا مرگ یا شاه.»

## ۳- ترویج و گسترش مطلق‌های ذهنی شکست‌ناپذیری

خود - رژیم - و ضربه‌پذیری مبارزه خلق:

دشمن پس از کودتا می‌کوشید این پندار را رایج سازد که گویا شکست‌ناپذیر است و هر حرکتی را در برابر خود خرد می‌کند. رژیم با انتشار کتاب‌هایی مانند «سیر کمونیسم در ایران» که چگونگی کشف شبکه‌های حزب را نشان می‌داد و کتاب «اسرار سیاه سازمان نظامی افسران حزب توده»، که کشف سازمان نظامی را نشان می‌داد، می‌خواست قدرت، برتری و شکست‌ناپذیری خود را از سوئی و آسیب‌پذیری مبارزه خلق را نشان دهد. در واقع این برتری‌های تاکتیکی و موضعی رژیم بود که در قالب برتری‌های استراتژیک و تاریخی به‌خورد مردم داده می‌شد و ناتوانی کوتاه‌مدت موضعی مبارزات مردم را ضعف دائمی آن قلمداد می‌کرد.

(۱) خودفروشی‌ها و خیانت‌هایی مانند آنچه دکتریزدی و بهرامی اعضای کمیته مرکزی حزب کردند و همچنین موج ندامت‌نامه‌ها که در روزنامه‌ها چاپ و منتشر می‌شد، به دامن‌زدن به این گمان‌سازی کمک می‌کرد و در چارچوب این سیاست بود.

## زندان پس از کودتا

موج دستگیری‌ها زندان‌ها را انباشت. سال ۱۳۳۴ را شاید بتوان رونق قفس نامید، زیرا پس از متلاشی‌شدن سازمان نظامی افسران حزب توده موج دستگیری‌ها بالا گرفت و سازمان‌های وابسته به حزب یکی پس از دیگری گرفتار تور پلیس شدند. شمار زندانیان سیاسی (محکوم و بازداشتی) از سه هزار تن تجاوز کرد و این در تاریخ مبارزات مردم ما - مشروطه و پس از آن - بی‌پیشینه بود. شرایط حاکم بر زندان‌ها پس از کودتا نیز به کلی متفاوت با شرایط پیش از آن در زمان حکومت ملی بود. فشار بر زندان‌ها بی‌داد می‌کرد و دشمن همه تلاش خود را به کار می‌برد تا جو پایداری در زندان‌ها شکسته شود و زندان با شیب هرچه تندتری به سوی خیانت راه باز کند. این فشار تا بدانجا بود که خواندن صفحات سیاسی روزنامه‌ها گاه منجر به احضار و پاسخ به این پرسش می‌شد: «منظور تو از خواندن این‌گونه صفحات چیست؟» عناصر خودفروخته که در آغاز زیر تأثیر جو پایداری بیشتر منفعل و کمتر پرکار بودند، به مرور در اثر شکستن جو پایداری بیش‌زمانه عناصر پایدار را به مسخره می‌گرفتند و آنها را زیر فشارهای گوناگون قرار می‌دادند و خلاصه برای نشان‌دادن سرسپردگی و فحشای سیاسی خود از هیچ‌گونه کار بی‌شمانه‌ای فروگذار نمی‌کردند. در سال ۳۶، که ساواک تأسیس شد، با امکاناتی که در اختیار زندانیان خودفروخته نهاد، روزنامه (بهتر است گفته شود ننگین‌نامه‌ای) زیر نام «عبرت» توسط فاحشگان سیاسی منتشر می‌شد، که این خودفروش‌ها مقالاتی بر ضد اندیشه‌های علمی، مبارزات دوازده‌ساله مردم و لوٹ کردن دستاوردهای آن می‌نوشتند. شکست جنبش در سال ۳۲ به عنوان زمینه‌های ذهنی و فشارهای دشمن از سوی دیگر به عنوان شرایط عینی برخی از مهره‌های کنونی رژیم و ساواک جو پایداری را درهم شکست و زندان را تبدیل به کارخانه جاسوس‌سازی نمود.<sup>(۱)</sup> مانند محمود جعفریان و... همان عناصر منحط و خودفروخته دوران افول هستند. در این میان نقش خانواده‌ها را در آن زمان نباید فراموش کرد. خانواده گاه به صورت بس خطرناک‌تر از دشمن درمی‌آمد. چشمان اشک‌آلود یک مادر پیر، سیمای منتظر یک همسر جوان، چهره آفتاب‌سوخته یک پدر رنج‌دیده و گریه‌های بی‌امان کودکان خردسال، عواملی بودند که آخرین پایداری‌های یک زندانی در بند را درهم می‌شکستند. البته همه مسائل یاد شده عناصر تشکیل‌دهنده شرایط بیرونی خیانت‌ها بودند که طبعاً نمی‌توانست بدون عوامل درونی موجود در این یا آن فرد تأثیر چندانی بر جای نهد و تنها به اعتبار ناتوانی‌ها و بر پایه خصلت‌های خرده‌بورژوازی تمایل به زندگی مصرف و وابستگی‌ها و تضادهای حل نشده و برجای‌مانده درونی فرد بود که این شرایط وی را به خودفروشی می‌کشاند و گرنه چه در آن شرایط و چه پس از آن همواره عناصر رزمنده انقلابی در هر شرایطی با درک ویژگی‌های آن و برخورد آگاهانه، دلیرانه در برابر ناملایمات ایستادگی کرده و هرگز تسلیم نیرنگ‌ها و فشارهای خصم نشدند. آن فرد

(۱) رژیم برای ایجاد جو وحشت، هراس، یأس و دل‌مردگی در زندان و شکست جو پایداری از هیچ اقدام وحشیانه و دژخیم‌صفتانه‌ای روی‌گردان نبود. کشتار زندانیان سیاسی در رشت در سال ۱۳۳۴، به‌خوبی از این سیاست ترور در زندان پرده برگرفت.



منحط و ناتوانی که تنها چشمان اشک‌آلود مادر خود را می‌بیند و زانوانش می‌لرزد، آن فاحشه سیاسی که خطر سقوط همسرش را به دامن فحشاء توجیه خودفروشی خود قرار می‌داد و آنکه تنها چهره رنج‌دیده پدر خود و چشمان گریان کودکان خود را توجیه خودفروشی خود قرار می‌داد، یا سایر عوامل فشار، تنها بر وجود خصلت‌های طبقاتی خویش تأکید می‌ورزد و نشان می‌داد که این عوامل درونی و وابستگی‌های فراوان پیشین وی بوده است که نقطه پایانش اینجاست. فساد و خیانت‌های رهبری، که به هیچیک از پرسش‌های کادرهای راستین در مورد علت شکست پاسخ صادقانه‌ای ارائه نداده بود و عناصر دستگیر شده خود نخستین کسانی بودند که خود را به دشمن فروخته بودند، تأثیر گسترده و قاطعی بر شکست جو پایداری در زندان‌ها برجای نهاد. آنها هم در عرصه عمل و هم در میدان تئوریک، خیانت و فساد خود را نشان دادند. البته پایداری کسانی که می‌ماندند و تن به تسلیم در برابر دژخیم دشمن نمی‌سپردند، بیشتر منفعل بودند یعنی تنها حاضر به فروش خود به رژیم نمی‌شدند؛ لیکن زندگی درون زندانشان عمدتاً بر پایه گونه‌ای بازگشت به زندگی مصرف بورژوازی بود. رشد وابستگی‌های شخصی، مطالعات بی‌مسئولیت، پناه‌بردن به موسیقی‌ها و برنامه‌های مبتذل رادیو و بعدها تلویزیون و وقت‌گذرانی با رنگین‌نامه‌های بازاری و...

فقدان روابط رفیقانه ارتقاء‌یابنده سیاسی - تشکیلاتی، مناسبات افراد را در سطح رابطه ساده عاطفی و دوستانه تنزل می‌داد. پیوند زندانیان سیاسی با یکدیگر اگر بود بیشتر پیوندهای عاطفی بود تا منطقی و سیاسی. پائین‌بودن سطح روابط و معیارها تا موج جدید مبارزه مسلحانه - از سالهای ۴۹ تا ۵۰ - ادامه داشت.

هدف‌های اقتصادی - اجتماعی کودتا، تضادهای درون دشمن و دگرگونی‌های جامعه ما پس از کودتا

قرارداد کنسرسیون: تحقق یکی از هدف‌های امپریالیسم آمریکا

گرچه پس از کودتا امپریالیسم همه مواضع قدرت را به چنگ نیآورده بود، اما یکی از هدف‌های عمده‌اش - سهیم‌شدن در غارت نفت ایران تحقق یافت - بعلاوه راه برای کسب نفوذ غالب آن در ایران هموار شد. در مهرماه ۱۳۳۳ همزمان با اعدام ده نفر افسران انقلابی در جو اختناق قرارداد کنسرسیون نیز در مجلس مسخره ۱۸ به تصویب رسید و نفت ایران از انحصار انگلیس بیرون رفت. به موجب قرارداد کنسرسیون، انگلیس تنها در ۴۰٪ و ۴۰٪ دیگر به آمریکا، ۱۴٪ به فرانسه و ۶٪ به هلند رسید.

تضادهای درون امپریالیسم و تحولات جامعه ما پس از کودتا

پس از جنگ اروپائی (جهانی) دوم امپریالیسم آمریکا به صورت قدرتمندترین امپریالیسم جهان از خاکستر جنگ بدرآمد و همه جا برای تقسیم بازارها در مقابل متفقان امپریالیست خود در جریان جنگ، قرار گرفت. در جامعه ما نفوذ دیرینه امپریالیسم انگلیس به پایگاه اجتماعی فئودالیسم فرتوت، امپریالیسم

آمریکا را به سوی بورژوازی و استفاده پایگاهی از آن در غارت خلق برد. از اینرو تضاد امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ایران پس از کودتا از نظر اجتماعی در جامعه ما به صورت تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیسم فرتوت درآمد و امپریالیسم آمریکا پس از کودتا هدف درازمدت خود را براساس تقویت بورژوازی ملی در جهت وابستگی به خود قرار داد.

زاهدی در سال ۱۳۳۳ قانون تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی را با تسهیلات مالیاتی به تصویب رساند و قشرهایی از بورژوازی ملی، که در مقابل این اقدامات پایداری می‌کردند، خرد شدند و از بین رفتند و قشرهای دیگر به مرور در چتر حمایتی امپریالیسم رشد کردند؛ کارخانجات ارج، کاشی ایرانا - از سرمایه‌دار صهیونیست اریه - و صنایع غذایی از قبیل بیسکویت‌سازی و نوشابه‌های غیر الکلی مانند پپسی و...

در فروردین ماه ۳۴ دولت زاهدی، که قرارداد کنسرسیوم را با ۴۰٪ سهام برای آمریکا به تصویب رسانده بود و زمینه‌های نفوذ سلطه قطعی امپریالیسم را از راه به تصویب رساندن قانون آزادی ورود سرمایه‌های خارجی و اخذ وام، کمک‌های بلاعوض<sup>(۱)</sup> و... فراهم کرده بود، برکنار شد و حسین علاء مهره انگلیسی به نخست‌وزیری رسید تا مجدداً موضع متزلزل انگلیس را نگهداری و تثبیت کند.

علاء ایران را در سال ۱۳۳۵ به پیمان نظامی امپریالیستی تجاوزکار بغداد ملحق ساخت. این پیمان از اعضای زیر تشکیل می‌شد: انگلیس، ترکیه، عراق و پاکستان نیز بعداً به آن پیوست. این پیمان در سال ۱۳۳۷ با خروج عراق از آن به پیمان مرکزی سنتو، تغیری نام داد. آمریکا در این پیمان به اصطلاح عضو ناظر بود. این پیمان در چارچوب استراتژی جهانی امپریالیسم برای محاصره شوروی قرار داشت.

در سال ۱۳۳۶ علاء برکنار و منوچهر اقبال به نخست‌وزیری منصوب شد. وی دست به تهیه لایحه «از کجا آورده‌ای» و تصویب آن در مجلس زد. این زیر فشار آمریکا بود زیرا آمریکا کلیه وام‌ها و کمک‌هایی که به ایران می‌کرد در شن‌زار فئودالیسم، دیوان‌سالاری وابسته به انگلیس فرو می‌رفت و سراز بانک‌های خارج درمی‌آورد و هیچ‌گونه کمکی به ایجاد زمینه مساعد برای نفوذ بیشتر ایالات متحده نمی‌کرد.

پس از کودتا دشمن به اصطلاح آغاز به افشاگری علیه مصدق کرد و به چاپ و انتشار اسناد و اسکناس‌های بی‌پشتوانه پرداخت. نتیجه تدریجی این اقدام، تورم و بالا رفتن قیمت‌ها بود و دولت زاهدی را با خطر جدی روبرو ساخت. کمک ده میلیون دلاری بلاعوض آمریکا هم به تثبیت دولت کودتا و هم به فراهم سازی زمینه نفوذ باز هم بیشتر آمریکا کمک کرد. در سال ۱۳۳۷، زیر فشار آمریکا، رژیم دست به کاهش ارزش ریال به میزان ۱۴۰٪ زد و به همین میزان اسکناس منتشر کرد - ۱۷ میلیارد ریال - هدف از کاهش ارزش ریال، که برابری آن را با دلار از ۳۵ ریال به ۸۰ ریال رساند، عبارت بودند از:

۱- تسهیل سرمایه‌گذاری‌های آمریکائی از راه افزایش برابر ارزش دلار در برابر ریال.

(۱) تسهیل سرمایه‌گذاری‌های آمریکائی از راه افزایش برابری ارزش دلار در برابر ریال.

۲- تأمین ذخیره‌ارزی جهت پشتوانه انتشار ۱۷ میلیارد ریال به منظور افزایش قدرت خرید دلار در ایران. چنانکه پیشتر گفتیم آمریکا پس از کودتا بیشتر بر تقویت بورژوازی در جهت وابستگی تأکید داشت و برنامه‌های اقتصادی ایالات متحده بیشتر این هدف را در میهن ما دنبال می‌کرد. حال آنکه انگلیس همچنان بر فئودالیسم و دیوان‌سالاری فرتوت وابسته بدان تکیه می‌کرد و این دو قدرت امپریالیستی هریک به شیوه خود و با تکیه بر پایگاه‌های اجتماعی خود در میهن ما درگیر مبارزه برای کسب سلطه غالب (در رابطه با آمریکا) و حفظ مواضع امپریالیستی دیرین (در مورد انگلیس) بودند.

امپریالیسم آمریکا از نگاه اقتصادی دارای چنان توانی بود، که می‌توانست و مصمم بود فئودالیسم را در ایران به مثابه پایگاه اجتماعی انگلیس متلاشی سازد و نفوذ خود را بر پایگاه اجتماعی بورژوازی کمپرادور - که قدرت سیاسی را به دست داشته باشد - در ایران بسط دهد. ایالات متحده در اجرای این سیاست در سالهای ۳۹-۴۱ اقدامات خود را تشدید کرد. تصویب قانون اصلاحات ارضی در خرداد ماه ۳۹ (آخرین هفته‌های دوره مجلس فرمایشی ۱۹) همراه با قطع کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران آغاز این مرحله بود.

#### شبه دموکراسی‌های ۳۹-۴۱ حاصل اوجگیری تضادهای

#### دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس

جان کندی یکی از رؤسای جمهور آمریکا در کتاب خود به نام «استراتژی صلح» نوشته بود: «اشتباه ما در آن بوده است که تاکنون به دولت‌ها کمک کرده‌ایم، در حالی که باید به ملت‌ها کمک کنیم.» منظور او از دولت‌ها فئودالیسم و دیوان‌سالاری وابسته به انگلیس بود و از ملت‌ها بورژوازی وابسته به ایالات متحده. در سال ۱۳۳۹ سیاست آمریکا در میهن ما بر این پایه استوار شد که جایگاه خود را به هر بهائی در برابر عناصر حاکم پوسیده و وابسته به انگلیس تثبیت کند. این سیاست زیر فشارهای اقتصادی آمریکا در تابستان ۳۹ به صورت اعلام «آزادی انتخابات» توسط شاه اعلام گردید. لیکن انتخابات مجلس بیستم همچنان نمایشی و به سود عناصر فئودالی حاکم پایان یافت. احزاب فرمایشی «ملیون» - دکتر اقبال - و «مردم» - علم - در انتخابات نمایشی شرکت کردند و به اصطلاح «ملیون» پیروز شد اما اعتراضاتی در اینجا و آنجا بر زمینه فشار ایالات متحده منتهی به آن شد که رژیم در آغاز شهریور انتخابات را باطل اعلام و وعده برگزاری «انتخابات آزاد» را تا پایان ۳۹ بدهد. بدین ترتیب کابینه اقبال نیز برکنار شد و مهندس شریف‌امامی به نخست‌وزیری رسید. جنگ تبلیغاتی تهران - مسکو، که پس از بستن قرارداد پیمان بغداد و سپس ستون درگیر شده بود، پایان یافت. گفته می‌شود شریف‌امامی از عوامل انگلیس بود، که ضمناً می‌توانست روابط بهتری هم با شوروی‌ها داشته باشد. انتخاب وی در آن زمان به نخست‌وزیری، از دیدگاه انگلیس به خاطر آن بود که با نزدیک شدن نسبی رژیم به شوروی، عناصر وابسته به انگلیس هرچه بیشتر بتوانند فشارهای آمریکا را تحمل کنند.

## تشکیل جبهه ملی دوم

به‌رحال جبهه ملی دوم در شرایط پدیدآمده در اواخر پائیز ۱۳۳۹ تأسیس شد. در آغاز سران جبهه از فرط محافظه‌کاری حاضر به تشکیل مجدد جبهه و از سرگیری فعالیت‌ها نبودند، لیکن جوانان و عناصر فعال‌تر برای مبارزه با اعضای جبهه ملی دست به انتشار گستردهٔ اعلامیه و دعوت مردم به میتینگ در میدان جلالیه تهران زدند. تشکیل و برگزاری میتینگ به عناصر محافظه‌کار رهبری جبهه به اصطلاح امیدواری‌هایی داد و جبهه ملی دوم از آغاز زمستان ۳۹ فعالیت‌های خود را آغاز کرد. جبهه در انتخابات مجلس ۲۰ شرکت کرد اما تنها توانست الله‌یار صالح را از کاشان به مجلس بفرستد. جبهه در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۱ (چهارم آبان‌ماه ۱۳۴۰) جزوه‌ای منتشر کرد که هدف‌های سیاسی خود را در آن مشخص می‌کرد.

در جزوه آمده بود:

- ۱- اعطای حقوق مردمی در رابطه با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد.
- ۲- استقرار دولت قانونی با رأی آزاد مردمی.
- ۳- اتخاذ سیاست مستقل ملی خارجی بر پایه بی‌طرفی.

## تظاهرات دانش‌آموزی ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۹

مبارزات دانشجویان و دانش‌آموزان نیز در این زمان آغاز شد. در تظاهرات ۲۰ دی ۱۳۳۹ دانش‌آموزان برای سخت‌گیری‌های آموزشی به خیابانها ریختند و در جریان تیراندازی پلیس یک دانش‌آموز به نام «کلهر» از دبیرستان دارالفنون جان باخت.<sup>(۱)</sup>

## تظاهرات آموزگاران در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰

در اردیبهشت سال ۴۰ آموزگاران برای اضافه‌حقوق اعتصاب و در برابر مجلس در بهارستان دست به تظاهرات زدند. در این تظاهرات نیز یکی از معلمین به نام «خانعلی» با گلوله سرگرد شهربانی رئیس کلانتری بهارستان جان باخت.

---

(۱) شعار دانش‌آموزان «مهران با هفت قبول شد از ما ۱۲ می‌خواد» بود. مهران وزیر فرهنگ وقت بود و شرایط ارتقاء به دورهٔ دوم دبیرستان را معادل ۱۰ و دروس اختصاصی (برحسب رشته انتخابی) ۱۲ قرار داده بود. درحالی‌که پیشتر نمره ۷ کافی بود. رژیم با این سخت‌گیری‌ها می‌خواست دانش‌آموزان بیشتر درگیر کار درس و مدرسه باشند و فرصتی برای کار سیاسی نداشته باشند. می‌گویند در هند به‌هنگامی که زیر استعمار انگلیس بود، همین سیاست را انگلیس در پیش گرفته بود و دانش‌آموزان را مجبور می‌کرد جدول لوگاریتم را ازبر کنند.

در نتیجه تظاهرات گسترده‌تری پس از آن کابینه شریف‌امامی برکنار و زیر فشار آمریکا علی‌امینی به نخست‌وزیری رسید. وی کسی است که در کابینه زاهدی در سال ۳۳ قرارداد کنسرسیوم را به‌عنوان وزیر دارائی امضاء کرد. درخشش رئیس کانون آموزگاران به وزارت فرهنگ و ضیاء الموتی به وزارت دادگستری و حسن ارسنجانی به وزارت کشاورزی در کابینه‌ی امینی رسیدند.

معلمین تهران طبق قرار قبلی صبح روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ در خیابان اکباتان جمع شدند. در ساعت ده صبح معلمین که قصد رفتن به وزارت فرهنگ را داشتند با ممانعت نیروهای انتظامی روبرو شدند؛ از این رو فرهنگیان که هر لحظه بر عده‌ی آن‌ها افزوده می‌شد، در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی و خیابان‌های اطراف آن روی زمین نشستند و سکوت کردند. از طرف شریف‌امامی دستور متفرق ساختن فرهنگیان صادر شد.

مأموران آتش‌نشانی به آن‌جا فرستاده شدند تا با کمک شلنگ‌های آب آن‌ها را متفرق کنند. تظاهرکنندگان به مأموران آتش‌نشانی حمله کردند و لوله‌های آب‌پاش را به سوی پلیس برگرداندند. در این زمان سرگرد شهرستانی، رئیس کلانتری میدان بهارستان به روی اعتصاب‌کنندگان آتش گشود، که منجر به مرگ یک دبیر به نام «ابوالحسن خانعلی» دبیر دبیرستان جامی و دانشجوی دکترای رشته فلسفه و مجروح شدن دو معلم به نام‌های «شرق» و «احدیان» و دانش‌آموزی به نام «سیاوش باباوندی» گردید. این حادثه باعث شد که تظاهرات به حد اعلا‌ی خود برسد و تظاهرکنندگان آزادی درخشش و دایر شدن باشگاه مهرگان را به‌خواست‌های خود افزودند. در مراسم خاک‌سپاری «ابوالحسن خانعلی» در روز ۱۳ اردیبهشت، قریب ۲۰ هزار معلم تشییع جنازه باشکوهی از هم‌وطن و همکار جان‌باخته خود به‌عمل آوردند. روز پنج‌شنبه چهاردهم اردیبهشت طبق قرار قبلی، معلمین یک‌بار دیگر در برابر مجلس شورای ملی گرد آمدند. در همین روز معلمین ضمن تظاهراتی، قطع‌نامه‌ای را صادر کردند. در این قطع‌نامه معلمین خواستار استعفای دولت، تصویب طرح باشگاه، رفع اهانت از معلمین و مجازات ضاربین را خواستار شدند. همچنین آنان شش نماینده را برای مذاکره در این مورد به مجلس فرستادند. به‌علت بحران سیاسی و سیاست‌های سخت‌گیرانه دولت، دیگر قشرهای جامعه در تهران با معلمین هم‌دردی کردند. دانشگاه تهران در حمایت از اعتصاب معلمین بسته شد. جبهه ملی دوم اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت معلم‌کش» منتشر کرد و ضمن محکوم‌ساختن جنایت، مردم را به ادامه مبارزه برای کسب آزادی بیشتر تشویق نمود. بازاریان میدان بهارستان در حمایت از معلمان مغازه‌های خود را بستند و در مقابل بازار مرکزی تظاهراتی برگزار شد. اعتصاب هماهنگ معلمان و اعلام حمایت دیگر گروه‌های اجتماعی، حکومت را مجبور کرد که حالت دفاعی به خود بگیرد. به محض شروع اعتصاب شاه قصد خود را برای ارتقای شرایط اقتصادی معلمان اعلام کرد. وزارت فرهنگ فوراً اعلام کرد که ۳۰ میلیون ریال برای افزایش حقوق معلمان اختصاص یافته است. بعلاوه مقامات قول دادند که به معلمان مزایای بیمه، افزایش حقوق، یک بیمارستان جدید و اولویت در اعطای خانه توسط دولت داده شود. در همین زمان دولت دست به بازداشت تعدادی از معلمان و

دانش‌آموزان در استان‌ها زد.

وعده‌های شاه و این بازداشت‌ها هیچ‌کدام موجب توقف اعتصاب نشد و معلمان وعده دادند که تا تحقق خواسته‌هایشان اعتصاب را ادامه دهند. در روز چهارم اعتصاب، نخست‌وزیر شریف‌امامی به همراه وزرای خود استعفا داد و «علی‌امینی» جایگزین او شد. نخست‌وزیر جدید بارها با معلمان ملاقات کرد و بالأخره خواسته‌های آن‌ها را از جمله حقوق بیشتر و مجازات مسئولین مرگ‌خانی پذیرفت. دولت هم‌چنین وعده داد که بانکی برای معلمان باز کند و به آن‌ها وام مسکن بدهد.

در روز ۱۹ اردیبهشت، هفتمین روز مرگ‌خانعلی، هزاران معلم، دانشجو، بازاری و کارگر به قبرستان «ابن بابویه» رفتند و بر مزار معلم مقتول از او تجلیل کردند. در آن روز نماینده‌بازاریان که از سیاست‌ها و تعرفه‌های جدید مالیاتی دولت ناراضی بودند، اعلام کرد: «بازاری‌ها تعهد کرده‌اند به حمایت خود از معلمان و خواسته‌های آن‌ها ادامه دهند.» سرانجام پس از انتخاب درخشش به‌عنوان وزیر فرهنگ، هزاران معلم در روز ۲۳ اردیبهشت در باشگاه مهرگان اجتماع کردند و به اعتصاب دوازده روزه‌شان خاتمه دادند. اعتصاب فرهنگیان در سال ۱۳۴۰ یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات و اعتصاب‌های گروهی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران رخ داد. اگرچه این اعتصاب در ابتدا جنبه صنفی و شغلی داشت، اما در ادامه به دلیل بحران اقتصادی و وضعیت سیاسی حاکم بر کشور، فضائی پدید آمد تا گروه‌های ناراضی به ابزار خواسته‌های خویش بپردازند. بخصوص، پس از قتل خانعلی، اقشار بیشتری از اجتماع درگیر این جریان شدند و حتا دامنه اعتراضات به شهرهای دیگر ایران کشیده شد.

موقعیت منحصر به فرد معلمان به آن‌ها این نیروی بالقوه را می‌داد که از طریق تماس با دانش‌آموزان، بخصوص دبیرستان‌هایی که اغلب در ایران از نظر سیاسی بسیار فعال بودند، بر حوادث سیاسی تأثیر بگذارند. شبکه دانش‌آموزی با دیگر عوامل جامعه ارتباط داشت و توانست در زمان درگیری فعال شود. این دلیل مهمی بود که اعتصاب معلمان همه گروه‌های سیاسی و اجتماعی را وادار به واکنش کرد.

بغیر از این، داشتن تشکیلات منسجم، وجود اتحاد میان معلمان، مشخص بودن خواسته‌های آنان، نارضایتی اقشار مختلف جامعه از شرایط موجود و همراهی آنان با فرهنگیان و حمایت مطبوعات از معلمان و پوشش گسترده خبری از این حادثه از مجموعه عواملی هستند که در پیروزی اعتصاب معلمان نقش به‌سزائی ایفا کردند. این اعتصاب فرصتی را به وجود آورد تا طبقات مختلف اجتماعی خواسته‌های خود را از طریق حمایت از فرهنگیان بیان کنند.

از لحاظ سیاسی، اعتصاب معلمان دو نتیجه در بر داشت. نخست با دولت شریف‌امامی به مقابله برخاست و راه روی کارآمدن علی‌امینی، نخست‌وزیر اصلاح‌طلب را هموار کرد. دوم بسیج دیگر گروه‌های سیاسی را که با حکومت مخالف بودند تسهیل نمود.

در پایان باید گفت که گذشته از امتیازات اقتصادی، که معلمان به دست آوردند، این اعتصاب سبب شد تا شاه علی‌رغم میل باطنی خویش، یک‌بار دیگر همانند دوره قوام‌السلطنه و دکتر مصدق، کسی را به

نخست وزیر انتخاب کند که نمی‌توانست وجود او را به‌عنوان یک مقام عالی در کنار خود تحمل کند. دلایلی موجود است که آمریکا در جریان اعتصاب معلمان دست داشته و به آن دامن زده است. امینی پس از به‌قدرت رسیدن مجلس ۲۰ را که هنوز از عناصر پوسیده فئودالی وابسته به انگلیس انباشته بود، منحل ساخت و با شعار مبارزه با فساد و به مبارزه با دیوان‌سالاری‌های انگلیسی، که بسیاری از عناصر درباری را نیز در بر می‌گرفت، رفت و شماری از ایشان را به زندان انداخت. در آغاز اعلام ورشکستگی اقتصادی کرد و گفت دیناری در خزانه دولت یافت نمی‌شود؛ منظورش آن بود که عناصر بوروکرات فوق‌الذکر آنها را به بانک‌های خارج منتقل ساخته‌اند. از سوی دیگر برای نشان دادن چهره ملی، آغاز به آزاد کردن زندانیان سیاسی کرد. صدها نفر از زندانیان سیاسی - توده‌ای‌ها - در جریان سال ۴۰ از زندان آزاد شدند. آزادی‌های نیم بند سیاسی موجب مسرت خاطر و شادی‌های کودکانه رهبری جبهه شد. خوشحالی این اربابان سیاست بورژوازی تا بدانجا کشید که امیدهای شگفت‌انگیزی به جان کندی، که در این زمان رئیس جمهور آمریکا بود، بستند و وی را آزادکننده مردم ایران تلقی کنند. به نظر می‌رسید که این ابلهان سیاسی تمامی جنایات و توطئه‌های خائنانه و چپاولگرانه امپریالیسم آمریکا را در شکست نهضت ملی در سال ۳۲ فراموش کرده بودند و یا خود را به نادانی و حماقت زدند. از سوی دیگر جبهه برای جلب توجه آمریکا به خود، حتا از پذیرفتن نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی به جبهه سر باز زد زیرا یکی از نوعی سوسیالیسم انسانی می‌گفت که برای آمریکا پذیرفتنی نبود و دیگری یعنی نهضت که رادیکال‌تر بود و جبهه با وجود آنها در درون خود، در برابر آمریکا خود را ناتوان‌تر احساس می‌کرد. جبهه می‌خواست با ارائه یک سیاست کاملاً سازشکارانه و متمایل به آمریکا وارد این دعوا شود.

#### هدف‌های آمریکا از شبه دموکراسی ۳۹-۴۱

ایالات متحده و بورژوازی کمپرادور در ایران می‌خواست با ایجاد یک فضای آزادی‌های نیم‌بند، نیروهای ملی را به میدان بکشد و سوار بر گرده آنها به هدف‌های خود برسد. مبارزه بورژوازی ملی و نیروهای ملی نمی‌توانست در مبارزه با دربار، فئودالیسم و امپریالیسم انگلیس با منافع آمریکا و بورژوازی کمپرادور هم‌جهت باشد.

حتا آمریکا این احتمال را منتفی نمی‌دانست که بتواند با جذب برخی عناصر محافظه‌کارتر جبهه آنها را در قدرت سیاسی به‌چنگ آمده سهیم کند تا دولت جدید نماینده بورژوازی کمپرادور از وجهه ملی نیز برخوردار باشد. لیکن رهبران جبهه محافظه‌کارتر و ترسو تر و بی‌اراده‌تر از آن بودند که حتا امپریالیسم آمریکا انتظار داشت.

بدین صورت که جبهه به‌رغم پافشاری عناصر تندرو هرگز موافقت نکرد یکی از هدف‌های خود را مبارزه با دربار قرار دهد، چه برسد به مبارزه با فئودالیسم، که هرگز از ماهیت فرتوت و پوسیده رهبری جبهه بر نمی‌آمد. جبهه با امیدهای پوچی که با ایالات متحده بسته بود، هدفش را به‌دست آوردن اکثریت در

مجلس و قبضه کردن دولت در نظام پوسیده و منحط فئودالی ایران قرار داده بود. در نتیجه لبه تیز حمله جبهه بیشتر متوجه علی امینی، نخست وزیر بود.

### جمعیت نهضت آزادی ایران

در آغاز سال ۱۳۴۰ توسط گروهی از منفردین جبهه که مشی محافظه کارانه آن را نپذیرفته بودند، با کسب اجازه از مصدق (طی نامه‌ای که بعداً همراه با پاسخ مصدق چاپ شده بود) تشکیل شد. نهضت آزادی از نگاه سیاسی تندتر از جبهه بود؛ اما از نگاه شعارهای اجتماعی تفاوتی با آن نداشت؛ گرچه از لحاظ طبقاتی نهضت بیشتر متشکل از قشرهای پائینی بورژوازی و خرده بورژوازی بود. نه نهضت و نه جبهه هرگز برنامه صادقانه‌ای برای بهبود وضع زندگی توده‌های میلیونی دهقانان ارائه ندادند.

### دربار در برابر امینی و رفورم ارضی سال ۴۱ (انقلاب سفید شاه)

در این زمان دربار برای کسب سلطه مجدد به تلاش افتاد و آغاز به دسیسه چینی بر ضد امینی کرد. آزادی‌های نیم بند و موج اعتصابات و تظاهرات که موجب وحشت امپریالیسم شده بود، به این هدف‌های دربار کمک کرد. دربار توسط عوامل خود بدان دامن زد. اعتصابات گسترده کوره پزخانه‌های شهر ری و اعتصابات دانشجویان در آغاز بهمن ماه ۱۳۴۰ دولت امینی را با مشکلات جدی روبرو ساخت. شاه در اوائل ۱۳۴۱ با مسافرت به آمریکا و انگلستان ضمن انگشت نهادن بر ضعف‌های امینی در ایالات متحده تعهد سپرد که مسئولیت اجرای اصلاحات مورد نظر آمریکا را خود رأساً به عهده گیرد و بدین ترتیب در تیر ماه ۱۳۴۱ علی امینی - که در ۱۹ دی ماه ۴۰ قانون اصلاحات ارضی را به تصویب رسانده بود و تقسیم اراضی را از املاک خود در لشت‌نشاء در شمال آغاز کرده بود - برکنار و امیر اسدالله علم، غلام حلقه به گوش دربار به نخست‌وزیری رسید.

اوج‌گیری اعتصابات و تظاهرات، که نشانه شدت تضادهای خلق با امپریالیسم بود، سرانجام بار دیگر انحصارطلبان انگلو آمریکن را به اتخاذ مشی واحد سرکوب خلق واداشت. منتهی این بار برای همیشه امپریالیسم آمریکا همراه با پایگاه اجتماعی آن - بورژوازی کمپرادور - در ایران به صورت غالب ابتکار عمل را از دست امپراطوری انگلیس و عناصر پوسیده وابسته بدان درآورد. به دنبال این تحول، رفورم ارضی مورد نظر آمریکا به شکل جدیدی همراه با سرکوب خلق آغاز شد. اگر طبقات حاکم در فاصله ۳۲ - ۴۱ متمرکز و یکپارچه نبودند ولی تا حدی یکپارچه عمل می‌کردند. اینک بورژوازی کمپرادور - که در تضاد با فئودالیسم به پیروزی قطعی رسیده بود - و در رأس آن شاه به مثابه بزرگترین دشمن طبقاتی مبارزه مردم را - اگرچه باگرایش‌های ارتجاعی و کور - در ۱۵ خرداد ۴۲ با سیستم متمرکز و یکپارچه سرکوب پلیسی - نظامی درهم شکست.



پس از مسافرت شاه در آغاز سال ۴۱ به ایالات متحده آمریکا و سپردن تعهد در انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا، امینی به خوبی دریافت بود که پایان دولت مستعجالش فرارسیده است، از اینرو در یکی از سخنرانی‌های بی‌شمارش گفته بود: «اگر زمانی دیدید امینی از این کرسی کنار رفته، بدانید امینی کنار نرفته.» بالأخره در تیر ماه ۴۱ امینی برکنار و امیر اسدالله علم یکی از بزرگترین فئودال‌های خراسان - مالک زمین‌های وسیع بیرجند - به نخست‌وزیری گماشته شد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا علم - این فئودال سرسپرده انگلیس - برای به اصطلاح الغای رژیم ارباب و رعیتی و آغاز مرحله بسط نفوذ امپریالیسم آمریکا و کسب قدرت سیاسی بورژوازی کمپرادور در نظر گرفته می‌شود؟

الف. در رابطه با امپریالیسم: پس از توافق انگلیس مبنی بر پذیرفتن اجرای اصلاحات مورد نظر آمریکا، علم به عنوان محافظ منافع انگلیس و تضمین‌کننده آن از سوی آمریکا پذیرفته شد.

ب. در رابطه با رفورم و حاکمیت بورژوازی کمپرادور، علم نمود بارزی از ماهیت این اصلاحات و دولت‌های پس از رفورم بود و نشان می‌داد چگونه همان ملاکین پیشین به سرمایه‌داران جدید و وابسته تبدیل می‌شوند. بدون آنکه ساخت سیاسی و سازمان‌های آن دگرگون گردد.

رفورم سال ۴۱، تدارک بورژوازی کمپرادور

برای تثبیت حاکمیت خود

پس از تغئیر کابینه، سیاست رژیم برمبنای متوقف ساختن آزادی‌های نیم‌بند و سرکوب مردم آغاز گردید. دستگیری و بازداشت‌های عناصر مبارز و جلوگیری از اجتماعات، میتینگ‌ها و تظاهرات با تهدید و ارعاب آغاز شد. محافل و حوزه‌های وابسته به نهضت و جبهه با احتیاط بیشتر و شمار کمتر تشکیل می‌گردیدند. از سوی دیگر رژیم که احتمال پایداری‌هایی از سوی ملایان در برابر اصلاحات بورژوازی را پیش‌بینی می‌کرد، برای به میدان کشیدن نیروهای آن و سپس تهاجم قطعی، یک یورش تاکتیکی را تدارک دید.

در مهرماه ۴۱، انتخابات برای تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعلام شد.<sup>(۱)</sup> شرایط جدید اعلام شده برای این انتخابات یک موج نارضایتی و اعتراض در میان ملایان ایجاد کرد و دولت علم در آذر ماه همان سال با انتشار اطلاعیه‌ای ظاهراً از مواضع خود واپس نشست. تهاجم و واپس‌نشینی تاکتیکی رژیم در برابر ملایان به منظور طرح قطعی اصلاحات در دی‌ماه ۴۱ بود، که شاه رأساً لویح شش‌گانه خود را برای

(۱) بدین ترتیب که الف: زنان می‌توانند در آن، چه برای انتخاب‌کردن و چه برای انتخاب‌شدن شرکت‌کنند. ب: شرایط مسلمان‌بودن حذف می‌شد. ج: سوگند به قرآن حذف و سوگند به کتاب آسمانی جای آن را می‌گرفت.

به اصطلاح تصویب ملی در معرض دید همگان قرار داد.<sup>(۱)</sup>

واکنش ملایان در برابر «لوائج شش گانه انقلاب سفید» مخالفت اما با لحن‌های متفاوت بود. برخی با انتشار اعلامیه‌هایی اصلاحات ارضی را غصب اموال دیگران اعلام کردند و حتا با کمال بیشرمی کشاورزان را از گرفتن آن منع کردند و نماز خواندن بر روی این زمین‌ها را باطل دانستند. اینها مرتجع‌ترین، واپس مانده‌ترین و پوسیده‌ترین‌ها از طایفه ملایان بودند. جناح دیگری به رهبری خمینی و... از نقطه‌نگاه دیگری «لوائج شش گانه» و فراندوم رژیم، که تصویب ملی خوانده شده بود، رد می‌کردند. البته اینها نیز به گونه‌ای کشاورزان را از گرفتن زمین‌ها منع و نماز خواندن بر روی آنها را باطل می‌دانستند اما بیشتر بر روی دیکتاتوری شاه تأکید می‌کردند. مثلاً خمینی با انتشار اعلامیه‌هایی این‌گونه استدلال کرده بود. در یکی از اعلامیه‌ها آمده بود:

«- نقل به مضمون - زمانی در این کشور یک فرد مسئول (منظور مصدق) فراندوم کرد و یک شخص غیرمسئول (منظور شاه) آن فراندوم را باطل دانست زیرا فراندوم در قانون اساسی ما پیش‌بینی نشده بود. اینک همان شخص غیرمسئول، که زمانی فراندوم را رد می‌کرد می‌خواهد به یک‌باره شش موضوع را به فراندوم بگذارد و نام آن را تصویب ملی خوانده است. در کشورهای غربی، که فراندوم می‌کنند یک موضوع را به فراندوم می‌گذارند، اما آنگاه که شش موضوع به فراندوم گذاشته شود، اگر کسی با یک بخش آن موافق و با دیگر مواد مخالف بود، تکلیفش چیست؟»

البته شرکت زنان در انتخابات نیز مسأله‌ای نبود که بتواند مورد پذیرش هیچ ملائی قرار گیرد. چنانکه بعدها خمینی در سخنرانی‌اش در روز عاشورا (۱۳ خرداد ۴۲) آشکارا واپس ماندگی و مخالفت خود را با تساوی حقوق زن و مرد اعلام کرد و آن را در زمره اعتقاد بهائیان شمرد.

#### مواضع جبهه و نهضت در برابر اصلاحات

جبهه و نهضت که از آغاز به سبب ماهیت طبقاتی‌شان فاقد شعارهای عینی و ملموس برای توده‌های میلیونی دهقان و کارگر بودند، در برابر شعار اصلاحات ارضی تنها به دنباله‌روی از رژیم ناگزیر شدند. در آخرین لحظات، از سوی دانشجویان و عناصر چپ شعار «اصلاحات بلی دیکتاتوری شاه نه» به سردر دانشگاه تهران آویخته شد.

فراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱

در اوائل بهمن ماه ۴۱، تظاهرات و پخش تراکت و اعلامیه از سوی ملایان بالا گرفت. رژیم برای

(۱) ۱- الغای رژیم ارباب‌ورعیتی ۲- اصلاحات ارضی ۳- ملی‌کردن جنگلها و مراتع ۴- سهم‌کردن کارگران در سود ویژه کارگاه‌ها ۵- سپاه دانش ۶- اصلاح قانون انتخابات - آزادی زنان برای رأی‌دادن و انتخاب شدن.

روبروشدن با تظاهرات به پشتوانه شعار اصلاحات ارضی حتا از دهقانان نیز استفاده کرد و بدین سان به تضادهای درون خلق دامن می زد. نمی توان پذیرفت کسانی که با لباس های روستائی به تظاهرکنندگان در بازار تهران یورش می بردند و بعداً در قم در مدرسه فیضیه به سوی طلبه ها حمله ور شدند<sup>(۱)</sup> از دهقانان نبودند؛ ولی این واقعت تلخ را باید پذیرفت که کشاورزانی که زیر سلطه استعمار فتودالی می سوختند، نسبت به آنچه در شهرها زیر عنوان «مبارزه با دیکتاتوری، فساد، نفوذ سرمایه های خارجی و...» می گذشت، با نفرت و خشم نگاه نمی کردند زیرا از آن بیگانه بودند و آگاهی شان بیش از آن را اجازه نمی داد. تنها روستائینی که مناسبات خرده مالکی در دیارشان برقرار بود و با خرده بورژوازی سنتی در شهرها پیوندهای اقتصادی و مذهبی داشتند بنا به ماهیت و منافع طبقاتی خویش نسبت به اقشار مبارز در شهرها همدردی نشان می دادند.

در ششم بهمن ماه ۴۱ لوایح شش گانه به «تصویب ملی» - به تعبیر رژیم از رفراندوم - گذاشته شد و در ۸ اسفند شاه محتوای یکی از لوایح را که آزادی زنان<sup>(۲)</sup> در شرکت در انتخابات بود اعلام کرد و موج جدیدی از اعتراض ملایان را برانگیخت. در دوم فروردین ماه ۴۲ که مصادف بود با روز وفات امام ششم شیعیان جعفر، یکی از روزهای سوگواری مذهبی طلبه های قم در مدرسه فیضیه دست به تظاهرات زدند. ملایان و به ویژه خمینی منتظر فرصتی بودند که در برابر این اقدام به گفته آنان «وحشیانه» خودی از خود نشان دهند و به رژیم پاسخی دهند و این فرصت را روزهای محرم و عاشورا تاسوعا فراهم ساخت.

### چگونه هیأت های مؤتلفه اسلامی پا گرفت

سه هیأت؛

۱. هیأت مسجد امین الدوله یا هیأت بازار دروازه ای ها متشکل از حاج مهدی عراقی، حبیب الله عسگر اولادی مسلمان، حبیب الله شفیق، ابوالفضل توکلی، مصطفی حایری و مهدی عراقی، احمد و محمود محتشمی،

۲. هیأت اصفهانی ها متشکل از محمود میرفندرسکی، حاج سید علاءالدین میرمحمد صادقی، مهدی

---

(۱) در نتیجه پلیس برای مقابله با تظاهرات طلبه ها از کشاورزان اطراف استفاده کرد و به آنها گفته شده بود که شاه می خواهد به شما زمین بدهد و این ملایان مفتخوار مخالف آن هستند، در نتیجه کشاورزان زیرپشتیبانی پلیس باشعار جاوید شاه به طلبه ها یورش بردند، آنها را زدند و گویا چند تن از آنها را از بلندی به پائین پرت کردند که چند تن زخمی شدند و یکی دونفر نیز شاید کشته شدند و بیمارستان ها نیز به توصیه ساواک آنها را برای درمان نمی پذیرفتند. خمینی در این رابطه اعلامیه شدیدالحنی داد که در آنجا آمده بود: شاه پرستی یعنی غارتگری شاه پرستی یعنی هتک نوامیس و...

(۲) این لایحه زیر عنوان اصلاح قانون انتخابات ارائه شده بود که منظور اصلی در این تاریخ - ۸ اسفند - فاش شد.

بهادران، عزت‌الله خلیلی، محمد متین و علی حبیب‌الهیان و...

۳. سرانجام هیأت مسجد شیخ علی متشکل از صادق امانی، محمد صادق اسلامی، سید اسدالله لاجوردی، شکنجه‌گر تبهکار پسین اوین، حاج عباس مدرسی‌فر، که بعداً چپ شد، حاج حسین رحمانی، حاج عبدالله مهدیان، حسین رضائی و هاشم امانی، با یکدیگر ائتلاف کردند. در میان اعضای مسجد اصفهانی‌ها، اسدالله بادامچیان از مسجد شیخ علی و تقی خاموشی همواره از جلوداران دسته‌های سینه‌زنی و قمه‌زنی و بعدها قمه‌کشی بودند.

هیأت‌های مؤتلفه در هنگام تأسیس، ائتلافی از این سه هیأت عزاداری سنتی و دارای گرایش‌های خاص، طرفداران فدائیان اسلام، طرفداران آیت‌الله کاشانی بودند. آنچنان که اعضای مؤتلفه گفته‌اند، این جمعیت ائتلافی از سه هیأت مذهبی سنتی مستقر در سه مسجد امین‌الدوله، اصفهانی‌ها و شیخ علی بوده است.

#### دوسال فعالیت و زندان

مؤتلفه از زمان تشکیل تا دستگیری در سال ۱۳۴۳، نزدیک به دو سال به فعالیت پرداخت. چاپ، تکثیر و انتشار اعلامیه‌های ملایان، شرکت در شورش پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و تطمیع باندهای طیب و رمضان یخی در شرکت در آن و بالأخره ترور حسنعلی منصور، اقدامات این گروه در آن سال‌ها بود. پس از ترور منصور و دستگیری گسترده اعضای مؤتلفه، طی محاکمه‌ای چهار تن از آنان محکوم به اعدام و تیر باران شدند و بقیه، احکام حبس سنگین دریافت کردند. از تابستان ۱۳۴۴ و با ورود اعضای مؤتلفه در زندان، آنها تقریباً برای اولین بار با بسیاری از زندانیان سیاسی دیگر مواجه می‌شدند. از آنجا که گرایش‌های فکری متنوعی در زندان وجود داشت و بسیاری از زندانیان چپ‌گرا و ایدئولوژیک در بحث‌ها توانائی خوبی از خود نشان می‌دادند، عباس مدرسی‌فر و حمید ایپک‌چی از مؤتلفه بریده به لحاظ فکری به چپ‌ها پیوستند. در همان بدو ورود زندانیان مؤتلفه، مسئولان زندان، آنها را به «بند یک» که محل زندانیان عادی بود، منتقل کردند. این افراد در اعتراض به وضع خود دست به اعتصاب غذا زدند و خواستار حضور در کنار دیگر زندانیان سیاسی شدند. دو روز بعد، زندانیان سیاسی نهضت آزادی در زندان شماره ۴ با انتشار نامه‌ای اعتراض‌آمیز خطاب به مسئولان زندان، خواستار رسیدگی به وضع آنان شدند و تهدید به اعتصاب غذا کردند. مهدی بازرگان در تاریخ ۱۳۴۴/۴/۲۷ یک نامه همدردی و اعتراضیه‌ای به شرح زیر به امضای ۱۲ نفر تسلیم رئیس زندان شماره ۴ کرد:

«ریاست محترم اداره کل زندان، به طوری که اطلاع دارید جمعی از برادران مسلمان ما را که به اتهام اقدام علیه امنیت مملکت محکوم به حبس‌های طولیل‌المدت کرده‌اند، بین زندانیان عادی مرتکب قتل و چاقوکشی و دزدی و غیره، به طور متفرق در جاهای نامناسب زندانی کرده‌اند. لازمه و شأن زندانی سیاسی ایجاب می‌کند که نسبت به او رفتار دیگری، غیر از زندانی عادی که به خاطر اغراض شخصی محکوم شده

است به عمل آید. اکنون که این عده برای احقاق حق خود مجبور به اعتصاب غذا شده‌اند، مصرأً خواهان آن هستیم که اقدامی به عمل آید تا آنها را از زندان عادی مجزا کرده و در جای مناسبی که شأن آنها باشد، یکجا گرد آورید.

این نامه را دوازده نفر: (مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، عباس شیبانی، احمدعلی بابائی، عزت‌الله سبحانی، محمد بسته‌نگار، ابوالفضل حکیمی، سیدمحسن طاهری، مصطفی مفیدی، ابوالقاسم وکیلی، محمد مهدی جعفری و گودرزی) امضا کردند. روز بعد با وجودی که مسئولان زندان تأکید می‌کردند که زندانیان مؤتلفه اعتصاب غذای خود را شکسته‌اند، لیکن امضاکنندگان نامه نپذیرفتند و پنج تن از آنان اعتصاب غذای دیگری را آغاز کردند. بالأخره پس از چند ساعت، مسئولان زندان حاضر شدند که دو نماینده از دو گروه زندانیان همدیگر را ملاقات کنند تا اعتصاب شکسته شود.

چهار ماه بعد همه کسانی که نامه اعتصاب را امضا کرده بودند، به برازجان تبعید شدند. این مجازاتی بود که رژیم شاه برای حرکت اعتراضی اعضای «نهضت آزادی ایران» در دفاع از اعضای مؤتلفه مقرر کرد. ارتجاع نیز بعدها پس از تصرف قدرت بارها به دفاتر «نهضت آزادی» یورش برد و اعضای آن را مضروب و مجروح ساخت و به خون کشید. این شیوه سپاسگزاری ارتجاع از کسانی بود که زمانی برای آنها اعتصاب غذا کرده بودند و زندان برازجان را به جان خریده بودند. سپاس به شیوه اسلامی آن. در طول سالهای زندان اختلاف نظرهای عمیقی میان اعضای مؤتلفه و زندانیان وابسته به دیگر گروه‌ها نمایان شد به نحوی که برخی معتقدند، ریشه بسیاری از تحولات پس از پیروزی انقلاب را باید در همین اختلاف نظرها جستجو کرد.

از نکات قابل توجهی که در این میان به وجود آمد جداشدن عباس مدرسی فر از اعضای مؤسس مؤتلفه و پیوستن وی به سازمان مجاهدین خلق بوده است. حمید ایپکچی، دیگر عضو مؤتلفه نیز که در جریان ترور منصور دستگیر شد و جوان‌ترین عضو دستگیر شده بود، بعدها به سوسیالیسم رسید. مدرسی فر پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در کنار مجاهدین باقی ماند و به همراه آنان کشور را ناگزیر ترک گفت.

عضویت سعید خاموشی، برادر علینقی خاموشی را در سازمان مجاهدین - که بعدها در جریان کودتای درون و کشتار اعضای مسلمان سازمان نیز نقش داشت، باید به موارد بالا افزود.

در ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۵۵، گروهی از اعضای زندانی مؤتلفه (از جمله حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان، ابوالفضل حیدری، ملا محی‌الدین انواری و مهدی عراقی) در برنامه ننگین سپاس و نیایش برای طول عمر شاه شرکت کردند و مشمول عفو شاهانه شدند. پخش فیلم مراسم سپاس در زندان، که این عناصر خیانت‌پیشه را در آن در حال نیایش برای طول عمر شاهنشاه ظل‌الله نشان می‌داد، به درستی ماهیت آنها را نشان داد. این افراد پس از خروج از زندان بر اساس تعهدی که به ساواک داده بودند، به مبارزات خود بر ضد آزادی‌خواهان چپ ادامه دادند و نقش مخربی در کشاندن جنبش به راست ایفا کردند. مهدی عراقی پس از انتقال خمینی به فرانسه، برای آشپزی وی روانه آن دیار شد.

تصرف انقلاب و حضور جدید مؤتلفه پس از پیروزی، در برخی از مقام‌های کلیدی نظام جدید نشان داده شد. این اتفاق پس از کناره‌گیری دولت موقت مهدی بازرگان به وقوع پیوست. عضویت علی اکبر پرورش و حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان در دولت رجائی، حضور مؤتلفه در کمیته‌های انقلاب، دادستانی اسدالله لاجوردی شکنجه‌گر اوین و حتا یک دوره وزارت ارشاد میرسلیم نشان از نفوذ این باند تبهکار در نهادهای مختلف دارد. نکته جالب توجه آنکه اعضای مؤتلفه در تمامی انتخابات ریاست جمهوری نیز کاندیدای مستقلی داشته‌اند.

پس از سرقت انقلاب و به‌دنبال تشکیل حزب جمهوری اسلامی به‌ابتکار ملایانی چون بهشتی، باهنر (عضو دیرین حزب ملل اسلامی)، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی، جمعیت مؤتلفه نیز به این حزب پیوست. اما در این پیوستن نکته خاصی وجود داشت. هاشمی رفسنجانی در گفتگویی شرایط عضویت را در حزب چنین بیان می‌کند: «قرار شد کسانی که عضو حزب جمهوری هستند، وابستگی تشکیلاتی دیگرشان در زندگی سیاسی‌شان نباید مؤثر باشد، باید تابع حزب باشند.. ما شرطمان با همه این بود. کسانی که تشکل‌های دیگری دارند، آنها را باید ندیده بگیرند و این آقایان مؤتلفه‌ای، مسئولیت بخش بازار را برعهده داشته باشند... به‌رحال قرارمان این بود که افراد تشکل‌های فرعی، تابع حزب باشند.»



آیت‌الله بهشتی، حبیب‌الله عسگراولادی؛ وحدت استراتژیک



لاجوردی، دژخیم شکنجه‌گر، امانی: نمایندگان دو گرایش؟



بخارائی، نیک‌نژاد، هرندی، صادق امانی: شهدای مؤتلفه و مهدی عراقی

روز دوشنبه سیزدهم خرداد آن سال برابر بود با روز عاشورا و برخی از این هیأت‌های سینه‌زنی، قمه‌زنی و عزاداری یادشده در بالا به‌دنبال حوادث چند ماه گذشته و رهنمودهای «خمینی» و دیگر ملایان، رقابت‌های پیشین را تا حدودی به‌کناری نهاده زیر نام «هیأت‌های مؤتلفه اسلامی» متشکل شده و تصمیم گرفتند متحداً دسته سینه‌زنی و عزاداری راه بیاندازند. اعلامیه‌هایی نیز به این منظور پخش کردند.

#### تظاهرات عاشورا؛ ۱۳ خرداد ۱۳۴۲

در روز دوشنبه ۱۳ خرداد ۴۲، که مصادف بود با روز عاشورا، گروه‌های گسترده‌ای از تظاهرات‌کنندگان<sup>(۱)</sup> با شعارهای «عمال اسرائیلی رسوا کشتند در قم بی‌پناهان را» یا «مرگ بر این دیکتاتوری»، «مرگ بر این دولت قانون‌شکن» و «سلام بر خمینی، درود بر مصدق» خشم خود را از رژیم شاه نشان دادند. و با طی مسیرهای درازی از مسجد حاج ابوالفتح در میدان شاه به راه افتادند و از راه بهارستان، میدان فردوسی به برابر دانشگاه رسیدند. در آنجا چند نفر سخنرانی کردند: از جمله حاج مهدی عراقی؛ که مردم برای وی کف زدند و او مرتجعانه گفت: «کف نزنید این سنت کثیف استعمار است، صلوات بفرستید!»

این تظاهرات چند ساعته، سپس از خیابان‌های بسیاری گذشت و به کاخ‌های شاهنشاهی رسید و در آنجا مشت‌ها به سوی کاخ نشانه می‌گرفت و مرگ بر این دیکتاتوری با صدای هرچه رساتر به آسمان می‌رفت. این تظاهرات بدون دخالت پلیس به توپخانه رسید و سپس به مسجد شاه و در آنجا مردم به نماز پرداختند و پس از نزدیک به هفت - هشت ساعت تظاهرات پایان یافت.

(۱) شمار شرکت‌کننده در این تظاهرات به ده‌ها هزار نفر می‌رسید.

پانزده خرداد، شورش کور دوگانه

و پایان خونین شبه دموکراسی‌های ۳۹ - ۴۲

در همین روز خمینی در قم سخنرانی کرد و فردای آن روز یعنی ۱۴ خرداد خمینی دستگیر و به پادگان عشرت آباد تهران آورده شد، که فردای آن روز یعنی روز ۱۵ خرداد مردم در تهران و چند شهر دیگر دست به تظاهرات زدند.

پانزده خرداد از سوئی واکنش مردم به کودتای سیاه شاه در ۲۸ مرداد بود، و از دیگر سو پشتیبانی از خمینی این مظهر واپس‌گرایی قرون وسطائی. کودتای ۲۸ مرداد با پشتیبانی ملایان به پیروزی رسید. برای رزمندگان آن زمان که یادهای حمایت آخوند جماعت را پس از ۲۸ مرداد در ذهن داشتند، اینک با هیجان و خوشحالی می‌دیدند که یکی از همان جماعت خودفروش و خیانت‌پیشه در برابر شاه ایستاده و رودرروی او به او می‌تازد. شادی از این موضع جدید ملایانی چون خمینی، این واقعیت را از ذهن حتا روشنفکران پنهان می‌کرد که اینها از چه موضعی به شاه می‌تازند. آیا کوچکترین نزدیکی‌ای میان موضوع اعتراض‌های آنها با ایده‌آل‌های روشنفکران هست؟

#### موج تظاهرات به دنبال انتشار خبر دستگیری خمینی

رژیم که از پیش آماده‌ی مقابله و سرکوب تظاهرات اوج‌گیرنده‌ی روزهای اخیر بود، سرانجام در روز چهارشنبه ۱۵ خرداد با گشودن آتش بر امواج انسانی تظاهرکننده، به فریادهای خشم‌آلود و اعتراض مردم پاسخ‌گفت؛ تانک‌های پادگان جی واقع در غرب تهران، خیابانهای تهران را شیار زدند و وارد خیابانهای مرکزی گردیدند و به دفاع از رادیو و سایر ساختمانهای دولتی پرداختند. تهاجم مردم به اداره‌ی انتشارات رادیو - میدان ارک - با برجای‌گذاردن چندین کشته<sup>(۱)</sup> با ناکامی روبرو شد. خون تهی‌دستان شهری آسفالت خیابانهای مرکزی تهران را رنگین کرد؛ بدون اینکه مردم بدانند برای چه آرمانی و هدفی خون می‌دهند. مردم از محتوای اعتراضات خمینی بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که او تنها چیزی که در چنته ندارد دفاع از منافع مردم است. اصولاً مردم در قاموس او هیچ‌گونه ارزشی جز کشته‌شدن برای موهومات او را نداشتند. خواست‌های خمینی فرسنگ‌ها از آرزوهای مردم به‌دور بود. پس از این سرکوب، رژیم رسماً حکومت نظامی اعلام کرد، که چند ماهی به درازا کشید و طی آن موج بازداشتی‌ها، صدها تن را به زندان کشاند. سرکوب جنبش‌های خودبه‌خودی توده‌های زحمتکش در ۱۵ خرداد یک بار دیگر برای هزارمین بار از سوئی ماهیت فاشیستی نظام طبقاتی حاکم و از سوی دیگر شکست‌پذیری مبارزه بدون تشکل، بدون آگاهی علمی و بدون تحلیل مشخص و ارزیابی عینی شرایط را نشان داد و این سرکوب همچنین بار دیگر حقانیت

(۱) شمار کشته‌شده‌ها در ۱۵ خرداد هرگز دقیقاً روشن نشد. مردم به دلیل نفرت از رژیم ارقام اغراق‌آمیز ده تا پانزده هزار نفر را ادعا می‌کردند. رژیم شمار کشته‌ها را ۷۰ نفر اعلام کرد، اما رادیو مسکو کشته‌ها و زخمی‌ها را ۳۵۰ نفر اعلام کرد، که به حقیقت نزدیک‌تر است.



انکارناپذیر قهر انقلابی را در رویارویی با نظام‌های پلیسی - نظامی به ثبوت رساند. پانزده خرداد را باید از این حیث گورستان رفورمیسم نامید. زیرا پس از این سرکوب جبهه ملی<sup>(۱)</sup>، گروه‌های وابسته بدان و نهضت آزادی بی‌کیفیتی و بی‌برنامگی خود را هم به‌دلیل ماهیت طبقاتی خویش و هم به‌لحاظ بی‌برنامگی و واپس‌ماندگی سیاسی خود نشان دادند. گروه‌هایی که از این پس تشکیل و رشد کردند، عمدتاً بر پایه اعتقاد به مبارزه قهرآمیز به سیر مبارزاتی خویش سمت دادند.

علل شکست:

جمع‌بندی درس‌های ۱۵ خرداد

رهبری مبارزه - اگر بتوان چنین عنوانی را حتا برای آنان قائل شد - شدیداً دچار واپس‌ماندگی سیاسی و اجتماعی بودند؛ بخش روحانیت؛ که فاقد کمترین آگاهی سیاسی و اجتماعی بود. خمینی در آن زمان کتابی از خود منتشر کرده بود به نام «کشف‌الاسرار»، که سراسر یاوه‌گوئی‌های بی‌سر و ته و نشان از بی‌سوادی، کورذهنی و ناآگاهی مطلق وی بود. سران نهضت هنوز خواب پیروزی‌هایی به‌گونه پیروزی سی تیر را می‌دیدند.

آنان به‌هیچ‌روی نتوانسته بودند تفاوت شرائط سی تیر و ۱۵ خرداد را درک کنند؛ تضادهای حل‌نشده درون امپریالیست‌ها و تردیدهای باقی‌مانده آمریکا، تضادهای درون طبقه حاکمه و وجود برنامه و شعارهای مشخص در سی تیر به‌هیچ‌وجه قابل قیاس با وحدت امپریالیسم و طبقه حاکمه و فقدان سازماندهی صحیح و برنامه مشخص و شعار معین در ۱۵ خرداد نبود.

تشکیلات جبهه ملی دوم در این سال به کلی متلاشی گردید. بدین ترتیب جبهه ملی سوم در هفتم مرداد ماه ۱۳۴۴ با شرکت نهضت آزادی ایران، جامعه سوسیالیست‌ها، حزب ملت ایران و حزب مردم ایران تشکیل شد و موجودیتش را رسماً اعلام کرد و مصمم گردید با رفع نقایص گذشته بار دیگر به فعالیت سیاسی اپوزیسیون در ایران تحرکی دوباره ببخشد. اما سه هفته بعد از آن مهدی بازرگان، و جمعی از یارانش، که پیشتر دستگیر شده بودند، خلیل ملکی و برخی دیگر از اعضای رهبری جامعه سوسیالیست‌ها، داریوش فروهر، دکتر سامی و برخی دیگر دستگیر و روانه زندان شدند و بدینسان جبهه ملی سوم پیش از تولد از دنیا رفت. جبهه ملی سوم توسط شایگان در خارج هم تأسیس شد و به راهش ادامه داد.

اگر رهبری نهضت یازده سال دچار واپس‌ماندگی سیاسی بود، رهبری ملایان ۶۰ سال و بلکه ۱۴۰۰ سال واپس‌ماندگی سیاسی داشتند. آنها هیچگاه قادر نبودند ارزیابی درست و تحلیلی واقعاً عینی از تحولات

(۲) در مورد جبهه ملی باید گفت در جریانات ۱۵ خرداد نقشی نداشت و پاکروان رئیس ساواک نیز بعد از ظهر ۱۵ خرداد اعلام کرد «جبهه ملی در این واقعه دستی نداشته است.»

و شرایط خاص جامعه ارائه دهند و فرسنگ‌ها از چنین مقولاتی به دور بودند. در نتیجه شعارهایی که مطرح می‌کردند از آنجاکه هیچگاه تبلور اساسی‌ترین نیاز توده‌ها نبود، نمی‌توانست راه‌گشا باشد. مضمون اجتماعی - اقتصادی اعلامیه‌ها، ابراز نگرانی شدید نسبت به آینده خرده بورژوازی سنتی و بازار و خانه خرابی بورژوازی کوچک و در نتیجه ورود سرمایه‌های خارجی بود. سایر عناصر تشکیل‌دهنده اعلامیه‌ها و نشریات، که همگی جنبه افشاگری صرف از موضع ارتجاعی و کوردلانه و نه تحلیل اوضاع، عبارت بود از اعتراض به فساد شرکت زنان در امور اجتماعی و حرمت‌الغای مالکیت اربابان و حرام بودن زندگی بر روی چنین زمین‌هایی؛ هیچگاه نمی‌توانست توده‌ها را بیانگیزاند، سهل است توده‌های دهقان در برابر آن قرار می‌گرفتند. بینش سیاسی خمینی از نطقی که در ۱۳ خرداد ایراد کرد به خوبی مشخص است. او با سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم تنها بر روی مسائل روبنائی تأکید ورزید: «ای آقای شاه! ای جناب شاه! تو رفته‌ای کتاب‌های بهائی‌ها را خوانده‌ای و آمده‌ای می‌گوئی تساوی حقوق زن و مرد؟ می‌خواهی تکفیرت کنم بدهم بیرون کن از مملکت؟»

ناتوانی عمده در اینجا، گذشته از ادامه نقطه‌نظرهای قرون وسطائی نسبت به رابطه زن و مرد، دادن شعارهای بی‌پشتوانه و امیدواری‌های پوچ به توده‌هاست. معلوم نیست خمینی براساس کدام قدرت اجرائی شاه را تهدید به اخراج از کشور می‌کند؟ و توده‌ها را به دنبال سراب روانه وادی یأس و دلمردگی می‌سازد. از اینروست که به درستی می‌توان گفت وی نسبت به نتایج اقدامات و سخنان خود هیچ‌گونه آگاهی‌ای ندارد و نمی‌فهمد چه می‌گوید، و خود بیش از آن به همان شیوه به شدت زیر تأثیر امواج متلاطم انسانی توده‌های شهری قرار گرفته و متقابلاً به دامنه احساسات مردم افزوده است و به بیان دقیق‌تر در اینجا خودانگیختگی هرگز، تبلور آگاهی نیافته است. تا این آگاهی به نوبه خود تجسم مادی یافته موجب هدایت خودانگیختگی گردد.

چنین کسی چگونه می‌تواند به توده‌ها آگاهی دهد؛ حال آنکه خود از آگاهی تهی است. خلاصه کنیم:

- ۱- عدم آگاهی و فقدان سازماندهی متناسب.
- ۲- فقدان برنامه سیاسی مشخص.
- ۳- واپس‌ماندگی سیاسی به اصطلاح رهبری.
- ۴- ارائه امیدهای واهی و پوچ و شعارهای بی‌محتوا و بی‌پشتوانه.

#### قشربندی اجتماعی مبارزه ۳۹ - ۴۲

از آنجاکه مبارزه سی ماهه ۳۹ - ۴۲ را تقریباً می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد، بایستی تحلیل طبقاتی این دو مرحله را نیز به‌طور جداگانه‌ای انجام داد. مرحله نخست از پائیز ۳۹ تا تابستان ۴۱، مرحله دوم از پائیز ۴۱ تا بهار ۴۲ در مرحله نخست قشرهای شرکت‌کننده بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی سنتی بودند. بورژوازی ملی و سازمان وابسته بدان (جبهه ملی) بیشتر رهبری را به دست داشت، لیکن در مرحله دوم

خرده بورژوازی سنتی به طور گسترده وارد جریان مبارزه شد.<sup>(۱)</sup> انعکاس ورود گسترده قشر خرده بورژوازی سنتی حتا در ایدئولوژی مبارزه نیز به وضوح دیده می شد، در حالی که جو فکری حاکم بر مبارزه در خلال سالهای ۳۹ تا ۴۱ جو ناسیونالیستی بود. از پائیز ۴۱ مذهب عنصر عمده پوشش عقیدتی مبارزه را تشکیل می داد.

بورژوازی ملی و خرده بورژوازی سنتی پس از کودتای آمریکائی ۳۲ به شدت زیر فشار امپریالیسم قرار گرفتند. این فشار لایه های بالائی بورژوازی را به امپریالیسم وابسته کرد و قشرهای میانی بورژوازی به شدت در معرض ورشکستگی و افلاس قرار گرفت. این فشارها پس از سالهای ۴۰ و ۴۱ به ویژه بر خرده بورژوازی تشدید شد. بر زمینه تشدید تضادهای اجتماعی و سیاسی خرده بورژوازی سنتی با رژیم، عوامل دیگر نیز وارد جریان شد، که نقش تشدیدکننده داشت.

۱- تقسیم اراضی موقوفه و تشدید تضادهای ملایان با رژیم: ملاها که از نگاه طبقاتی بیشتر وابسته به ملاکین و خرده بورژوازی سنتی بودند، در مجموع جبراً به علت درگیری آنها با رژیم بورژوازی کمپرادور می بایستی در کنار آنها و در مقابل رژیم قرار گیرند. لیکن تقسیم اراضی موقوفه این موضعگیری را حادث کرد؛ بدین معنا که روحانیون این بار خود مستقیماً از نظر اقتصادی از رژیم ضربه می خوردند.<sup>(۲)</sup>

۲- درگیری ملاکین با رژیم: ملاکین، که اراضی شان در معرض تقسیم قرار داشت و خلع ید شده بودند، اگرچه همه گونه امکانات<sup>(۳)</sup> برای انتقال به شهر و سرمایه گذاری در امور صنعتی برایشان در نظر گرفته شده بود، خواه ناخواه به صورت یک طبقه ناراضی تلاش می کردند در مبارزه جانی و سرانجام منافی برای خود دست و پا کنند.<sup>(۴)</sup> چنانچه مقارن این ایام در فارس شورش بزرگ از سوی عشایر به رهبری ملاکین بزرگ در گرفته بود و در نواحی دیگر نیز ملاکین واکنش هائی نشان می دادند.

۳- بقایای بورژوازی ملی آسیب دیده بود و گروه های وابسته بدان - که در جبهه ملی دوم گرد آمده بودند - بخشی از نیروهای کم توان مبارزه این زمان را تشکیل می دادند؛ البته به مرور از فعالیت های گروه های وابسته به جبهه کاسته می شد و سرانجام نیز در سال ۴۲-۴۳ به کلی از هم پاشید. در این مرحله خرده بورژوازی سنتی به کیفیت شدت تضادهایش با رژیم بورژوازی کمپرادور موضع چپ تری اشغال کرد و حدوداً رهبری مبارزه را به دست گرفت؛ اما به عللی که در پیش گفتیم، مبارزه را با شکست روبرو ساخت.

(۱) نهضت آزادی گسترش بیشتری یافت؛ رشد باد کنکی.  
(۲) رژیم در این مرحله سعی داشت جامعه روحانیت شیعه ایران را شبیه روحانیون مصر (دانشگاه الأزهر) به خود وابسته کند و یک روحانیت دولتی ایجاد نماید.

(۳) قرارداد سهام مؤسسات صنعتی دولتی به عنوان پشتوانه قبوض اصلاحات ارضی که بعداً توضیح داده خواهد شد.  
(۴) یکی از خوانین جنوب طی نامه ای این شعر را برای خمینی نوشته بود: «جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم، این متاعیست که هر بی سروپایی دارد.»

ایدئولوژی خرده‌بورژوازی در بستر تحول، دگرگونی و رنگ‌پذیری

هر ایدئولوژی غیر علمی در جریان دگرگونی‌های خود ناگزیر از پی‌روی دو اصل است:

۱- حل مداوم تضادهای ناشی از رشد دانش‌های بشری پیشرو با پیش‌فرض‌ها و بخش‌های پنداری

ایدئولوژی.

۲- تطابق و پرداخت ایدئولوژی به‌منظور تأمین منافع یک قشر یا یک طبقه اجتماعی.

در بررسی تاریخ شکل‌گیری ایدئولوژی‌های گوناگون پنداری، ما همواره دیده‌ایم که چگونه این ایدئولوژی‌ها در آغاز تکوین هر کشف علمی در برابر آن موضع گرفته و با تمام نیرو تلاش می‌کنند آن را در نطفه خفه سازند؛ لیکن آنگاه که علم پیشرو به‌رغم این تلاش‌های مذبحخانه، از زیر این ضربات کوبنده جان سالم به‌در برده و گسترش یافته است، نظریه‌پردازان و ایدئولوگ‌ها و اصحاب ایدئولوژی‌های پنداری فرصت‌طلبانه رنگ عوض می‌کنند و تا آنجا پیش می‌روند که: «آنچه علم امروز می‌گوید، ما هزار سال پیش گفته‌ایم»: برای نمونه کشفیات داروین را می‌توان گفت که در آغاز چه‌سان در طوفانی از اعتراض، فحش و ناسزا گرفتار آمد، اما پس از رهائی از آن و تثبیت نظریه انتخاب طبیعی «آنها» در جهت حل فرصت‌طلبانه تضاد ناشی از پندارهای کهنه و دانش پیشرو دست به توجیه‌کاری‌های شگفت‌انگیز زدند. تطابق ایدئولوژی و منافع طبقاتی هدفی است که نظریه‌پردازان ایدئولوژی‌پنداری در پی آن نه تنها دست به توجیه‌کاری در زمینه ایجاد سازش بین علم و خرافه می‌زنند بلکه به‌خاطر جذب گروه‌های اجتماعی دیگر و بهره‌گیری از آنها در جهت منافع خود همواره دست‌اندرکار گزینش شعارهای مناسب هستند. ناسیونالیسم و نفی وجود طبقات متخاصم برای بورژوازی - خلق و نفی عملی بالندگی طبقه کارگر و در عوض طرح شعارهایی برای جذب کارگران و دهقانان، اینها هستند تلاش‌های نظریه‌پردازان ایدئولوژی‌های طبقاتی - پنداری. اینک در سایه شناخت کلی از قوانین عام حاکم بر روند ایدئولوژی‌های پنداری به بررسی خاص ایدئولوژی خرده‌بورژوازی سستی در بستر رنگ‌پذیری‌ها می‌پردازیم. مذهب به‌مثابه پوشش عقیدتی خرده‌بورژوازی سستی در میهن ما دست‌کم از جنبش مشروطه به‌این‌سو دچار دگرگونی‌های فراوانی گشته است. در جریان تدارک ایدئولوژی انقلاب مشروطه کسانی برای تطابق و ایجاد هماهنگی بین مذهب و افکار مشروطه‌خواهی دست به تلاش‌هایی زدند تا برای مفاهیمی همچون آزادی، عدالت و برابری، توجیهاتی در متون مذهبی بیابند. از جمله آیت‌الله نائینی با انتشار کتاب «تنبيه‌المله و تنزیه‌الأمه»<sup>(۱)</sup> - که بعدها با توضیحات آیت‌الله طالقانی مجدداً چاپ و منتشر شد - کوشید توضیح دهد چگونه اسلام از آغاز خواستار این سه اصل بوده است. البته گفته‌های آیت‌الله نائینی بیشتر در حد کلیات و مفاهیم مجردی و اجتماعی باقی می‌ماند و هرگاه برای مثال نمونه مشخصی می‌آورد، برای تطبیق آن با موازین شرعی و فقهی دچار مشکلات فراوان می‌شد. مثلاً در فقه اسلامی در بخش «حدود» (مجازات) هرگز قاتل یک مرتد نه تنها اعدام نیست، سهل است بلکه

(۱) آگاه‌کردن ملت و پاک‌کردن امت.

وعدۀ سعادت اخروی او نیز در کار است. حال آنکه در قانون اساسی و متمم آن مجازات قاتل صرف نظر از موضع فکری مقتول اعدام است... اینجاست که پای برابری و عدالت در اسلام می‌لنگد. در مورد آزادی نیز در مذهب و مشروطه‌خواهی تباین آشکار وجود دارد. مرزهای آزادی در مذهب همان دگم‌های مذهبی است و فرد صرفاً درون آن به اصطلاح از آزادی برخوردار است. حال آنکه در مشروطه مرزهای آن، مرزهای منافع طبقاتی گروه‌هایی است که بر پایهٔ توان اقتصادی و عوامل دیگر قدرت سیاسی را به دست می‌گیرند. مذهب پس از مشروطه و هجوم اندیشه‌ها و دانش‌های غربی همواره درگیر حل تضادهای ناشی از لنگی خود از سوئی و نوجویی علم از دیگر سو بوده و تلاش مداوم برای اصلاح دین و اعادهٔ حیثیت از آن همچنان ادامه یافت. کسروی یکی از قربانیان این اصلاح دینی شد. پاک‌دینی کسروی، که به گفتهٔ خودش مذهب پیراسته از پیرایه‌ها و خرافه‌ها باشد، با سنگ دگم‌های مذهبی و کوردلی درهم شکست. شعار «پان اسلامیسم» فنودالیسم فرتوت امپراطوری عثمانی، که به منظور جلب حمایت ملل اسلامی در برابر دشمنان غربی علم شده بود، توسط سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی)، جمعیت اخوان‌المسلمین در کشورهای عربی به‌ویژه مصر و اینک توسط فدائیان اسلام در دههٔ ۲۰ - ۳۰ در میهن ما به‌گوش می‌رسید و بعدها گروه دیگری موسوم به حزب ملل اسلامی شاید آخرین زمزمه‌های آن را پراکند. جمعیت فدائیان اسلام که محصول شدت تضادهای اقشار سنتی با رژیم استبداد بود، در پرداخت نظریهٔ این اقشار گرفتار دگم‌های فکری شد و نتوانست به ضرورت مبارزهٔ سیاسی این اقشار پاسخ عینی ارائه دهد. زمان طرح‌های خیالی و رد پاهای آنان گذشته بود، آنها که زنان بی‌حجاب را با پاشیدن اسید به آتش می‌کشیدند، خواستار ایجاد سینماهای جداگانهٔ مردانه و زنانه بودند. شیوه‌های مبارزه با فحشاء و الکلیسم ایشان کاملاً سطحی و روبنایی بود. آنها در زمان حکومت مصدق خواستار ممنوعیت مشروبات الکلی و برچیده‌شدن مکانیکی مراکز فساد و تن‌فروشی بودند، بدون آنکه هیچ شناختی نسبت به علل این پدیده‌های ذاتی جوامع طبقاتی داشته باشند.

تلاش‌های دیگری که در جهت پرداخت ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و قابل قبول‌گرداندن مذهب صورت گرفت، نوشته‌های مهندس بازرگان و عناصر دیگری که با نهضت آزادی همکاری می‌کردند، انعکاس یافت. مثلاً بازرگان با نوشتن «مطهرات در اسلام» کوشید ثابت کند که آب کُر با خصوصیات حجمی آن که در

فقه اسلامی ذکر شده با موازین علمی و بهداشتی منطبق است و خاصیت میکرب‌کشی دارد!!

دکتر یدالله سبحانی با انتشار کتاب «خلقت انسان» با به‌اصطلاح بهره‌گیری از آیات قرآن و احادیث تلاش‌های عبثی به‌خرج داد تا افسانهٔ بابا آدم و ننه حوای قرآن را لباس علمی ببوشاند و تناقض آشکار آن را با داروینیسیم رفوکاری کند. اما از نقطه‌نگاه سیاسی توجیحات این قبیل اشخاص رنگ بورژوازی به خود گرفت و گرچه در اوائل سالهای ۴۰، گسترش یافت، اما نتوانست به ضرورت مبارزهٔ قشرهای میانی جامعه پاسخی عینی ارائه دهد، به‌گونه‌ای دیگر به همان سرنوشت افکار فدائیان اسلام گرفتار آمد و به موزهٔ هنرهای رفوکاری پندارها سپرده شد. سایر تلاش‌هایی که از ناحیهٔ محافل سنتی به عمل آمد تا با ادامهٔ مذهب؛ چهره‌های جدید پایگاهی روشنفکران برای آن به دست آید، به جایی نرسید و تا این زمان خرده‌بورژوازی

ستنی نتوانست دارای آنچنان ایدئولوژی پرداخت شده‌ای گردد که در سایه آن مشی سیاسی درستی در جهت منافع گروهی این قشر طرح و تدوین شود. در این مرحله زمینه‌های عینی و نظری گرایش به چپ در ایدئولوژی این قشر ایجاد گردیده بود. از سوئی حاکمیت بورژوازی کمپرادور این لایه‌های واسط اجتماعی - ستی را به سوی پرولتاریا می‌راند و از سوی دیگر و مهم‌تر از آن رشد فرهنگ سوسیالیستی در جهان تأثیر مهمی بر جریان‌های فکری جامعه ما می‌توانست داشته باشد. اگر تا این زمان نوعی گرایش به آمیختن و سازش دادن اندیشه‌های مذهبی با علم و تکنولوژی غربی و افکار آزادی‌خواهانه بورژوازمآبانه از مذهب را طرد می‌کرد، برعکس تلاش می‌کرد سازش جدیدی با اندیشه‌های علمی سوسیالیستی پدید آورد. اگر تا این زمان در زمینه ایجاد سازش بین مذهب و مثلاً حقوق بشر و قانون اساسی ایران تلاش می‌شد<sup>(۱)</sup> اینک تلاش‌های نوینی جان می‌گرفت، که به موجب آن بین سوسیالیسم علمی و مذهب آشتی و سازش برقرار کند. اگر تا این زمان نوعی غرب‌زدگی به مفهوم بورژوازی روشنفکران مذهبی را وامی‌داشت تا مثلاً قدرت کشف علاج فلان بیماری را به صدر اسلام برسانند، اینک در این مرحله بر زمینه‌های ایجاد شده تلاش می‌شد تا آنچه در اسلام بوی استثمار انسان از انسان را می‌دهد به نحوی توجیه شود و اسلام ایدئولوژی توده‌های رنجبر معرفی گردد. این تلاش جدیدی بود که گروه‌ها و محافل روشنفکری مذهبی بدان دست زدند و تلاش گسترده‌ای برای حل تناقض مذهب با دانش پیشرو و پرداخت مذهب آنچنان‌که بتواند با جذب توده‌های گسترده‌تری منافع اقشار میانی را تأمین کند. تلاش گذشته عملاً با شکست روبرو شده بود. ما در فصل بعدی پروسه تضادآمیز این تلاش‌های جدید و نتایج آن را همچنان به گونه‌ای کوتاه بررسی خواهیم کرد.<sup>(۲)</sup>

#### پانزده خرداد و نقش ایدئولوژی خرده‌بورژوازی ستی در آن

ایدئولوگ‌های این قشر اجتماعی روبه‌اضمحلال کوشیده‌اند علت اصلی مبارزه منتهی به ۱۵ خرداد را در مذهب و اعتقادات مذهبی جستجو کنند. البته چنین تبیی‌نی می‌تواند از نظر تبلیغی به سود مذهب تمام شود؛ اما آنگاه که پای ارزیابی درست وقایع و شرایط رخدادها پیش می‌آید، این قبیل کوشش‌ها به کاری نمی‌آید و در جهت حل مشکل مبارزه نمی‌تواند گامی فراراه باشد، سهل است، ارزیابی‌های اجتماعی را به‌بیراهه می‌کشد و نتایج نادرستی به دست می‌دهد که تکیه بر آنها تنها به زیان خود آنها که دست به چنین کوشش‌های بیهوده و عبثی زده‌اند تمام می‌شود. این کوشش‌ها دقیقاً از آنجا ناشی می‌شود که اندیشه علمی آن را «واژگونی ایدئولوژیک» نامیده است. واژگونی ایدئولوژیک جریانی است که در ایدئولوژی‌های

(۱) برنامه - مرامنامه - جمعیت نهضت آزادی ایران رسماً بر پایه التقاطی از قرآن، قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر طرح گردیده بود.

(۲) ایدئولوژی خرده‌بورژوازی در مسیر رنگ‌پذیری می‌تواند موضوع بحث بسیار گسترده تحقیقی‌تری گردد تا در سایه ژرفکاری‌های بیشتر سیر و نتایج سیاسی آن مشخص‌تر گردد.

پنداری رُخ می‌دهد. یعنی درحالی که ایدئولوژی بازتاب مناسبات اجتماعی و منافع طبقاتی در ذهن است. از آنجا که خصلت این بازتاب شکل خودبه‌خودی آن است، از اینرو بازتاب از دیده پنهان می‌ماند و خرافه‌پندار ناب و گسسته از واقعیت عینی مناسبات اجتماعی و منافع طبقاتی در ذهن تکوین می‌یابد. به عبارت دیگر خرافه پدید می‌آید، که گویا ایدئولوژی، به مثابه انگاره‌های کاملاً غیرمتأثر از واقعیت عینی در ذهن انسان از آغاز وجود داشته است و فراگیری آن تنها یک فراگیری مجدد و به گفته افلاطون یک تذکره است و می‌تواند به تنهایی و جدا از شرائط عینی موجد حرکت گردد. اگر مذهب شیعه موجد شورش کور ۱۵ خرداد بود، پس جنبش‌های گسترده و خودبه‌خودی خلق فلسطین در دهه ۴۰ - ۱۹۳۰ به رهبری مفتی اعظم حاج امین الحسینی جدای از مذهب شیعه چگونه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ اکثریت قریب به اتفاق مردم فلسطین سنی‌مذهبنده. اگر موجد حرکت‌های متهمی به ۱۵ خرداد، دین اسلام بود، چگونه می‌توان جنبش آنابابتیست‌ها در قرون وسطی و صدها حرکت مشابه توده‌ای را توجیه کرد؟ و اگر مذهب به طور عام موجد مبارزات خودبه‌خودی متهمی به ۱۵ خرداد بود، جنبش‌های خودانگیخته بت پرستان آفریقائی (مانند جنبش مائوئوها در کنیا بر ضد سلطه انگلیس) را چگونه می‌خواهند علت‌کاوی کنند.

جریان حوادث پس از ۱۵ خرداد و سرنوشت گروه‌های

مبارز مذهبی تا تشکیل سازمان مجاهدین

پس از ۱۵ خرداد موج دستگیری‌ها زندان‌ها را انباشت. جو درون زندان در این زمان به علت پائین بودن سطح سیاسی مبارزه و خصلت خودبه‌خودی آن خواه‌ناخواه از کیفیت والائی بهره‌مند نبود و ورود امواج جدید بازداشتی به زندان‌ها، تغئیرات چشمگیری در آن ایجاد نکرد. اندیشه‌های مبارزاتی همچنان در حاشیه به حیات خود ادامه می‌داد و وارد متن زندگی در زندان نشده بود. فراگیری زبان‌های خارجی، تحصیل مکاتبه‌ای و... همچنان عمده کار زندانیان را تشکیل می‌داد. بازداشتی‌های ۱۵ خرداد ظرف چند ماه آزاد شدند و تنها چند ده نفری باقی ماندند که بیشتر در رابطه با طیب حاج رضائی و پدرزنش - که در پائیز همان سال به عنوان محرکین «خرابکاری‌ها» ی پانزدهم خرداد اعدام شدند - بودند. این عده نیز فاقد هرگونه شخصیت سیاسی و ایدئولوژیک بودند و بیشتر می‌توان آنها را در زمره لمپن پرولتاریای جنوب شهر تهران شمرد، که در زندان نیز خیلی زود دچار فسادهای گوناگون سیاسی و غیر سیاسی شدند و با همکاری‌های کثیف با پلیس، به صورت خاری در چشم سایرین درآمدند. بعدها در نتیجه ورود عناصر وابسته به گروه‌هایی که پس از ۱۵ خرداد و در سالهای بعد ۴۳ - ۴۴ دستگیر شدند، زندان تکان سطحی و خفیفی به خود دید. سرنوشت گروه‌های مبارز مذهبی پس از ۱۵ خرداد - با توجه به کیفیت کارشان - چیزی جز متلاشی شدن نبود. جبهه ملی که خودبه‌خود از هم پاشید؛ اما دانشجویان چپ وابسته به جبهه تا مدت کمی پس از آن

همچنان با انتشار نشریه پیام دانشجو ادامه می‌دادند.<sup>(۱)</sup>

## نهضت آزادی ایران

این گروه با دستگیری و محاکمه و محکوم شدن رهبران پس از چندی دچار پراکندگی و تلاشی کامل گردید. در این میان تضادهای میان عناصر جوان جبهه، نهضت و عناصر فرتوت بر سر جمع‌بندی علل شکست و راه‌های آینده مبارزه شکل گرفت، که از میان آنها رفیق محمد حنیف‌نژاد و رفیق سعید محسن و... صفوف خود را از عناصر و امانده‌ای همچون مهندس بازرگان جدا کردند و پس از مطالعات فراوان سرانجام در شهریور ۱۳۴۴ به صورت گروه جداگانه‌ای تأسیس و شروع به کار کردند.<sup>(۲)</sup>

## تشکیل هیأت‌های مؤتلفه اسلامی

از دیرباز در میهن ما مرسوم بود که هر ساله به مناسبت فرارسیدن ماه محرم دستجات سینه‌زنی، زنجیرزنی و قمه‌زنی به خیابانها می‌ریختند و با زدن و خونین کردن خود، یاد کشته‌شدن حسین (که شرکتش در جنگ‌های ایران، اشغال شهرهای آن و تجاوز به زنان و دختران ایرانی، که در تواریخ اسلامی آمده است) و هفتاد و دو تن پادوهایش را در روز دهم محرم (عاشورا) مثلاً زنده نگاه می‌داشتند. برای این منظور هیأت‌های گوناگونی طی سالهای دراز بی‌فرهنگی شکل گرفته بودند و همه‌ساله از راه کمک‌های خیریه بازاری‌ها خود را برای این روزها آماده می‌کردند. آنها برای گردآوری هرچه بیشتر سینه‌زن، قمه‌زن و زنجیرزن، رقابت‌های گاه خونینی با هم داشتند. این دسته‌های قمه‌زن در برخورد با مخالفین خود خیلی زود به دستجات قمه‌کش تبدیل می‌شدند. این خصلت را آنها در زندان و پس از تصرف قدرت سیاسی‌ای که از پیش هرگز تصورش را هم نمی‌کردند به‌خوبی نشان دادند. از آغاز حرکت ارتجاعی ملایان در پائیز ۱۳۴۱ این هیأت‌ها وظیفه جدیدی به‌عهده گرفتند و آن تکثیر و پخش اعلامیه‌های ملایان نیز بود. کار این هیأت‌ها همراه با اختلافات و درگیری‌های درونی که با خود داشتند تنها به تکثیر اعلامیه‌های ملایان خلاصه می‌شد. آنها فاقد آگاهی‌های سیاسی برای کار با کیفیت دیگری بودند. این هیأت‌ها، که بعداً نام هیأت‌های مؤتلفه اسلامی بر خود نهادند، و در زیر گشاده‌جریان شکل‌گیری آن را خواهم آورد، در کار دو سه ساله خود هرگز ادبیات سیاسی‌ای از خود به‌جای نهادند. آنها نه برنامه سیاسی‌ای داشتند و نه برای قبضه قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند. آنها تصور می‌کردند، تنها با پخش اعلامیه می‌توانند شاه را متقاعدکنند که قوانین شریعت و دین را رعایت کند. مؤتلفه‌چی‌ها حتا از فدائیان اسلام هم واپس مانده‌تر بودند. فدائیان اسلام

(۱) رفیق جان‌باخته بیژن جزنی در این زمان یکی از فعالین کار تهیه و انتشار «پیام دانشجو» بود.

(۲) این گروه پس از شش سال کار تشکیلاتی و شناخت جامعه از سال ۱۳۵۰ زیر نام سازمان مجاهدین خلق ایران مبارزه سیاسی نظامی خود را بر ضد دیکتاتوری آغاز کرد.



دست کم اوهام و به پندارهای واپس مانده خود را در کتابی زیر نام "الاسلام یعلوا ولا یُعلا علیه" (اسلام برتر از همه) به تقلید کتاب "تبرد من" آدولف هیتلر انتشار دادند. (سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی عاشق هیتلر بود و اصرار داشت که هیتلر مسلمان بوده است). این باند تروریستی احمد کسروی مؤلف و محقق بزرگ و ارزشمند میهن ما را در سال ۱۳۲۴ از سر تاریخ اندیشی و تعصبات کور مذهبی کشتند. احمد کسروی گرانباترین تحقیقات تاریخی اش پیرامون جنبش مشروطه و تاریخ خوزستان در زمره انتشارات بی مانند در این زمینه هستند.

هیأت‌های مؤتلفه اسلامی از پائیز ۴۱ به جریانات سیاسی کشیده شدند. پس از ۱۵ خرداد نیز به صورت پراکنده دست به چاپ و تکثیر اعلامیه‌های ملایان زدند. شرکت در شورش پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و تطمیع باندهای طیب و رمضان یخی در شرکت در آن از جمله اقدامات آنان بود. به مرور در بین عناصر جوان این گروه، یک گونه نارضائی از کارهای بی پایه این عناصر به وجود آمد و فکر کشتن شاه یا حسن علی منصور نخست وزیر وقت شکل گرفت.

تبعید خمینی به بورسای ترکیه و

ترور حسن علی منصور نخست وزیر وقت

در روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ رژیم خمینی را به بورسای ترکیه تبعید کرد. این تبعید به دنبال سخنرانی وی بر علیه قانون کاپیتولاسیون، که به تازگی در مجلس پوشالی رژیم به تصویب رسیده بود، صورت گرفت. این کار رژیم احساسات مردم را بسیار تحریک کرد و پس از ترور منصور برخی بر آن بودند که این واکنش اقدام رژیم به تبعید خمینی به بورسای ترکیه است. در همین زمان به علت گران تر شدن بنزین، اعتصاب تاکسی رانان ترتیب یافته بود، به طوری که برخی دیگر تصور می کردند کشتن منصور در رابطه با گران شدن بنزین و اعتصاب تاکسی رانان بوده است. حال آنکه عاملین قتل منصور هیچ فهم و برداشتی از پیوند مبارزه صنفی - اقتصادی زحمتکشان خلق نداشتند. محمد بخارائی بعداً در زندان پیش از اعدام تنها با بی تفاوتی به گران شدن بنزین اشاره کرده بود و گفته بود: «وقتی که برای کشتن منصور به طرف بهارستان می رفتم، مردم را می دیدم که راجع به گران شدن بنزین گفتگو می کنند».

اعضای مؤتلفه در زندان

پس از ترور منصور و دستگیری گسترده اعضای مؤتلفه، طی محاکمه ای چهار تن از آنان به نام های محمد بخارائی، نیک نژاد، صفار هرنندی و صادق امانی محکوم به اعدام و تیرباران شدند و بقیه، زندان های سنگینی دریافت کردند. طرز فکر این گروه در کشتن حسن علی منصور، متأثر از افکار فدائیان اسلام بود. آنها از عمل، صرفاً هدف های نظامی داشتند و می خواستند با کشتن مهره های رژیم، آن را به تسلیم در برابر خواست های خود یعنی اجرای قوانین اسلامی نمایند. فعال ترین اعضای مؤتلفه بدین سان دستگیر شدند و

در اینجا نقطه پایانی بر کار مؤتلفه نهاده شد.

پیش‌درآمد ۱۵ خرداد

روز دوشنبه سیزدهم خرداد آن‌سال برابر بود با روز عاشورا و برخی از این هیأت‌های سینه‌زنی، قمه‌زنی و عزاداری یادشده در بالا به‌دنبال حوادث چند ماه گذشته و رهنمودهای «خمینی» و دیگر ملایان، رقابت‌های پیشین را تا حدودی به کناری نهاده زیر نام «هیأت‌های مؤتلفه اسلامی» متشکل شده، تصمیم گرفتند متحداً دسته سینه‌زنی و عزاداری راه بیاندازند. اعلامیه‌هایی نیز به این منظور پخش کردند.

راه‌پیمائی از مسجد حاج ابوالفتح واقع در میدان شاه پیشین شروع شد و از آنجا نخست به میدان بهارستان رسید و سپس از خیابان فردوسی (مقابل سفارت انگلیس) با شعارهایی بر ضد استعمار (از طریق میدان فردوسی) گذشته به سمت دانشگاه ادامه پیدا کرد. در آنجا «حاج مهدی عراقی» و چندتن دیگر سخنرانی، موعظه و روضه‌خوانی کردند، که طی آن مردم کف زدند. آن‌ها کف‌زدن مردم را بریده و فریاد کشیدند: «کف زنید! این یک سنت کثیف غربی است! صلوات بفرستید» در آن میان گروهی از دانشجویان دانشگاه نیز تلاش کردند شعار «مصدق پیشوا، خمینی مرجع» را به میان جمع تظاهرکننده ببرند که موفق نشدند. سپس با راه‌پیمائی از طریق خیابان کارگر (امیرآباد سابق و سپه پیشین) به مقابل کاخ‌های سلطنتی رسید، و از آنجا به میدان توپخانه. هنگام گذار از برابر کاخ‌های سلطنتی با فریادهای هر چه رساتر و با مشت‌های به آسمان برافراشته با آخرین توان با شعار مرگ بر این دیکتاتوری کاخ‌های ستم‌شاهی را نشانه می‌گرفت. راه-پیمایان پس از چهارراه حسن‌آباد و میدان توپخانه، کم‌کم پراکنده شدند و اندکی هم به مسجد شاه رفتند.

شورش کور پانزدهم خرداد، زمینه‌ها و پیامدها

هم‌زمان با تظاهرات سیزدهم خرداد در تهران «خمینی» هم در قم سخنرانی کرد. تا مدتها نوار این سخنرانی دست‌به‌دست می‌چرخید تا گستره هر چه بیشتری از مردم صدای «خمینی» را بشنوند. «خمینی» در این سخنرانی یک‌بار دیگر به یورش کشاورزان و به‌قول او «کماندوهای ساواک» به مدرسه فیضیه اشاره کرد و سپس از انقلاب سفید، قوانین غیراسلامی از آن‌جمله آزادی زنان انتقاد کرد. به‌دنبال این سخنرانی، ساواک «خمینی» را بازداشت کرد و خبر بازداشت او در چهاردهم خرداد موجب تظاهرات و شورش کور و خونین پانزده خرداد شد.

راديو مسكو و مطبوعات غربی تعداد کشته‌ها را حدود سیصد و ملایان و پادوهایشان بیش از ده هزار ذکر کردند.

گروه موسوم به حزب ملل اسلامی

طرح تشکیلاتی این گروه، که به‌شدت گرفتار بلندپروازی و گنده‌بینی‌های مذهبی بود، در تابستان ۴۱ ریخته شد. این گروه از آغاز با هدف تشکیل یک حزب مسلح مخفی ایجاد گردید و پس از ۱۵ خرداد رشد

کرد. از آنجاکه اعضای این گروه خیلی جوان و در عین حال وابسته به خانواده‌های تهیدست بودند، نیازهای مالی آنها را به ضرورت عمل مسلحانه و مصادره می‌کشاند. اما پیش از آنکه دست به عملی در این زمینه - که مقدماتش فراهم شده بود - بزنند در مهر ماه ۱۳۴۴ گرفتار تور پلیس شدند. این گروه به شدت زیر تأثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و جمعیت اخوان‌المسلمین مصر بودند. از سوی دیگر تأثیر انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه، چین و کوبا گونه‌ای گرایش به چپ را بر زمینه خاستگاه افراد گروه در میان آنان ایجاد کرده بود؛ شاید نخستین تلاش‌ها برای ایجاد التقاطی از پندارهای اسلامی و اندیشه‌های سوسیالیستی در این گروه به وجود آمد که بعدها توسط مجاهدین دنبال شد. ناصر صادق از اعضای دستگیرشده این گروه بود، که پس از تشکیل مجاهدین بدان پیوست و در مرکزیت آن قرار گرفت.

علت ضربه خوردن و متلاشی شدن این گروه پائین بودن سطح تجربه تشکیلاتی اعضای بسیار جوان آن بود. متوسط سن اعضا به هنگام بازداشت ۲۱ سال بود. پس از ضربه خوردن و دستگیری شماری از اعضاء - ۶ نفر از افراد این گروه - برای تدارک تجدید سازمان و مصون ماندن از پی‌گرد پلیس به علت نداشتن امکان مالی به منظور تهیه خانه امن به کوه‌های شاپاد (دارآباد) در شمال شرقی تهران فرار کردند. اما پس از دو شب محل آنها از سوی پلیس کشف و سه نفر پس از درگیری مسلحانه دستگیر شدند و سه نفر دیگر موفق به فرار از کوه و ورود به شهر شدند که دو نفر آنها در شهر دستگیر شدند. جمع دستگیرشدگان ۷۰ نفر بود، که ۱۵ نفر آنها پس از بازپرسی با گذشت سه ماه آزاد شدند و ۵۵ نفر آن در یک دادگاه نظامی محاکمه و به زندان‌های گوناگون محکوم شدند.

میهن ما در مسیر وابستگی فزاینده به آمریکا:

اعطای مصونیت‌های قضائی به مستشاران آمریکائی

پس از سرکوب ۱۵ خرداد، نمایش انتخابات و سپس تشکیل مجلس فرمایشی ۲۱ برگزار شد. از سوی دیگر باند جدیدی که می‌خواست به صورت سازمان سیاسی بورژوازی کمپرادور عمل کند، با نام «حزب ایران‌نوین» وارد صحنه شد. رئیس این حزب جدید حسن علی منصور بود، که پس از علم به نخست‌وزیری گماشته شد. امپریالیسم ایالات متحده برای تبدیل ایران به پایگاه نظامی خود در منطقه و میلیتاریزه کردن رژیم ایران دست به ارسال سلاح و اعزام مستشاران نظامی به میهن ما زد و برای تأمین هرچه بیشتر مشاوران آمریکائی و تشدید وابستگی ایران، قانون کاپیتولاسیون را، که پس از مبارزات دراز مردم سالها پیش در زمان مصدق لغو شده بود، مجدداً از راه رژیم وابسته و گوش‌به‌فرمان خود به مردم ما تحمیل کرد. بدین ترتیب، که سرانجام در سال ۴۳ به منظور تثبیت و تأمین هرچه بیشتر منافع سلطه‌گری آمریکا قانون مصونیت قضائی مستشاران نظامی آمریکا (کاپیتولاسیون یا حق برون‌مرزی) را در مجلس نمایشی به

تصویب رساند. تصویب این قانون سیاه خائنه در مجلس پوشالی با موج اعتراض‌های مردم روبرو شد.<sup>(۱)</sup> اما رژیم پلیسی - نظامی شاه با شیوه‌های فاشیستی هرگونه اعتراضی را به شدت سرکوب ساخت. تشدید اختناق موجب جلوگیری از دامن‌گستری موج اعتراض‌ها گشت و رژیم در سایه آن به میلیتاریزه کردن کشور ادامه داد.

رفورم سال ۴۱ و هدف‌های امپریالیسم آمریکا در ایران

۱- هدف‌های سیاسی؛ ضد انگیزه‌ای.

۲- هدف‌های اقتصادی - اجتماعی.

۱- هدف‌های سیاسی: امپریالیسم با پیاده کردن رفرم سال ۴۱ در ایران می‌خواست به ایجاد یک ثبات سیاسی دست یابد تا به اتکاء آن علاوه بر رسیدن به هدف‌های غارتگرانه خود برای چپاول نفت و سایر کان‌های زیرزمینی و نیروی ارزان کار، ایران را به یک پایگاه نظامی در منطقه تبدیل سازد. مناسبات پوسیده فئودالی و شدت تضادها در روستا همچون سدی در برابر هدف‌های آمریکا قرار داشت.

توده‌های میلیونی دهقانان میهن ما به انبار باروتی می‌ماند، که جرقه‌ای بسنده بود آن را منفجر و شعله‌ور سازد. اقدام تقسیم اراضی با هدف‌های ضد انگیزه‌ای - اقتصادی به هر حال در کوتاه مدت می‌توانست ثبات لازم را تأمین سازد.

ایران نخستین کشوری نبود که در مسیر این گونه اصلاحات آمریکائی گونه قرار گیرد. ایالات متحده پس از جنگ در ژاپن، فیلیپین و هند نیز دست به اقدامات همانندی زده بود؛ اهمیتی که ایران از نگاه ایفای یک نقش پایگاهی برای آمریکا می‌توانست داشته باشد، این سلطه‌گرا بر آن داشت تا به هر بهائی برای دستیابی به یک ثبات سیاسی در ایران و سپس دنبال کردن سیاست‌های سلطه‌گرانه - نظامی خود در منطقه از راه تبدیل ایران به ژاندارم منطقه، اقدامات لازم همانند اصلاحات تعدیل‌کننده را به عمل درآورد.

تقسیم اراضی، که بخش عمده این اصلاحات را تشکیل می‌داد، در درجه نخست از دید سیاسی - امنیتی بدان رو صورت می‌گرفت که شعار «زمین از آن کسی است که بر روی آن کار می‌کند» را از برندگی و قاطعیتش بیاندازد و انگیزه‌های یک انقلاب مسلحانه دهقانی تضعیف گردد و شاید ازین برود. تأمین ثبات سیاسی از راه تعدیل تضادهای تعارض‌آمیز جامعه، هدف آنی این توسعه طلبی را در میهن ما تشکیل می‌داد تا در سایه آن هدف‌های غارتگرانه نظامی خود را تحقق بخشد.

۲- هدف‌های اقتصادی - اجتماعی: زمانی که از آماج‌های سیاسی - نظامی امپریالیسم گفتگو می‌شود،

منظور چیزی جز هدف‌های اقتصادی دراز مدت این استیلاطلب نیست زیرا رسیدن به هدف‌های اقتصادی

(۱) خمینی نیز به خاطر اعتراض به تصویب همین قانون به بورسا (ترکیه) تبعید شد.

بدون تدارک سیاسی - نظامی در درازمدت ممکن نخواهد شد، ازاینرو آماج‌های اقتصادی سلطه‌گر از رفورم سال ۴۱ را می‌توان درازمدت و عمده شمرد. برای رسیدن به هدف‌های درازمدت اقتصادی، علاوه بر ثبات سیاسی، نیرومندتر کردن پایگاه اجتماعی استیلاخواه در ایران (بورژوازی کمپرادور) نیز قطعاً مورد نظر بود؛ درحالی‌که رشد سرمایه‌داری وابسته در چارچوب تنگ حاکمیت مناسبات فئودالی در روستا ممکن نیست. بسط مناسبات کالائی در روستا از راه تقسیم اراضی و گسترش بازار مصرف در روستا و آزادکردن نیروی کار ارزان، که روانه شهرها شود، به‌منظور ایجاد زمینه‌های رشد سرمایه‌داری وابسته صورت می‌گیرد، سایر اجزاء رفورم نیز کم یا بیش به چنین شیوه‌هایی در خدمت آماج‌های اقتصادی سلطه‌گر می‌باشد.

### الف: هدفهای اصلاحات ارضی

نخست: شکستن حصار بسته روستاها و گشودن بازار روستاها بر روی کالاهای وابسته‌زا<sup>(۱)</sup>  
دوم: آزادکردن نیروی کار ارزان روستا به‌منظور تأمین نیروی کار لازم برای سرمایه‌داری وابسته<sup>(۲)</sup>  
سوم: تبدیل ملاکین و فئودالها به سرمایه‌داران و تشویق آنها به مشارکت در صنایع وابسته و یا مکانیزه کردن املاک خود و تبدیل مناسبات مالکانه فئودالی به مناسبات سرمایه‌دارانه ارضی در روستا در جهت دو آماج بالا.

بازار و نیروی کار: از آنجا که رژیم باهمان دستگاه پوسیده دیوانسالاری فئودالی می‌خواست به جنگ ملاکین برود، با محافظه‌کاری‌های فراوان اقدام می‌کرد. بدین منظور یک بار در بهار ۳۹ قانون اصلاحات ارضی را در مجلس مطرح و تصویب کرد، تا ملاکین وضع خود را برای دگرگونی‌هایی که می‌بایست انجام می‌شد، آماده می‌کردند. سرانجام نیز زمانی که قانون جدید اصلاحات ارضی در ۱۹ دی ماه ۴۰ به تصویب کابینه دکتر علی امینی رسید، رژیم برای کمک به ملاکین سه مرحله برای تقسیم زمین‌ها در نظر گرفت و در جریان تقسیم بهترین زمین‌ها را در اختیار همان فئودالهای پیشین قرار داد.

به‌موجب قانون اصلاحات ارضی، زمین‌های مکانیزه تا ده‌ها هکتار در اختیار ملاکین باقی می‌ماند و تقسیم نمی‌شد. ازاینرو مالکان زمین‌ها حتی المقدور با خرید یک تراکتور زمین خود را مکانیزه اعلام و از تقسیم آن جلوگیری می‌نمودند.

### شرکت‌های تعاونی روستائی

---

(۱) امروز با گذار کوتاهی از یک روستا به خوبی می‌توان حاکمیت گسترده کالاهای وابسته‌زا را در آن دید.  
(۲) سیل مهاجرت به شهرها، ترکیب جمعیت در شهر و روستا را به‌کلی دگرگون ساخته، به‌گونه‌ای که از ۷۵٪ جمعیت روستائی کشور تنها ۵۰٪ در روستا ماند.

نهادهایی همچون تعاونی‌ها، که به منظور پر کردن خلأ مالک ایجاد شده بود، به علت فساد اداری و بوروکراسی نمی‌توانست هدف‌های خود را به اجرا درآورد؛ این شرکت‌ها می‌توانستند با مقروض کردن روستائیان به خود زمین‌های روستائیان تهی‌دست را در ازاء وام‌هایی که داده بودند خریداری و در اختیار قشرهای مرفه‌تر خرده‌بورژوازی روستائی قرار دهند. از این راه به‌مرور یک گروه اجتماعی نیمه مرفه در روستا ایجاد شد که وزارت تعاون و امور روستاها خیلی بر روی بالابردن سطح تولید از این راه تکیه می‌کرد.

### شرکت‌های سهامی زراعی

شکست تعاونی‌های روستائی در کمک به روستائیان برای بالابردن تولید کشاورزی موجب طرح تأسیس شرکت‌های سهامی زراعی گردید. اما این شرکت‌ها نیز به علت مناسبات استثمار، فساد اداری، بوروکراسی دولتی نتوانست آماج‌های کشاورزی رژیم را در دست کم ۷٪ افزایش تولید کشاورزی تحقق بخشد.

یکی دیگر از علل عدم کامیابی این شرکت‌ها، مقاومت روستائیان در دل‌کندن از زمین‌های خود و اکره‌داشتن در واگذاری آن به چنین شرکت‌هایی بود.

### دشت عمران‌ها

دشت عمران‌ها نیز چون دشت عمران قزوین، دشت عمران جیرفت و دشت عمران مغان که توسط رژیم در برخی موارد توسط کارشناسان اسرائیلی، ایجاد شده بود، به علت فساد اداری و بوروکراسی رژیم با شکست روبرو شد.<sup>(۱)</sup>

### بسط مناسبات سرمایه‌داری ارضی و ایجاد واحدهای خصوصی

#### کشت و صنعت

تکیه رژیم در برنامه‌های چهارم و پنجم عمرانی خود بر روی صنایع وابسته از سوئی و شکست طرح‌هایی چون شرکت‌های تعاونی روستائی، برنامه دشت عمران‌ها و شرکت سهامی زراعی از سوی دیگر وضع مصیبت‌باری در کشاورزی ایجاد کرد. رژیم در جریان برنامه‌های چهارم و پنجم اقدام به احداث

---

(۱) فساد اداری و بوروکراسی به این‌ترتیب در شکست این اقدامات مؤثر واقع می‌شد که کارهای رژیم به علت ماهیت استثمارگری آن فاقد هرگونه احساس مسئولیت نسبت به طرح‌ها و نتایج آن بودند، در نتیجه کودی که در بهار تقاضا می‌شد پس از طی مراحل اداری، مثلاً در پائیز، زمانی‌که نیازی با آن نبود. و پس از آنکه قسمت اعظم آن را در بین راه کادری رژیم بالا کشیده بودند، که نه از لحاظ مقداری کافی بود و نه از لحاظ زمانی لازم.

سدهای بزرگ نمود و زمین‌های زیر سدها را در اختیار بخش خصوصی داخلی و خارجی قرار داد تا به اصطلاح از راه تشویق بخش خصوصی و افزایش سطح زیر کشت و قرارداد زمین‌های زیر سدها در اختیار بخش خصوصی، هدف ۷٪ افزایش محصولات کشاورزی را تحقق بخشد؛ اما این آماج‌ها هرگز تحقق نیافت، زیرا که محصولات عمده شرکت‌های کشت و صنعت یکجا به خارج صادر می‌شد.<sup>(۱)</sup> و این دقیقاً نتیجه سلطه حاکمیت بورژوازی وابسته است، که همواره تضاد بین منافع ملی و منافع سرمایه‌داری جهانی را به سود دومی حل می‌کند.

در رابطه با چنین سیاست‌هایی در زمینه کشاورزی بود، که تولید کشاورزی هرگز در برابر طرح‌ها و هدف‌های رژیم رشدی نشان نداد و رژیم همواره مواجه با کسری عظیم در موارد کشاورزی بوده، منافع کلانی از ذخیره ارزی میهن ما در راه تهیه مواد کشاورزی - که به سادگی می‌توانست در داخل تولید شود - صرف می‌شده است. مدت‌ها رژیم به علت کمبودهای موجود در زمینه کشاورزی، تسهیلات مالیاتی و اعتباری فراوانی در اختیار بخش خصوصی قرار داد تا بلکه به رشد مطلوب کشاورزی برسد. شاه در سال ۵۶ با اعلام اینکه کشاورزی را بایستی به بخش خصوصی سپرد و به دنبال آن ادغام وزارت تعاون و امور روستاها و وزارت کشاورزی، قطعاً سیاست رژیم را در مسیر تقویت بخش خصوصی و ایجاد شرکت‌های کشت و صنعت قرار داد.

این سیاست به سرعت مناسبات سرمایه‌داری ارضی را در روستاها بسط داد و به همان سرعت روستائیان را به کارگران کشاورزی تبدیل ساخت.

#### سپاه دانش

نیاز سرمایه‌داری به نیروی کار ماهر، ضرورت سوادآموزی و پیکار با بی‌سوادی را پیش کشید. از سوی دیگر سرآزیرشدن کالاهای بورژوازی به روستاها، علاوه بر نیازهای اقتصادی، نیاز به یک زمینه فکری نیز دارد. سپاه دانش برای تأمین این منظورها و پاسخ به این نیازهای بورژوازی و ترویج فرهنگ امپریالیستی، روانه روستاها گردید.

#### ملی کردن مراتع و جنگل‌ها

ملی کردن جنگل‌ها به منظور قبضه کردن آن و محروم نمودن قشرهای سنتی از استفاده از آن و قرارداد در بست این منبع عظیم در خدمت بورژوازی کمپرادور صورت گرفت. پس از ملی کردن جنگل‌ها، گارد

<sup>(۲)</sup> برای مثال می‌توان شرکت کشت و صنعت نراقی تبعه آمریکا را در زیر سد دز، که مرکز تولید مارچوبه بوده است و یکجا به ایالات متحده صادر می‌شده نام برد.

محافظ جنگل ایجادگردید، تا از هرگونه استفاده سستی مانند چوب‌بری، تهیه ذغال، استفاده از آن برای چراندن دام و... جلوگیری به عمل آمد و قانون نیز جرائمی برای این گونه استفاده‌های «غیرقانونی» مقرر داشت؛ بدینسان دآمداری سستی به‌مرور از بین رفت و رژیم این امکانات را در اختیار مؤسسات خصوصی شیر و گوشت قرار داد.

### سهیم کردن کارگران در سود ویژه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها

این اقدام رژیم نیز در چارچوب کلی سیاست «ایجاد ثبات» قرار داشت. سهیم کردن کارگران در سود ویژه کارگاه‌ها تنها به‌منظور ایجاد وابستگی طبقه کارگر صورت می‌گرفت، تا در سایه آن استثمار آهنگ سریعتری پیدا کند.

«سهیم کردن کارگران در سود ویژه» و بعدها گسترش مالکیت‌های صنعتی، که به‌منظور ایجاد یک نوع اختلاط طبقاتی و تثبیت وابستگی طبقه کارگر، هرگز تأثیر قطعی بر مناسبات استثمار نداشت، بلکه شکل آن را تعدیل و این مناسبات را مزورانه‌تر نمود.

### آزادی زنان

در زمانی که زنان ما به‌خاطر خواندن چند کتاب در زندان‌های شاه بودند، شاه بی‌شرمانه از آزادی زنان داد سخن می‌داد. در جامعه‌ای که مردان برای بیان آرزوهایشان باید به زندان می‌رفتند آزادی زنان چه معنائی می‌توانست داشته باشد جز فریب.

حاکمیت و سلطه سیاسی سرمایه‌داری وابسته طبعاً فرهنگ و سایر عناصر روبنائی خود را نیز به‌دنبال می‌داشت. کشاندن زنان به میدان فعالیت و استثمار نیروی کار آنان زیر پوشش شعار «آزادی زنان». اینست ماهیت تساوی حقوق زن و مرد در نظام بورژوازی. به‌رحال بورژوازی در شکستن سنت‌های قرون وسطائی و اسارت زن و مبارزه با بقایای پاترنالیسم دوران جماعت‌های نخستین (کمون‌های اولیه) گام‌هایی برداشت تا بهتر بتواند مناسبات استثمار را شمول گسترده‌تری بخشد. سایر عناصر رفورم نیز به‌همین صورت چیزی جز اقداماتی برای تثبیت حاکمیت بورژوازی کمپرادور و بسط نفوذ امپریالیسم و گسترش فرهنگ سلطه‌گر در میهن ما و ایجاد زمینه برای غارت و چپاول منابع زیرزمینی و نیروی کار ما و تبدیل ایران به پایگاه «قائم‌مقام ایالات متحده»<sup>(۱)</sup> در منطقه نبوده است.

### ویژگی‌های جامعه ما

#### ۱- حاکمیت بورژوازی کمپرادور.

(۱) از سخنان سناتور آمریکائی «فولبرایت» در کمیسیون روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۷۴.



۲- سلطه دیکتاتوری پلیسی - نظامی.

۳- نقش پایگاهی ایران در منطقه.

۴- بقای سنت‌های پاترنالیستی دوران فتودالیسم و نهاد دربار.

#### ۱- حاکمیت بورژوازی کمپرادور

پس از رفورم سال ۴۱ مناسبات بورژوازی وابسته به‌مرور جایگزین مناسبات فتودالی در جامعه ما شد. از آن پس سرمایه‌داری دلال‌صفت چه از نگاه اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی، بر جامعه ما چیره گشت. رژیم طی برنامه‌های پنج ساله چهارم و پنجم عمرانی خود بیشترین امکانات را در خدمت رشد صنایع وابسته قرار داد. برنامه چهارم بیشتر در زمینه صنایع سبک و برنامه پنجم بیشتر در زمینه صنایع سنگین و زیربنایی، مانند ساختن اسکله‌ها، بنادر و راه‌های بزرگ.

#### ویژگی‌های رشد سرمایه‌داری وابسته:

رشد ناموزون و ناهماهنگ یکی از ویژگی‌های مناسبات سرمایه‌داری وابسته است. از آنجاکه این طبقه دلال‌صفت به علت ماهیت وابسته بودن خود، در خدمت سرمایه‌داری جهانی است، هر تضادی را به نفع استیلاخواه جهانی حل می‌کند و ناهماهنگی در رشد اقتصادی دقیقاً نتیجه چنین ماهیتی است. این ناموزونی رشد اقتصادی در دو جهت سیر می‌کند: ۱- تکنیکی، ۲- محلی. تکنیکی از آنرو است که ورود تکنیک‌های متفاوت بدون در نظر گرفتن ضرورت‌های اقتصادی و زمینه‌های تکنیکی صورت می‌گیرد و هدف آن صرفاً تأمین چپاول امپریالیستی است. رناکتورهای اتمی به‌هیچ‌وجه متناسب با سطح تکنیک در جامعه ما نبود و تنها نتیجه‌اش رشد وابستگی تکنیکی به غرب بود. صنایع عظیم موتناژ، خود نمود دیگری از عدم توازن در رشد بورژوازی وابسته است؛ ناهماهنگی رشد اقتصادی از سوی انرژی‌های فراوان را در داخل برپا می‌دهد و از سوی دیگر کشور را همواره در وابستگی قرار می‌دهد.

ناموزونی محلی: ناموزونی رشد اقتصادی تنها در زمینه تکنیکی نیست، بلکه بورژوازی وابسته بنا بر ماهیت خود موجب رشد ناهماهنگ منطقه‌ای می‌گردد. یعنی درحالی‌که یک منطقه از لحاظ صنعتی در قرن بیستم سیر می‌کند، منطقه دیگر مانند لرستان، ایلام یا سیستان و بلوچستان هنوز در چنگ واپس ماندگی دست‌وپا می‌زنند.

#### تضادهای ناشی از رشد سرمایه‌داری وابسته:

۱- شدت گرفتن تضاد کار با سرمایه در نتیجه تشدید استثمار و تأمین ارزش اضافی فوق‌العاده و سود اضافی برای امپریالیسم! رهاشدن نیروی کار از روستا و قرار گرفتن آن در خدمت سرمایه‌داری وابسته از سوئی موجب رشد کمی روزافزون طبقه کارگر می‌گردد و از سوی دیگر این رشد کمی بر زمینه استثمار شدید کمپرادوری به کیفیت جدیدی دست می‌یابد. استثمار کمپرادوری، استثماری است که در واقع از لحاظ شدت به دو برابر می‌رسد زیرا نیروی کار در کشورهای زیر ستم سلطه‌گر دوجانبه استثمار می‌شوند:

هم از سوی بورژوازی داخلی و هم از سوی استیلاگر. چراکه سرمایه‌داری در این مناسبات کارگر را هم به‌نفع خود و هم به‌سود امپریالیسم به‌کار می‌گیرد تا سود اضافی امپریالیستی و ارزش اضافی فوق‌العاده حاصل گردد. سیاست امپریالیسم در تبدیل ایران به پایگاه اقتصادی خود در منطقه موجب شد رژیم به‌منظور چیرگی بر بازارهای منطقه، کالاهای مونتاژی کمپرادوری خود را در خارج به نصف و گاه به یک سوم قیمت در داخل عرضه کند. بدیهی است این کار تنها به بهای تشدید استثمار نیروی کار امکان‌پذیر بود.

۲- تشدید تضاد خلق با امپریالیسم؛ استثمار و حشیانه‌ی نیروی کار زحمتکشان، بسط مناسبات کمپرادوری و نتیجتاً ورشکستگی بورژوازی کوچک و نابودی خرده‌بورژوازی سستی از سوئی و غارت و چپاول بی‌رحمانه منابع ثروت، نفت و... از سوی دیگر تضادهای همه خلق با امپریالیسم را تشدید می‌کند.

۳- خرده‌بورژوازی سستی در معرض تهدید مستقیم رشد بورژوازی وابسته از لحاظ سیاسی خصلت انقلابی می‌یابد. رشد بورژوازی کمپرادور، بورژوازی کوچک و خرده‌بورژوازی سستی را در معرض نابودی قرار می‌دهد. ایجاد واحدهای بزرگ تولیدی مانند کفش ملی، پرده کرکره، مواد غذایی گوناگون و... تولیدکنندگان کوچک را نابود می‌سازد و ایجاد فروشگاه‌های بزرگ، مغازه‌داران کوچک را در فشار نابودکننده‌ای قرار می‌دهد. خرده‌بورژوازی سستی به‌مرور جذب سرمایه‌داری وابسته شده به‌صورت اقشار بوروکراتیک و تکنوکرات وابسته بدان درمی‌آید که به‌گونه‌ای که با قشر خرده‌بورژوازی جدید و مرفه - نوکیسه - می‌پیوندد و یا از هستی ساقط شده به‌سوی پرولتاریا رانده می‌شود. خرده‌بورژوازی سستی از لحاظ اقتصادی خواستار بقای مناسبات تولید کالائی ساده است؛ حال آنکه تولید کالائی سرمایه‌داری یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تاریخی است و گریزی از آن نیست. از این لحاظ این قشر خواستار گونه‌ای بازگشت به عقب و دارای گرایش‌های ارتجاعی است. اما این اقشار میانی اجتماعی به‌لحاظ قرارگرفتن زیر فشار شدید اقتصادی بورژوازی کمپرادور برای دفاع از خود و احتمالاً به‌چنگ آوردن سهمی از قدرت سیاسی دست به مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور و روبنای سیاسی آن - دولت وابسته به آن - می‌زند، و بدین ترتیب این اقشار اجتماعی از لحاظ سیاسی در برابر - و نه در کنار - رژیم قرار می‌گیرند و دارای خصلت انقلابی‌اند. گرچه گرایش‌های واپس‌ماندگی این اقشار گاه می‌تواند ضد انقلاب تازه‌ای از خود بیافریند.

۴- رشد قشرهای خرده‌بورژوازی مرفه (نوکیسه‌گان): گسترش سرمایه‌گذاری‌ها و رشد سرمایه‌داری وابسته در پی خود قشر نسبتاً مرفه‌ی به وجود می‌آورد، که وابسته بدان است.

این قشر اجتماعی خرده‌بورژوازی جدید وابسته از لحاظ اجتماعی به‌صورت پایگاه اجتماعی بورژوازی وابسته درمی‌آید. زیرا کمترین تضاد و بیشتری وابستگی‌ها را با سایر قشرها و طبقات اجتماعی بدان دارد. بدین‌سان این قشر اجتماعی جدید در پی رشد خود در کسب نسبی قدرت اقتصادی، خواستار سهم‌شدن در قدرت سیاسی می‌گردد؛ از اینجا رشد تضادهای تازه‌ای با رژیم وابسته به چشم می‌خورد، تضادی که البته به‌هیچ‌وجه تعارض‌آمیز نیست. این قشر خواستار آزادی‌های محدود سیاسی در چارچوب قانون

اساسی است و در مراحل بعد تشکیل حزب وابسته به خود که منافع آن را در برابر طبقه حاکم تأمین کند. از سوی دیگر از آنجا که وحدت این لایه اجتماعی نوکیسه با بورژوازی کمپرادور در برابر رنجبران، اغلب مهمتر از تضاد آن با این طبقه حاکم می‌باشد، از اینرو رژیم ممکنست بتواند با برآوردن برخی از خواست‌های این قشر اجتماعی، آن را با خود همراه و متحد سازد. اما از آنجا که چپاول امپریالیستی منابع و نیروی کار شدیدتر از آن است که به فرض کامیابی رژیم در راضی‌نگهداشتن خرده‌بورژوازی مرفه، بتواند چیزی چون انزوا را به مبارزه خلق تحمیل کند. از آن گذشته رشد طبقه کارگر آنچنان شدید و آنچنان گسترده است که جذب خرده‌بورژوازی جدید نمی‌تواند چیزی از قدرت و وحدت تضادهای خلق با امپریالیسم و کار با سرمایه را بکاهد. از سوی دیگر رژیم هر نوع آزادی نیم‌بند و محدودی که حتا در چارچوب قانون اساسی، به منظور جذب این قشرهای اجتماعی بدهد، بلافاصله می‌تواند و باید مورد استفاده توده‌ها و نیروهای مبارز آنها قرار گیرد. دقیقاً از همین نقطه است که رژیم درگیر تضاد لاینحلی می‌گردد. ندادن آزادی‌ها و اعمال سیاست اختناق و ترور برای رژیم به مثابه راندن خرده‌بورژوازی جدید است به سوی مبارزه خلق و دادن حتا شبه دموکراسی‌های زیر کنترل ساواک چیزی است که مبارزه خلق می‌تواند با استفاده از آن به موج آگاهی‌ها، دامنه تازه‌ای بدهد.

تردیدهای رژیم در به اصطلاح بازکردن فضای سیاسی دقیقاً در رابطه با درگیری ایدئولوگ‌ها و استراتژی‌های سیاسی رژیم با این تضاد بوده است. آنها از درون شدیداً درگیر تضاد در دادن و ندادن آزادی‌های نیم بند بوده اند.<sup>(۱)</sup>

۵- تضادهای ناشی از ضرورت بسط فرهنگ بورژوازی برای رژیم سرسپرده و پایداری اندیشه‌های سنتی و فرهنگ ملی مشکلات جدیدی را برای رژیم فراهم آورد. نارضائی مردم به ویژه قشرهای سنتی جامعه از توسعه فسادهای گوناگون، بی‌بندوباری در رابطه زن و مرد، توسعه دامنه فحشاء مجلات و فیلم‌های پورنوگرافی و رشد الکلیسم و استقرار روبنای بورژوازی مانند خارج شدن حق طلاق از دست مرد و قرارگرفتن آن در دست دادگاه، توانائی زن و ارتقاء به مقام قضاوت و وزارت و حذف شرط مسلمان‌بودن در رسیدن به سمت‌های بالای اداری، نظامی و... نشانه تضادهای ناضی از رشد بورژوازی وابسته و فرهنگ آن با فرهنگ سنتی می‌باشد.

گسترش نارضائی‌های روشنفکران از ابتذال‌های هنری، ورود سرسام‌آور فیلم‌های آمریکائی، ابتذال موسیقی ملی، رنگین‌نامه‌های بی‌محتوا و... نیز به نوبه خویش از نتایج اجتناب‌ناپذیر ترویج فرهنگ کمپرادوری در رابطه با رشد سرمایه‌داری وابسته است به زمینه اقدامات چپاولگرانه امپریالیسم. این سلطه فرهنگی امپریالیسم و مبارزه بورژوازی کمپرادور با فرهنگ ملی و نهادهای سنتی - در رابطه با

(۱) برای نمونه روزنامه وابسته کیهان به قلم سردبیر خود امیرطاهری در سال ۱۳۵۱ نوشت: اگر دهه ۴۱-۵۱ را دهه اقتصادی بنامیم، دهه ۵۱-۶۱ را باید دهه دموکراسی نامید.

خرده‌بورژوازی - به تضادهای خلق و امپریالیسم گسترده‌تری می‌دهد.

۶- آلونک‌نشینی و رشد لومپن پرولتاریای شهری: رشد بورژوازی کمپرادور توسعه بازار و عدم حل مسائل روستائی از دیگر سو آهنگ مهاجرت را سریعتر کرده بود. این مسأله موجب هجوم جوان‌های روستائی به شهرهای بزرگ برای یافتن کار و دست‌یابی به زندگی بهتر گردیده درحالی‌که بازار نیروی کار بورژوازی کمپرادور نه قدرت جذب این خیل عظیم نیروی کار ساده و غیرفنی را داشته و نه حل مسائل روستائی و جلوگیری از تندشدن جریان مهاجرت‌ها می‌توانست با ماهیت سرمایه‌داری وابسته سازگاری داشته باشد؛ ازینرو روستائیان مهاجر، که کاری درخور نیافته‌اند و طبعاً سقفی برای پناه‌جستن در زیر آن ندارند، کلبه‌های قوطی کبریتی خود را در خرابه‌ها و در کنار ساختمان‌های مجلل ایجاد می‌کردند و خود به‌صورت یک قشر انگلی به کارهائی مانند تن‌فروشی، واسطگی در امر فحشاء، دزدی، قاچاق مواد افیونی و... می‌پرداختند.

۷- رشد جنایات و نابسامانی‌های اجتماعی: مناسبات شدید استثمار سرمایه‌داری دلال صفت وابسته تضادهای گوناگون اجتماعی را دامن زد و فضائی از ناامنی، بی‌اعتمادی و عصیتهای روانی ایجاد کرد، که منجر به بروز حوادث گوناگون و جنایات رنگارنگ می‌گردیده است.

۸- گسترش بی‌قواره شهرها، مسأله تعیین محدودی شهری و درگیرهای خارج از محدوده: رشد سرطانی شهرها، نتیجه مستقیم رشد سرمایه‌داری وابسته است. این طبقه که با تکیه بر سیاست اقتصادی واحدهای تولیدی بزرگ، چهار اسبه در راه استثمار دوجانبه نیروی کار می‌تازد. از آنجاکه موجبات نابودی تولیدهای کوچک را فراهم می‌سازد و به‌منظور پائین‌نگهداشتن ارزش نیروی کار در بازار ماهیتاً نمی‌تواند از عرضه آن جلوگیری کند، مهاجرت‌ها همچنان ادامه می‌یابد. شهرهای بزرگ، بزرگتر و بازهم بزرگتر و تضادهای نوپدیده، گریبانگیر می‌شوند. مسکن، آبرسانی، برق‌رسانی و سایر نیازمندی‌های شهری و... مسئله تعیین محدوده شهری را مطرح می‌سازد. از سوئی مهاجرت‌های سیل‌آسا نیازهای گسترده جدیدی ایجاد می‌کند، از سوی دیگر بوروکراسی رژیم و ماهیت استثمار آن ناتوان‌تر از آن است که بتواند به نیازهای نوپدید، پاسخی درخور ارائه دهد. در اینجا تعیین محدوده شهری پیش می‌آید و آنها که به‌دنبال مسکن - این نیاز حیاتی - به نواحی اطراف و خارج از محدوده تعیین‌شده روی می‌آوردند، با لودر و بولدوزرهای شهرداری و ژاندارمری روبرو می‌شوند و این است سیر شدیداً متضاد رشد کمپرادوری.

۹- تورم: سرمایه‌داری‌های دائم‌التزاید، که اساساً تورمی است و موجب افزایش شاخص بهای کالاها - گرانی سرسام‌آور - و تورم گاه تا ۱۰۰٪ می‌گردد؛ رشد سرسام‌آور تورم باعث کاهش قدرت خرید مردم و به‌نوبه خود موجب افزایش و تشدید تضادهای خلق با رژیم می‌گردد.

سیاست‌های سرکوب، که لایه تشدید استثمار است، بوروکراسی و... به‌عنوان عوامل تورم‌زا و بالاروندگی قیمت‌ها به‌نوبه خود به سیه‌روزی توده‌ها می‌افزاید.

هنوز می‌توان از تضادهای رنگارنگ دیگری گفت، که از بطن سرمایه‌داری وابسته زاده می‌شوند.

تضادهای لاینحلی همچون ترافیک، که سالهاست رژیم درگیر آن است و...

## ۲- سلطه دیکتاتوری پلیسی - نظامی

سرکوب متمرکز و سیستماتیک تنها و آخرین پاسخی است که استثمارگران تاریخ به توده‌ها داده‌اند. تاریخ به خوبی نشان می‌دهد هرگاه زحمتکشان برای گرفتن حق خود به پا خاسته‌اند، پاسخی جز سرکوب ندیده‌اند. در میهن ما رشد مبارزه مردم پس از انقلاب مشروطه موجب کودتای ۱۲۹۹ و ایجاد تمرکز به منظور سرکوب نظامی جنبش مردم گردید. بیست سال اعمال دیکتاتوری نظامی و سلطه اختناق سیاه هرگونه حرکتی را درهم شکست. در دوره ۱۲ ساله ۲۰ - ۳۲ مردم به پا خاستند اما منگنه محافظه‌کاری‌های بورژوازی ملی - در رأس آن مصدق - و بی‌تصمیمی و خیانت حزب توده، مبارزه خلق را با شکست روبرو ساخت. این شکست دشمن را مسلط و حرکت بعدی توده‌ها را با دشواری‌های فراوان روبرو کرد. پس از کودتا سرکوب، جو یأس را دامن زد و رژیم به‌رغم تضادهای درونی خود (تضادهای ناشی از درگیری‌های طبقات حاکم به‌گونه یک‌پارچه هرگونه حرکتی را درهم شکست. شبه دموکراسی‌های ۳۹ - ۴۲ علاوه بر هدف‌های یادشده در بخش‌های پیشین این هدف را نیز دنبال می‌کرد، که عناصر فعال را در پرتو «نورافکن آزادی‌های نیم‌بند» بهتر بشناسد تا سرانجام سرکوب پلیسی را با تور گسترده پلیسی، دامنه وسیعتری بخشد. ساواک دقیقاً در رابطه با این هدف در سال ۱۳۳۶ تشکیل شده بود. حل تضادهای درون طبقه حاکم در سال ۱۳۴۱ و سرکوب جنبش تهی‌دستان شهری و اعمال دیکتاتوری پلیسی - نظامی پس از آن از نتایج جایگزینی این وحدت جدید و تمرکز طبقه حاکم بود. از این پس سرکوب با ابعاد گسترده‌تر و با تمرکز و قهر ارتجاعی فزون‌تری دنبال شد. سرکوب توده‌های بی‌شکل در ۱۵ خرداد - اگرچه یک حرکت کور با شعارهای ارتجاعی - اوج بی‌رحمانه‌ای یافت. از آن پس تور پلیسی ساواک و دایره اطلاعات شهربانی عمدتاً وظیفه سرکوب را به‌عهده گرفت. ده‌ها گروه مبارز و آزادیخواه از آن پس یکی پس از دیگری گرفتار این تور پلیسی گشت و اعضای آنها در تنگنای زندان گرفتار آمدند.

اعمال دیکتاتوری رژیم پس از ۱۵ خرداد حتا شدیدتر از آن پس از ۲۸ مرداد بود. این دیکتاتوری از سوی رژیم حاکم همراه با اختناق و تروریسم وحشیانه که از ویژگی‌های جامعه ما بود بنا به علل زیر اعمال گردیده است:

۱- استثمار دوپشته کمپرادوری.

۲- نقش حساس ایران در منطقه: الف. از نقطه نظر نظامی ب. از نقطه نظر اقتصادی و ایفای آن توسط

رژیم وابسته به حساب سیه‌روزی روزافزون توده‌های میلیونی رنجبران خلق ما.

۳- تضادهای لاینحلی که برای رژیم در نتیجه رشد سرمایه‌داری وابسته به وجود آمده بود.

۴- عدم توانایی رژیم از حل مشکلات مردم به‌علت فساد و کاغذبازی و استفاده اجباری از نیروی زور

در هر زمینه و برای حل هر مشکل اجتماعی. برای نمونه می‌توان شکل مبارزه رژیم با گرانی را در نظر گرفت

آیا باز شدن فضای سیاسی حتا با مفهوم نسبی آن امکان‌پذیر بود؟

رشد سرمایه‌داری وابسته در پی خود رشد قشر جدیدی را به همراه دارد، که در پیش بدان اشاره شد. خرده‌بورژوازی جدید، این قشر اجتماعی، که کارمندان دفتری و فنی بخش خصوصی و دولتی را در بر می‌گیرد، یعنی بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها. رشد این قشر اجتماعی جدید از یک سو به مثابه تقویت پایگاهی اجتماعی برای رژیم خواهد بود، از دیگر سو تضاد جدیدی را به وجود می‌آورد و آن تقاضای این قشر اجتماعی برای سهم‌شدن در قدرت سیاسی و مداخله در امور زندگی اجتماعی جامعه است. ما این مطلب را در پیش در بخش تضادهای ناشی از رشد بورژوازی کمپرادور خاطر نشان ساختیم. تقاضای خرده‌بورژوازی جدید برای باز شدن فضای سیاسی به دنبال رشد این قشر اجتماعی جدید برای رژیم به صورت یک امر اجتناب‌ناپذیر درآمده بود و رژیم را درگیر این تضاد می‌ساخت که از سوئی دادن آزادی‌های اجتماعی قانونی مسلماً موجب بهره‌گیری قشرهای پائینی اجتماعی نیز خواهد شد و خواه‌ناخواه موجبات رشد بیشتر آگاهی‌های مردم را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر خودداری از اعطای آن به مثابه راندن خرده‌بورژوازی مرفه و روشنفکران به سوی توده‌ها و تبدیل جامعه به دو قطب کاملاً رویاروی می‌بود. این تضاد در برخی موضعگیری‌های عناصر وابسته به رژیم در چند سال اخیر هر زمان به نحوی خود را نشان می‌داده است. مثلاً: در جریان اعتصابات و تظاهرات دانشجویی ۱۶ آذر ۵۳ موضعگیری‌های متفاوت عناصر رژیمی چشمگیر بود، برخی خواستار نشان دادن شدت عمل و برخی گونه‌ای انعطاف در برابر آن بودند. دسته اخیر به گونه سربسته استدلال می‌کردند که شکستن شیشه بهتر است از برداشتن مسلسل وقتی ما نگذاریم شیشه را بشکنند، آنها را عملاً به سوی برداشتن مسلسل و نارنجک رانده‌ایم. یا فشارهای بی‌حد و راندن اعتراضات به درون کپسول‌های کوچک شدید تراکم که موجب انفجارهای بزرگ و مهیب می‌گردد و یا کاستن از فشارها و اجازه دادن به اعتراضات پراکنده اینجا و آنجا و در عوض جلوگیری از تراکم در نقطه‌های معین و محفظه‌های کوچک. این تضاد دوراهی‌ای بود که استراتژی سیاسی رژیم در برابرش قرار داشت. باز کردن سوپاپ اطمینان و کاستن از تراکم شدید، چیزی بود که با رشد خرده‌بورژوازی جدید مرفه امکان‌پذیر می‌نمود، اما این امر همواره آشکار بوده است که رژیم‌های وابسته ارتجاعی از این دست بنابه ماهیت دلالت‌صفتی خود و اعمال سیاست‌های غارتگرانه هرگز تحمل واقعی باز شدن فضای سیاسی را نداشته و نخواهند داشت.

دریدگی پرده نمایش فضای سیاسی، نمود بارزی است بر وحشت خصم از آزادی‌های به اصطلاح قانونی. چشمان غضبناک حریف از پس سوراخ‌های پرده نمایش و محل پارگی‌های آن، که نگران رشد آگاهی‌هاست بسیار پرمعنا می‌نماید. اینست مفهوم آزادی زیر کنترل شدید ساواک. آیا استثمار دوپل و دوجانبه بورژوازی کمپرادور و چپاول بی‌رحمانه امپریالیستی می‌تواند برای آزادی‌های دموکراتیک حتا در

سطح آنچه در یونان، اسپانیا و پرتغال می‌توان دید، امکاناتی برجای گذارد؟ آیا سیاست امپریالیسم در تبدیل ایران به پایگاه نظامی خود در منطقه و سپردن نقش ژاندارمی به رژیم برای سرکوب جنبش‌های مردم در منطقه جایی برای نشان‌دادن انعطاف در داخل باقی می‌گذارد؟ و سرانجام آیا درآمدن ایران به صورت مرکز تولید کمپرادوری و صنایع مونتاژ و تبدیل آن به پایگاه تولید و صدور کالاهای تولیدشده در منطقه با قیمت‌های بسیار نازل به بهای استثمار شدید نیروی کار و مصرف‌کننده داخلی برای جذب انحصاری بازارهای منطقه، چگونه جایی برای فضای سیاسی باز می‌تواند برجای گذارد؟

افسون تمدن بزرگ یعنی رسیدن کامل به هدف‌های سه‌گانه بالا، رسیدن به این هدف‌ها ضرورتاً رشد قشر اجتماعی مرفه جدید را، که شاه در سخنرانی‌های خود آن را «بورژوازی مرفه» نامیده است، در پی دارد. این قشر میانی اجتماع بدون سهم‌شدن در قدرت سیاسی نمی‌تواند نقش پایگاهی اجتماعی بورژوازی کمپرادور را به‌خوبی ایفا کند. روشنفکران وابسته به این گروه اجتماعی بالنسبه گسترده خواستار آزادی دست کم در چارچوب قانون اساسی‌اند. امروز رژیم در گیرودار این تضادها به‌ناچار تن به تحمل برخی آزادی‌های نیم‌بند و یک شبه دموکراسی بسیار رقیق داده است. در جریان این به‌اصطلاح بازشدن فضای سیاسی، قدرت تضادهای خلق با امپریالیسم به‌صورت اعتصابات، تظاهرات و شورش‌های توده‌های بی‌برگ و تهی‌دست شهری به‌خوبی نمایان می‌گردد.

#### ماهیت نمایش آزادی‌های دموکراتیک ۵۶ - ۵۷

واکنش رژیم در برابر موج اعتراض توده‌ای نشان داد که وحشت رژیم از بازگذاشتن دست مردم تا چه پایه زیر فشارهای داخلی - که در پیش‌گفتیم - و فشارهای خارجی تا چه پایه از روی اکراه دست به دادن این آزادی‌های نیم‌بند زده است. نفرت رژیم از دادن آزادی در مصاحبه شاه به‌خوبی نمودار شد. پای ناتوان نوزاد آزادی‌های دموکراتیک بلافاصله در کفش آهنین جای‌گرفته و در بطن شبه دموکراسی رژیم ناگزیر از نشان‌دادن دندان گردید و این به‌خوبی ماهیت این نمایش، که نامش را بازشدن فضای سیاسی نهاده‌اند، نشان می‌دهد. نمایش زیر فشار آمریکا نشان‌دادن «علاقه امپریالیسم به صیانت حقوق بشر» در کشورهای زیرستم: ایالات متحده با اعمال جنایت آمیزی که بر ضد خلق قهرمان ویتنام انجام داد و شکست مفتضحانه‌ای که خورد، بقایای حیثیت پوشالی خود را نزد جهانیان به‌کلی از دست داد، از اینرو دارودسته غارتگران آمریکائی برای جلب‌نظر دست‌کم برخی محافل، هیچ چاره‌ای جز دست‌زدن به تزویری جدید «سیاست حقوق بشر کارتر» نداشت. از سوی دیگر رشد و گسترش دامنه مبارزات مسلحانه در جهان و ضربه‌هایی که پی‌پی سرمایه‌داری جهانی از اعمال قدرت انقلابی رزمندگان دریافت داشت، آن را بر آن داشت که علاوه بر مقابله نظامی به شیوه‌های جدیدی برای به‌اصطلاح به‌انزواکشاندن مبارزه مسلحانه متوسل شود. در میهن ما نیز هدف رژیم از شبه دموکراسی، کشاندن قشرهای روشنفکر به میدان و سمت‌دادن به فعالیت‌های آنها در جهت عکس مبارزه قهرآمیز و کشاندن قهر انقلابی به انزواست؛ حال آنکه مبارزه

مسلحانه خود برای شکستن جو سکوت تکوین یافت و هرگونه دموکراسی و شبه دموکراسی خود گونه‌ای پیروزی برای آن به حساب می‌آید.

پیشاهنگ انقلابی مسلماً از ثمرات و دست‌آوردهای خود این بار به‌شيوه‌ای دیگر سود خواهد برد. کار سیاسی فعال و نفوذ به درون توده‌های میلیونی کارگر و دهقان بدون کنارگذاشتن سلاح و بدون ازدست‌دادن آمادگی‌های عملی برای اعمال قدرت انقلابی در صورت لزوم. اینست راه‌های برابری جنبش نوین انقلابی خلق با دسیسه‌های خصم.

### ۳- نقش پایگاهی ایران در منطقه

نقش پایگاهی ایران در منطقه دارای دو وجه است: الف. نظامی. ب. اقتصادی.

الف. نقش نظامی: پس از شکست‌های پی‌درپی نقش ژاندارمری امپریالیسم آمریکا در مقابله با جنبش‌های خلقی در جهان و رشد تضادهای درونی ایالات متحده به‌ویژه در شکست مفتضحانه در ویتنام، آمریکا بر آن شد تا با ایجاد و تقویت قدرت‌های محلی وابسته، آنها را به‌صورت قائم‌مقامان خود در آن منطقه‌ها درآورد و شر درگیری محلی را از سر خود کم کند. این دکترین توسط نیکسون در زمان اوج پیکار رهایی‌بخش خلق ویتنام زیر عنوان «ویتنامی کردن جنگ‌ها» مطرح گردید؛ از آن پس برزیل در آمریکای لاتین، ایران در این منطقه، مراکش در آفریقا و اسرائیل - که از مدتها پیش نیز چنین نقشی را داشت - در خاورمیانه عربی و... در جهت تبدیل به مراکز صدور ارتجاع و تجاوز امپریالیستی تقویت و تجهیز شدند. بدین ترتیب سلطه ایالات متحده در میهن ما به پایه‌ای رسید، که به حساب سیه‌روزی توده‌های رنجبر خلق، منافع خود را توسط رژیم وابسته نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای مجاور نیز از راه سپردن نقش ژاندارمری خود بدان حفظ و حراست کرد.

زمانی که جنبش خلق عمان اوج گرفت و جبهه آزادیبخش عمان در ظفار مناطق گسترده‌ای را به‌سود توده‌های سیه‌روز آزاد ساخته بود و پایه‌های رژیم وابسته سلطان قابوس به‌لرزه درآمده بود و خلق‌های زیر ستم خلیج فارس به امید یک پیروزی بزرگ دست‌اندرکار خیزش بر ضد شیوخ منحط و فاسد بودند، رژیم ایران بنا به نقشی که از سوی امپریالیسم به او سپرده شده بود، به بهای تشدید استثمار خلق ما و هزینه‌های گزاف و به‌بهای خون سربازان ناآگاه ایران به تجاوز مسلحانه نظامی به ظفار دست زد. سیاست مداخله‌جویانه رژیم در آغاز کاملاً سرّی نگه‌داشته شد، ولی زمانی که جهان علیه تجاوز فریاد اعتراض سرداد، رژیم در کمال بی‌شرمی دست به توجیه سیاست مداخله‌جویانه و تجاوزکارانه خود زد. ایدئولوگ‌ها و استراتژی‌های آن «امنیت متصل خلیج» و «خطر امپریالیسم کمونیسم» را عنوان کردند. امنیت متصل خلیج را رژیم این‌گونه معنا می‌کند که: سرکوب هر اقدامی که صدور نفت از خلیج فارس به‌خطر بیاندازد. شاه ده‌ها بار در این‌جا و آنجا تکرار می‌کرد که: «اگر یک نفتکش در خلیج منفجر شود!! یا اگر تنگه هرمز در خطر قرار گیرد صدور ۶۰٪ از نفت جهان از خلیج فارس باخطر روبرو می‌گردد و این برای غرب غیرقابل تحمل



است.» این به‌خوبی ماهیت «امنیت متصل خلیج فارس» را نشان می‌دهد، که چگونه چیزی جز تأمین امنیت لازم برای تاراج امپریالیستی نبود. یعنی خلق ایران بایستی حتا حراست از منافع غارتگران را نیز پردازد!! پس از اوج‌گیری جنبش‌های خلق در بلوچستان پاکستان و ایالات شمال غرب پاکستان در بهار سال ۵۲ ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر وقت پاکستان برای دریافت کمک به ایران آمد و شاه رسماً اعلام کرد: «ما تجزیه دیگری را در پاکستان تحمل نخواهیم کرد و هرگونه ناامنی را در مجاورت خود حتا اگر بدون اجازه دولت پاکستان هم باشد، سرکوب خواهیم کرد.» البته رژیم وقتی با اعتراض گسترده به این وقاحت روبرو شد، قسمت دوم این گفته را اصلاح کرد؛ اما تاکنون بارها تأکید کرده است که «تجزیه دیگری را تحمل نخواهیم کرد». موضعگیری رژیم در برابر تحولات جدید سیاسی افغانستان در رابطه با مسائل داخلی پاکستان یکبار دیگر نقش ژاندارم‌پیشگی رژیم را نشان داد. شاه در این مورد بدین مضمون در مصاحبه با مطبوعات داخلی گفته است که بی‌جهت نبوده است که ما به تجهیز قوای خود ادامه داده و به همین دلیل آن را (تجهیز نیروهای مسلح را) ادامه خواهیم داد.

میلیاردها دلار سلاح برای به‌خون‌کشیدن حرکت سیه‌روزان در ظفار، در خلیج فارس، در پاکستان و... اینست نقش ژاندارمی‌ای که ایالات متحده برای سرسپرده خود تعیین کرده است.

ب. نقش اقتصادی: ایران با امکانات گسترده زوال‌ناپذیر خود از دیدگاه سلطه‌گر به‌خوبی توانائی ایفای نقش پایگاه اقتصادی سلطه‌جو در منطقه را داراست.

درآمدهای سرشار نفت می‌تواند به‌خوبی پیش‌درآمد این رسالت امپریالیستی برای رژیم باشد. در سالهای ۵۲ و ۵۳، به‌دنبال افزایش بهای نفت، رژیم پترودلارها (دلارهای نفتی) را یا از راه خرید سلاح و تجهیزات نظامی به غرب برگرداند، و یا از راه اعطای وام به کشورهای مانند سنگال، مصر، سوریه، پاکستان و افغانستان به‌نیابت امپریالیسم. باین اقدامات رژیم می‌خواست زمینه تحمیل قراردادهای تجاری را با این کشورها برای صدور کالاهای کمپرادوری خود فراهم آورد.

امپریالیسم مشابه همین طرح را در آمریکای لاتین به‌اجرا درآورد؛ برزیل حدوداً به‌صورت پایگاه اقتصادی درآمد و با تشکیل بازارمشترک کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی و تعدیل برخی موارد و لغو تعرفه‌های گمرکی، این امکان را برای کالاهای مونتاژشده آمریکائی در برزیل ایجاد کرد، که بدون پرداخت تعرفه‌های سنگین گمرکی از راه برزیل وارد بازارهای سایر کشورهای منطقه گردد؛ البته این جریان گاه صورت عکس نیز دارد.

پیشنهاد چند سال گذشته شاه در مورد تشکیل بازارمشترک آسیائی دقیقاً در رابطه با همین هدف بود. رژیم برای جذب بازارهای منطقه همراه با رشد صنایع مونتاژ در ایران، دست به اقداماتی می‌زند که نتایج شدیداً استثمارگری برای کارگران و مصرف‌کنندگان ما دارد. برای مثال کالاهای کمپرادوری تولید شده - یا بهتر است گفته شود مونتاژشده - در داخل را به‌بهای بسیار نازلی به کشورهای مجاور صادر می‌کنند، به‌بهائی که تقریباً غیرقابل رقابت باشند، آنگاه همان کالا را به چند برابر قیمت در داخل به فروش می‌رسانند.

۴- بقای سنت‌های پاترنالیستی دوران فتودالیسم و نهاد دربار

شاه در موارد بیشماری گفته بود: «تنها من به‌عنوان شاه توانستم این اصلاحات را انجام دهم و هیچ دیکتاتور دیگری نه چپ و نه راست غیر از من نمی‌توانست چنین برنامه‌هایی را به‌اجرا درآورد.» اگر از رنگ تند خودپرستانه و جاه‌طلبانه این گفته بگذریم، آنچه می‌ماند و نکته‌ای که با واقعیت پیوندی دارد و شاه آن را دریافته بود، همین دوام سنت‌های ارتجاعی فتودالیسم و در رأس آن پذیرش نهاد دربار و هزارفامیل است به‌عنوان یک قدرت فائده در میان طبقه حاکم ایران. وی به‌خوبی و تا حد ارضای جنون قدرت خود از آن استفاده کرده بود؛ به‌گونه‌ای که در مصاحبه‌های گوناگون در همین سالهای اخیر به داشتن آن (جنون قدرت) متهم و مورد پرسش قرار گرفته بود. این سنت‌ها یکی از پایه‌های ستی حکومت فردی و یکی از زمینه‌های ذهنی طبقه حاکم برای اعمال دیکتاتوری در برابر توده‌ها می‌باشد.

در بررسی سلطه دیکتاتوری پلیسی - نظامی در میهن ما جا داشت بقای چنین سنت‌هایی را به‌عنوان یکی از عوامل روبنائی دوام استبداد سیاسی در ایران خاطر نشان می‌ساختیم. اینک رژیم در جریان دادن شبه‌دموکراسی با آن شیب ملایم نزدیک به صفرش باز با سنگ این سنت‌ها برخورد می‌کند؛ سنت‌های پاترنالیستی و استبدادگرانه حاکم همواره یکی از عوامل روبنائی بازدارنده رشد «آزادی‌های قانونی» و بقای اختناق سیاسی در ایران بوده است.